ومن یتوکل علی الله فهو حسبه

بتوفیق خدای عزوجل مقاله اولی از مقالات خمسه کتاب ازالة الخطر عن مسائل الاباحة والحظر مشتهر باستفتا بانی دستخطی



ترتیب داده برادر عزیز عبد الرحمن خان سلمه و نظر ثانی نموده مسیح مولانا ابو البرکات رکن الدین محمد المشتهر مولوی تراب علی مد ظله

مطبع مصطفائی طبع شد
۱۲۶۸
دلی مصطفا محمد خان طبع نمود

بسم الله الرحمن الرحیم

شکر و سپاس بی قیاس مر خالق کائنات و صانع موجودات که هزاران عالم صنائع و فرد ان جهان بدایع از نهانخانه
بطون بعرصه ظهور آورده و هر یکی را از افراد مستعد او و لائق مواد شی هر آنچه می بایست عطا کرده و انسان که اشرف المخلوقات
است خلعت شرف ادراک نیک و بد و تمیز حسن و قبیح پوشانیده و بعضی اشیا برای وی حلال و بعضی دیگر را بروی حرام
گردانیده تا اطاعت مطیعان و عصیان عاصیان جلوه ظهور دهد و هر یکی بجزای اعمال و سزای افعال برسد
پس شنیده و مجهول العاقبت کسی است که احکام الهی را نصب العین دارد و باتباع حق و اجتناب باطل همت خود بر گمارد
ب هر چه او گفت آن کنیم همه * طاعت او بجان کنیم همه * هر چه او گفت غیر آن کردن * نیست
مقصودی بجز زیان کردن * و صلوات زاکیات بران رسول مختار سید ابرار که دفتر هژده هزار عالم بطغرای نام
والا لیش تزیین و شبستان کائنات بآفتاب جهانتاب نور روشن ذات پاکش منبع بحر رحمت و وجود با جودش
مطلع مهر کرامت و مهر هدایت گمراهان بجان و دل کوشیده و از دست کفار اگر چه ستمها کشیده تا آنکه
همه دعای اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون ورد زبان داشته و برای نجات امم روز محشر علم شفاعت کبری
بر افراشته **ب** سید عالم رسول انس و جان * سرور عالی شفیع امتان * مقتدای انبیا و مرسلین
بهترین اولین و آخرین * صلی الله علیه و علی آله و اصحابه سادة اهل الاسلام و قادة الانام الی دار السلام
اما بعد میگوید بنده احقر العباد امیدوار رحمت ایزد منان عبد الرحمن ولد حاجی محمد روشن خان سلمه الله تعالی
بی ارادتخان که چون مسائل متفرقه و فتاوای مختلفه از افادات بزرگواران دهلی و دیگر اطراف جا بجا منفرق
و منتشر بود آنها را بعد از سعی و تکاپوی از جاهای متعدده بهم آورده بنا بر مات برادرگان چند تر مسائل از ان
مرتب ساخت آنرا بجامه لو لا رساله زبدة الفصائح فی مسائل الذبائح تالیف داده و بحلیه طبع متحلی ساخته بدیده

نظارگیان اولی الابصار متجلی گردانید. اکنون بتوفیق ایزدی و عنایت خداوندی رساله ازالة الخطر عن مسائل الاباحة
والحظر را که مشتمل بر مضامین متنوعه بود بر پنج مقالات توزیع کرده برای تصحیح بمقام منظر فیض اثر جناب مستطاب
کاشف دقائق علوم نقلیه واقف حقائق فنون عقلیه محیط درر غرر روایات قلزم جواهر زواهر درایات مولانا
ومقتدانا الحاج المفسر المحدث المفتی ابو البرکات رکن الدین محمد المشتهر بجناب مولوی تراب علی صاحب لا زال بدار
فیضه بحارا و بحار کرمه مواجا درگذرانید. چون هر یک مقاله مشتمل بر افادت احکام جداگانه بود لهذا در طبع
هم جدا جدا نمود پس نخستین مقاله اولی که در بیان حلت و حرمت تان باؤو تاڑی و افیون و بنگ و حقه و نحوها اشتمال دارد از زیور
طبع آراسته بچشم مشتاقان جلوه داده شد امید از بزرگان که چون بمطالعه اش حظ وافی بردارند این خاکسار
را بدعای بهبودی دنیا و آخرت یاد آرند اللهم وفقنا لما تحب وترضی واجعل آخرتنا خیرا من الاولی

تشویق شائقان دانش و فرهنگ فهرست مقاله اولی متضمن مسائل کراهت تحریمی حقه و حرمت تان باؤو جوز و افیون و چرس و بنگ

مسئلهٔ ثانیه در جواز گرفتن سود بحیلهٔ مرقوم معهوده بجواب برده و دیدن حیلهٔ عید
صدیقه با یراد حجج سدیده اصابت تحریر رشید المتکلمین از دستخط مولانا حضرت شاه
عبد العزیز خاتمة المفسرین تحسین تحقیق جناب مولوی رشید الدین خان صحیح الجواب مولانا
شاه رفیع الدین اسکنهما الله بحبوحة الجنان سوالی از حرمت و حلت افیون و جملهٔ سمیات
وجواب خوردن سمیات و مسکرات و مفترات و مخدرات مثل سائر محرمات بیدار ساز خوابگیدن
بستر تساهل و تغافل مسئلهٔ حرمت خوردن افیون و غیره نتیجه و نتائج آن که اینها نا آگاهان
دور از علم و فرهنگ تحریر عدیم النظیر حضرت شاه عبد العزیز در حرمت افیون و بنگ
تصحیح حرمت حقه بران ختم کتاب تحریر مولانا ابو البرکات مدظله با کمال آب و تاب

سوال

در معمورات کرناتک و بنگاله و غیرها خمیر نانها بتار جیلی مسکر که متعارف ست میسازند آن نان حلال
ست یا حرام و نجس جواب بفتوی بعضی علمای چنانچه بعض مستمسکا بقول محمد رح که کثیر و قلیل هر مسکر حرام ست و علیه الفتوی
و هم نجس بمذهب حنفی ترین جواب نظر ست زیرا که فتوی مذکور در مسکر خالص ست نه در نان که علت
فتوی دران منتفی ست و درین نان از اسباب فتوی بتخفیف اسقاط حرمت و نجاست
و رخصت چهار سبب بلکه شش بر کیان ست موجود اند و مسلم اند نزد امام محمد رح پس باید که فتوی
بر حل نان باشد **اول** سبب تعارف ست موافق بقول شیخین رح **دوم** تغیر ست بالکلیه چنانکه
روغن نجس را صابون کنند پاک میشود بقول محمد رح و به یفتی **سوم** استهلاک شدن تار جیلی
ست چنانکه طیب مستهلکه در طعام حرام نیست بر محرم **چهارم** در بازار و غیره عموم بلوی ست
چنانکه رتاد تقدیر و در روث طاهر ست تا نجس نشوند نانها در غالب امصار اگرچه درانها شیرم و غیره
هم بسیار ست و زوال سکر و سورت تار جیلی بآب و نمک سبب پنجم میتواند شد چنانچه نان را در خمر تر کنند
بعده در سرکه اندازند حلال میشود و اصلاح نان بآن ششم تواند بود چنانچه قصبات برای تقوم
قصبهای باشد نهادن لب بر مثعب لا باس به ست و مثل چو نه برای پان الخ ازین دو جواب
کدام صحیح ست بینوا توجروا **جواب** اول صحیح ست چرا که در صحیح بخاری مذکور ست از امیر المومنین عمر رض

إِنَّهُ خَطَبَ عَلَىٰ مِنْبَرِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ أَلَا إِنَّ الْخَمْرَ حُرِّمَتْ

بتحقیق خطبه خواند عمر بر منبر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس گفت آگاه باشید که بتحقیق شراب حرام کرده شد

وَهِيَ مِنْ خَمْسَةٍ مِنَ الْعِنَبِ وَالتَّمْرِ وَالْعَسَلِ وَالْحِنْطَةِ وَالشَّعِيرِ وَالْخَمْرُ مَا خَامَرَ الْعَقْلَ

وآن از پنج چیز ست از انگور وخرما و شهد و گندم و جو وخمر چیزیست که بپوشد عقل را

واین خطبه در محضر صحابه کبار مثل امیر المؤمنین علی وابن عباس وابن مسعود وامثال ایشان رضی الله عنهم بود واین خطبه ناطق ست باینکه خمر که محرم گشته در قرآن مجید مراد از ان ما خامر العقل ست واولا ذکر اشیای خمسه فرمود زیرا که دران زمان در عرب خمر از اشیای خمسه میگرفتند وبعد ذکر اشیای خمسه حقیقة عامه ذکر فرمود که الخمر ما خامر العقل واین حد جامع ست مر جمیع اشربه مسکره را پس همه اشربه مسکره خمر اند ونیز مؤید ان ست حدیث کُلُّ مُسْكِرٍ خَمْرٌ رَوَاهُ مُسْلِمٌ واین معنی خمر ست خواه لفظ خمر دران حقیقة لغویه باشد یا منقول شرعی که فخر الاسلام آنرا مجاز نام می نهد لا نیست بیان معنی مراد از آیه کریمه وروایت کرده است بخاری از ابن عمر که نازل شد تحریم خمر و بدرستیکه در مدینه بود درین روز ها پنج اشربه ونبود دران اشربه شراب عنب واین نص ست بر آنکه در آیه تحریم خمر مراد از خمر عام ست بهر اشربه مسکره اگرچه با عنب نباشد واطلاق خمر برین معنی در شرع وارد ست خواه در لغت موضوع باشد برای آن یا نه پس از بیان شارع معنی مراد از آیه تحریم جمیع اشربه مسکره وبودن آنها خمر قطعی گردید چنانچه در اصول فقه مذکور ست که معنی مبین به بیان شارع قطعی میگردد وچون تناول خمر مر جمیع اشربه مسکره را مقطوع بود علمای کرام ومشائخ عظام حکم کردند که تخصیص خمر با عنب خطا ست ومجتهد خطا نیز میکند وفتوی دادند بر قول امام محمد رح چنانچه در کتب معتبره مذکور ست مثل نهایه شرح هدایه وزیلعی شرح کنز وعینی شرح کنز وفتاوی عالمگیری ودر المختار از بزازیه و ملتقی وشرح وهبانیه فتوی بر قول امام محمد رح در باب مسکرات نقل کرده ذکر آن همه طولی دارد مگر عبارت عینی که مشتمل بر حدیث شریف ست تبرکا ذکر مینمایم

قَالَ مُحَمَّدٌ رح وَالثَّلٰثَةُ كُلُّ مَا أَسْكَرَ كَثِيرُهُ فَقَلِيلُهُ حَرَامٌ مِنْ أَيِّ نَوْعٍ

گفت امام محمد رح وسه شراب هرانچه مسکر آرد بیشتر آن پس اندکی وی حرام ست از هر قسم

كَانَ لِقَوْلِهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كُلُّ مُسْكِرٍ خَمْرٌ وَكُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ رَوَاهُ

که باشد برای قول آن حضرت صلی الله علیه وسلم هر مسکر شراب ست و هر مسکر حرام ست روایت کرد

مُسْلِمٌ وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ رض اَنَّهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَا اَسْكَرَ كَثِيْرُهُ

مسلم و از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما مرویست که تحقیق آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود آنچه سکر آرد بسیار او

فَقَلِيْلُهُ حَرَامٌ رَوَاهُ اَحْمَدُ وَابْنُ مَاجَةَ وَالدَّارَقُطْنِيُّ وَصَحَّحَهُ وَالْفَتْوٰى

پس اندک وی حرام ست روایت کرد این را امام احمد و ابن ماجه و دار قطنی و صحیح گردان آن را و فتوی

عَلٰى قَوْلِ مُحَمَّدٍ رح شَارِحِ وَهْبَانِيَّه درین باب روایت شیخین هم نقل کرده منظوم ساخته شِعْر

بر قول امام محمد است

وَفِيْ عَصْرِنَا فَاخْتِيْرَ حَدٌّ وَاَوْقَعُوْا ❊ طَلَاقًا لِمَنْ مِنْ مُسْكِرِ الْحَبِّ يَسْكَرُ

و در زمانه ما پس اختیار کرده شده حد و واقع کردند طلاق را برای کسی که از مسکر دانه مست می شود

وَعَنْ كُلِّهِمْ يُرْوٰى وَاَفْتٰى مُحَمَّدٌ ❊ بِتَحْرِيْمِ مَا قَدْ قَلَّ وَهُوَ الْمُحَرَّرُ

و از همه آنها روایت کرده شده و فتوی داد محمد بتحریم آنچه که تحقیق اندک باشد و حال آنکه او منقح شده

و در فتاوی قاضی خان گفته قَالَ مُحَمَّدٌ رح كُلُّ مَا يَحْرُمُ شُرْبُهُ اِذَا

در کتاب الاشربه گفت امام محمد رح هر آنچه که حرام باشد نوشیدن او چون

اَصَابَ الثَّوْبَ اَكْثَرَ مِنْ قَدْرِ الدِّرْهَمِ يَمْنَعُ جَوَازَ الصَّلٰوةِ

برسد جامه را بیشتر از مقدار یک درهم منع میکند جواز نماز را

و در فتاوی عالمگیری نیز همچنین گفته و در در مختار از ملتقی نیز همچنین است آن نقل کرده و در شرح مواهب الرحمن

بعد آنکه این فتوی بر قول محمد نقل کرده دلائل امام محمد بتفصیل بیان نموده و در دلیل حرمت مثلث میگوید

لِاَنَّ الْمُثَلَّثَ بَعْدَ مَا اشْتَدَّ صَارَ خَمْرًا اِلَّا اَنَّ الْخَمْرَ اِنَّمَا سُمِّيَ بِهٰذَا

چه تحقیق شراب مثلث بعد شدید شدن میگردد شراب چرا که بتحقیق خمر جز این نیست که نامیده شد باین

الْاِسْمِ لَا لِكَوْنِهٖ نِيًّا اَلَا تَرٰى اَنَّ الْعَصِيْرَ الْحُلْوَ لَا يُسَمّٰى خَمْرًا وَاِنَّمَا

نام نه برای بودن او خام آیا نمی بینی که شیره انگور شیرین نامیده نمی شود خمر و جز این نیست که

سُمِّيَتْ خَمْرًا لِمَعْنَى مُخَامَرَتِهَا الْعَقْلَ وَذٰلِكَ مَوْجُوْدٌ فِيْ سَائِرِ

نامیده شد خمر بجهت معنی مست کردن او عقل را و آن موجود است در همه

الْأَشْرِبَةِ الْمُسْكِرَةِ وَقَدْ سَمَّاهُ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

شرابهای مست کننده و بتحقیق نامید آنرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم

خَمْرًا وَلَوْ سَمَّاهُ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ اللُّغَةِ لَكَانَ يُسْتَدَلُّ بِقَوْلِهِ عَلَى إِثْبَاتِ

خمر واگر می نامید آنرا کسی از اهل لغت هرآینه می بود که دلیل گرفته می شد بقولش بر ثابت کردن او

هٰذَا الْاِسْمِ فَإِذَا سَمَّاهُ صَاحِبُ الشَّرْعِ وَهُوَ أَفْصَحُ الْعَرَبِ كَانَ أَوْلٰى

این نام را پس چون نامید او را صاحب شرع وحال آنکه او فصیح تر عرب است باشد این تسمیه اولی

پس ازین نقول معتبره معلوم شد که نزد امام محمد رح ناریجیل و مینهی و نارسمه خمر اند حقیقة و نجس غلیظ
مثل بول و فتوی بر قول محمد است و در کتب اصول فقه مذکور است که چون تحریم مضاف شود سوی اعیان
مثل حرمت الخمر دلالت میکند بر خروج محل از صلوح فعل پس خمر خارج شد از صلوح استعمال و شرب آن
پس نجس گردید و همچنین جمیع اشربه مسکره و آنچه از شیخین می آید عدم تحریم قلیل از اشربه مقطوع الخطاست
و ذکر آن مثل ذکر جواز صلوة بخواندن ترجمه قرآن در صلوة و خود ناقلین در کتب اصول میفرمایند که
مقطوع الخطاست و صحیح گشته رجوع ازان اما بنا بر روایتی که شارح وهبانیه نقل نموده نزد شیخین نیز حرام است
قلیل و کثیر آن و نجس غلیظ است چراکه فتوی محققین در اشربه محرمه بر روایت نجس غلیظ است چنانچه
در بحر الرائق و فتاوی عالمگیری نقل نموده و فرق نیست درمیان خمر و اشربه محرمه در نجاست همه مثل
بول نجس غلیظ اند و فتوی برین روایت است در بحر الرائق گفته

وَيَنْبَغِيْ تَرْجِيْحُ التَّغْلِيْظِ لِلْأَصْلِ الْمُتَقَدِّمِ كَمَا لَا يَخْفٰى فَلَا فَرْقَ بَيْنَ الْخَمْرِ وَ

وسزاوار است ترجیح تغلیظ بنابر اصلی که مقدم شد چنانکه پوشیده نیست و نیست فرقی میان شراب و

غَيْرِهَا وآنچه متوهم توهم میکند که حرمت این اشربه ظنی است پس نجاست غلیظ نباشد توهم فاسد است
چنانچه بیان کرده شد که حرمت اشربه مسکره قطعی است و اگر کسی گوید چون حرمت اشربه قطعی است
پس اجتهاد را دران مساغ نباشد و منکر آن آثم گردد گوییم قطعی بر دو وجه است یکی آنکه قطعیت آن ضروری

باشد و دوم آنکه قطعیت آن نظری ست در قسم ثانی قطعیت قبل از تأمل شبهه دارد و انکار آن باجتهاد موجب اثم نیست و وجه اول آنکه قطعی محل اجتهاد نیست و انکار آن موجب اثم ست و بودن همه اشربهٔ خمر و تحریم قطعی ست بر وجه دوم که بعد ملاحظهٔ دلائل قطع پیدا میشود و علم بودن خلاف آن خطا ست بیقین پیدا میشود و بطرق تنزل

كَوْنُ الْحُرْمَةِ فِيْهِ لَيْسَتْ قَطْعِيَّةً لَا يُوْجِبُ التَّخْفِيْفَ لِاَنَّ دَلِيْلَ التَّغْلِيْظِ

بودن حرمت دران نیست یقینے موجب نمی شود تخفیف را چرا که بتحقیق دلیل تغلیظ

لَا يُشْتَرَطُ اَنْ يَكُوْنَ قَطْعِيًّا وَ اَمَّا قَوْلُ صَاحِبِ الْهِدَايَةِ بَعْدَ ذِكْرِ النَّجَاسَاتِ الْغَلِيْظَةِ لِاَنَّهَا

شرط کرده نشده اینکه باشد یقینے . بعد ذکر کردن نجاستهای غلیظه چرا که

تَثْبُتُ بِدَلِيْلٍ مَقْطُوْعٍ بِهِ فَقَالَ فِيْ فَتْحِ الْقَدِيْرِ مَعْنَاهُ مَقْطُوْعٌ بِوُجُوْبِ الْعَمَلِ بِهِ

بتحقیق نجاستها ثابت می شود بدلیل که یقین کرده شود بوی پس گفت در فتح القدیر معنیش اینکه قطع کرده شده است بوجوب عمل بوی

فَالْعَمَلُ بِالظَّنِّيِّ وَاجِبٌ قَطْعًا فِي الْفُرُوْعِ وَ اِنْ كَانَ نَفْسُ وُجُوْبِ مُقْتَضَاهُ ظَنِّيًّا

پس عمل بدلیل ظنی واجب ست یقینا در فروع اگر چه خود وجوب مقتضای وی ظنی ست

پس معلوم شد که در عمل فرق نیست در ظنی و قطعی پس چنانچه اجتناب از قطعیات لازم ست از ظنیات نیز و در باب خمر روایات مصرحه در کتب معتبره آورده اند که اگر در خمیر افتد خوردن آن نان حرام ست پس ازین روایات حکم نان جلبی و غیره از اشربهٔ محرمه نیز معلوم شد و فقها که ترک نموده اند دیگر اشربه را ابرای آنکه احتیاج نیست که همه را مساوی الحکم شمار نمایند بیان یکی کافی ست نه برای آنکه فرق ست در میان آنها در فتاوی قاضی خان گفته

بِخِلَافِ الدَّقِيْقِ اِذَا عُجِنَ بِخَمْرٍ وَ خُبِزَ فَاِنَّهُ يَكُوْنُ نَجِسًا وَ لَا

بخلاف آرد وقتیکه خمیر کرده شود بشراب و نان پخته شود پس تحقیق آن نان می باشد پلید و

يَطْهُرُ لِاَنَّ مَا فِي الْعَجِيْنِ مِنْ اَجْزَاءِ الْخَمْرِ لَمْ يَصِرْ خَلًّا بِالتَّخْمِيْرِ فَلَا يَطْهُرُ

پاک نمی شود چه بتحقیق آنچه در خمیر ست از اجزاء شراب نگردیده سرکه بسبب خمیر پس پاک نمی شود

و در فتاوی عالمگیری گفته اِذَا عُجِنَ الدَّقِيْقُ بِالْخَمْرِ لَا يُؤْكَلُ و در محیط بیانی گفته

چون خمیر کرده شود آرد بشراب خورده نشود

الدقيق إذا أصابه خمر لم يؤكل وليس لهذا حيلة

آرد وقتيكه برسد او را شراب خورده نشود ونيست براى اين حيله يعنى هيچ حيله خورده نشود چه او نجس ست

پس بعد آمدن روايات مصرحه از علماى اعلام هيچ شك وشبهه باقى نماند وقياسات فاسده وشبهات كاسده نمودن جائز نيست وجواب ثانى مردود وباطل ست بدلائلها چراكه چون نارجيلى حقيقة خمر گرديد هيچ اشكال باقى نماند اما بطريق تبرع وتنزل آنرا بتفصيل باطل ميكند دليل اول تعارف را گفته ودليل اينست كه دركتب اصول الفقه مذكورست كه تعارف وتعامل را اعتبار نيست مگر در تعامل صدر اول تا قرن ثالث وبعد قرن ثالث فسق شيوع يافته پس تعامل اين زمان چگونه حجت باشد وتعارف صرف موجب حلت حرام نمى گردد مگر آنكه تبرك آن حرج نزد علماى صدر اول متحقق شود والا اشيار حرام درين زمانه فاسده شيوع يافته ومتعارف گشته همه حلال شوند وليس فليس وآنكه قياس بر صابون نموده اند باطل ست چراكه در صابون انقلاب واقع شده وانقلاب موجب طهارت ست نزد محققين چنانچه در بحر الرائق آنرا از مطهرات شمرده وگفته

السابع انقلاب العين فان كان في الخمر فلا خلاف في

هفتم تبديل شدن ذات ست پس اگر باشد انقلاب در شراب پس نيست اختلاف در

الطهارة وان كان في غيره كالميتة في الملحة فيصير ملحا يؤكل

طهارت واگر باشد انقلاب در غير خمر مانند مردار در كان نمك پس گردد نمك خورده شود

الخ ونيز ظاهرست كه آرد از پختن منقلب بماهيت ديگر نميشود وهيچ عاقل آنرا پسند نخواهد كرد واگر اينچنين تغير موجب طهارت گردد پس هر نجسى راكه باتش گرم كنند طاهر شود مثلا اگر كسى قدرى بول در آرد انداز دونان پزد هرگز كسى بخوردن حكم نخواهد كرد پس نارجيلى چه خصوصيت دارد كه به پختن طاهر شود اگر بپختن طهارت حاصل مى آيد پس قدر روايات كثيره در باب حرمت نان معجون بخمر نمى آمدند وعلما بحلت وطهارت آن حكم ميفرمودند وفرق درميان خمر وغيره باطل ست بما سبق ودليل آنكه در صابون كه مقيس عليه ست تفصيل نموده اند بعضى كه دهن صابون نجس شود صابون طاهر خواهد شد وقياس الميليس نجس با طاهر ست وهو لا يخفى نه وآنكه قياس بر ماده ورشاد وعذره نموده ورماد ورشاد والقلاب وغدره وآن جائز نميشود كه موجب طهارت ست موجود ست در ما نحن فيه انقلاب نيست وزوال سكر وسورت نارجيلى به نمك وآب كه موجب حلت گردانيده باطل ست چراكه اگر اينچنين مى بود علما بحرمت نانى كه از خمر خمير كرده باشند حكم نميفرمودند كه دران هم آب ونمك مى اندازند ونارجيلى خصوصيتى ندارد باين حكم وآنكه برين مدعا شاهد از نانى آورده

گر آنرا در خمر تر کرده باشند و در سرکه اندازند حلال میشود مغلطه ایست چراکه فرق هست در میان آنکه
انار جیلی خمیر کنند و از نارجیلی تر کرده در سرکه اندازند زیراکه در صورت اول چون نارجیلی در آن مستهلک گردید
و آرد در اجزای آن ساخته و نجاست آن مستقر گشته پس طهارت آن ممکن نیست چنانکه بالا از محیط ذکر کرده شد که گفته ولیس لها
حیلة که آنرا منقلب شود و بابیست که اجزای آن نجس شد تند خاک سازند آنوقت طاهر خواهد شد و در صورت ثانی از اجزای خمر مستهلک
نشده پس هرگاه که در سرکه انداختند سرکه آن اجزا را منقلب بخود ساخت که سرکه را اینچنین خاصیت هست
و آن نان طاهر گردید پس غلطی این قیاس ظاهر شد و در مینات روایات بسیار می‌اند بر همین فرق چنانکه در محیط گفته
لَوْ اَنَّ رَغِيفًا مِنَ الْخُبْزِ الْمَعْجُونِ بِالْخَمْرِ وَقَعَ فِي دَنِّ خَلٍّ وَذَهَبَ فِيهِ
اگر یکی گرده نان از خمیر که آمیزش کرده شده است بشراب بیفتد در خم سرکه و برود دران
حَتَّى لَا يُرَى فَلَا بَأْسَ بِأَكْلِ الْخَلِّ وَاَمَّا الرَّغِيفُ نَفْسُهُ فَلَا يُؤْكَلُ
تا آنکه دیده نشود آن رغیف پس باکی نیست بخوردن سرکه و اما گرده نان خودش پس خورده نشود
و نیز گفته لَوْ وَقَعَ رَغِيفٌ طَاهِرٌ فِي خَمْرٍ ثُمَّ وَقَعَ فِي خَلٍّ طَهُرَ الْخَلُّ
و اگر بیفتد گرده نان پاک در شراب باز بیفتد در سرکه پاک کند آنرا سرکه
ببین که در هر دو مسئله فرق نموده است پس معلوم شد که این نان که دران نارجیلی می‌اندازند بهیچ حیله پاک
نمیشود و خوردن آن حلال نباشد معهذا فرق هست درمیان سرکه و نمک پس نمک را بر سرکه قیاس کردن
درست نباشد چراکه سرکه را بسبب حدت تاثیری هست که فی الفور خمر را سرکه میسازد و در نمک اینچنین نیست
بلکه آنرا مدتی باید و بعد مدت هم اگر بیقین بپیوندد که سرکه گشته است آنوقت حکم بطهارت خواهند کرد و الا نجس
محض است در بحر الرائق گفته وَلَوْ اَصَابَ ثَوْبَهُ خَمْرٌ فَاَلْقَى عَلَيْهِ الْمِلْحَ وَمَضَى
و اگر برسد جامهٔ او را شراب پس انداخته شود برو نمک و بگذرد
عَلَيْهِ مِنَ الْمُدَّةِ مِقْدَارُ مَا يَتَخَلَّلُ فِيهَا لَمْ يُحْكَمْ بِطَهَارَتِهِ حَتَّى يَغْسِلَهُ
بران از زمانه آنقدر که تخلیل شود خمر دران مدت حکم کرده نشود بطهارت جامه تا آنکه بشوید آنرا
پس در نان که بیقین نجس شده باین احتمال چگونه حکم کرده شود بعلت آن اِنَّ الْيَقِينَ لَا يَزُولُ
بِالشَّكِّ بلکه درینجا آن احتمال و شک هم موجود نیست چراکه در اصل خمیر نمک نمی‌اندازند که مانع

خمیر ست اگر در وقت مخلوط نمودن آن بآرد دیگر می اندازند پس بعد مستقر شدن نجاست در خمیر
نمک آنرا چگونه طاهر خواهد ساخت و نیز اگر خمیر ش شور نان قابل پختن نمی ماند چه جائیکه بمرتبه سرکه برسد
چنانکه از ماهران این کار دریافت شده فَلَيْسَ لِحِلِّهِ سَبِيلٌ و اما قیاس آن بر ضباب قصعه و نوره
قیاس ماکول بر مستعمل و قیاس طاهر بر نجس ست وَهُمَا بَاطِلَانِ پس برادر اصحه بظهور پیوست که نامیلی
و سیند هیچ تاری همه حرام اند و نجس مثل بول و یک قطره آن هم روانیست و اگر بر پارچه افتد و از درهم
زائد باشد نماز بآن روانیست و اگر یک قطره آن در چاه افتد همه آب نجس گردد همه آب را کشیده
باید انداخت و اگر در خمیر نان افتد آن نان حرام و نجس گردد بهیچ حیله خوردن آن روانیست بر
مسلم را باید که از ان حرام اجتناب ورزد و از شک انداختن بعض شک اندازندگان از جانرود و الاجزاء
آن در آخرت خواهد دید وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ
و زود ست که بدانند ستمگران بکدام مکان باز خواهند گشت
تمام شد کتبه علی احمد عفا الله عنه و دستخط مولانا ملک العلماء هُوَ اللهُ يُفْتِيكُمْ آنچه درین قرطاس مرقوم ست
صحیح ست و خلاف آن باطل باتفاق اقوال حنفیه که مفتی به اند و به اتفاق ائمه باقیه و اتفاق اہل حدیث
والله اعلم کتبه عبد العلی محمد غفر الله له مهر و دستخط مولوی محمد قاسم سعد خان قاضی القضاة الْأَجْوِبَةُ
الْمَسْطُورَةُ صَحِيحَةٌ دستخط مولوی عبد الرب آنچه که درین قرطاس مسطورست هر مسلمان را بران عمل باید فتوی
حنفیه و غیر ایشان بر آن ست والله اعلم دستخط مولوی علاؤ الدین هر چه درین قرطاس مذکورست صحیح
ست و خلاف آن باطل والله اعلم دستخط مولوی عبد الواحد صحیح ست هر چه درین قرطاس مرقوم ست
و خلاف آن باطل ست دستخط مولوی قدرت علی الجواب المذکور صحیح دستخط مولوی محمد فاضل آنچه اجوبه مسطورست
صحیح ست و فتوی بر همین ست باید که جمیع مسلمانان بران عمل لازم و واجب دانند دستخط مفتی محمد امیر الله
الْأَجْوِبَةُ الْمَسْطُورَةُ صَحِيحَةٌ لَا يَأْتِيهَا الْبَاطِلُ دستخط مولوی محمد صادق
جوابهای نوشته شده صحیح اند نمی آید آنها را باطل
الْأَجْوِبَةُ الْمَذْكُورَةُ صَحِيحَةٌ دستخط مولوی حافظ محمد علی حسین آنچه درین قرطاس مسطورست
جوابهای ذکر کرده شده
صحیح ست مهر و دستخط مولوی محمد علی مَا كُتِبَ فِي هٰذَا الْقِرْطَاسِ صَحِيحٌ لَا شُبْهَةَ فِيهِ
آنچه نوشته شده درین قرطاس صحیح ست شبهه نیست دران

مہر ودستخط مولوی سید غلام احمد نصیر آبادی مدرس عبدہ محمد نور الجواب المرقوم
حق لا ریب فیہ مہر ودستخط مولوی محمد کبیر خان قاضی محمد نور
ما ذکر فی المسطورۃ صحیح مہر ودستخط محمد ابوبکر محی الدین علیخان شافعی قاضی صنابڈن
وکل المسائل من هذه المسائل المکتوبۃ الحنفیۃ التی تدل علی حرمۃ
وجملہ مسئلہا ازیں مسائل نوشتہ شدہ حنفیہ کہ دلالت میکنند بر حرمت
الخمر والنبیذ وغیرهما من انواع الاشربۃ المسکرۃ ونجاساتها والمائعات
شراب ونبیذ وسوای ایں ہر دو از اقسام شرابہای مسکرہ و بر نجاست آنہا و بر نجاست اشیای تر
المخلوطۃ بها کثیرۃ کانت او قلیلۃ صحیحۃ ومتفق علیها فی
کہ ممزوج ست بآن اشیا بسیار باشند یا اندک صحیح اند و اتفاق کردہ شدہ است بر آنہا در
مذهب امامنا محمد بن ادریس الشافعی رض ولا شک فیها کما
مذہب امام ما محمد بن ادریس شافعی رضی اللہ عنہ و نیست شک درانہا چنانکہ
فی المنهاج للامام النووی وغیره من الکتب المتداولۃ فی مذهب
در منہاج تصنیف امام نووی و سوای منہاج از کتابہای مشہورہ در مذہب امام شافعی
وعلمای صنابڈن وغیرہم کلهم عاملون بهذه المسائل واللہ اعلم
ہمہ ایشان عمل کنندہ اند بایں مسائل و خدا داناتر است و
الخمر والنبیذ وغیره اذا تخللت بنفسها من غیر طرح شیء فیها
شراب و نبیذ و سوای آن چون سرکہ شود بذات خود بدون انداختن چیزے درانہا
کالبصل والملح وغیره تطهر خلا والا فهی نجس ویحرم اکل
مانند پیاز و نمک و غیر آن پاک می شود در حالیکہ سرکہ اند والا پس آنہا ناپاک اند و حرام می شود خوردن
الخبز الذی عجن من انواع النبیذ المسکرۃ مہر ودستخط قاضی
نانی کہ خمیر کردہ شدہ از اقسام نبیذ مسکرہ

فخر الدین احمد شافعی وحرمة الخمر وغیرها ونجاستها علی مذهبنا و
وحرمت شراب وسوای آن ونجاست شراب بر مذهب ما و
مذهب الحنفیة من هذه المسائل المکتوبة صحیحة ومتفقة
مذهب علمای حنفیه ازین مسائل نوشته شده صحیح ست ومتفق ست
دستخط مولوی محمد جعفر شافعی وحرمة الخمر وغیرها ونجاستها من المسکرات کما فی هذه
وحرمت شراب وغیر آن ونجاست آن از مسکرات چنانکه درین
المسائل المکتوبة صحیحة فی مذهب امامنا الشافعی رح دستخط
مسائل مکتوبه ست صحیح ست در مذهب امام ما شافعی رح
مولوی فقیر محمد شافعی وحرمة الخمر وغیرها من المسکرات ونجاستها علی
وحرمت شراب وغیر آن از مسکرات ونجاست آنها بر
مذهب امامنا الشافعی رح کما فی هذه المسائل المرقومة صحیحة
مذهب امام ما شافعی رح چنانکه درین مسائل مرقومه ست صحیح ست

تمام شد شرح دستخط علما

تقریر مولوی رشید الدین خان مرحوم در حرمت نان پاو

نزد بنده مسکین محمد رشید الدین هم حرمت نان پاو بوجوه عدیده مرجح ست بعضی از ان درینجا ذکر کرده میشود
اول آنکه اشربهٔ مسکره سوای خمر ملحق اند بآن در حرمت قلیل وکثیر آن مثل خمر مطابق روایات مفتی بها از کتب
معتبرهٔ حنفیه ثابت ست ودر کتب فقهیهٔ ایشان مصرح ست که اگر خمر در آرد افتد بهیچ حیله خوردن آن جائز نمیشود ودر
خزانة الروایات میگوید فی مجموعة الروایات عن المنتقی الدقیق اذا اصابه
در مجموعة الروایات از منتقی نقل ست آرد وقتیکه برسد اورا

خمرٌ لم يؤكل بحالٍ وليس لها حيلةٌ انتهى و هرگاه واشربه مسکره بر

شراب خورده نشود و آن خمر و در هیچ حالت و نیست برای آن حیله

و در حکم خمر باشند پس هرگاه انان هم چیزی از دوا و انند خوردن آن هم به هیچ حیله جائز نباشد و روایات ...

دال بر الحاق مسکرات دیگر بخمر باعتبار حرمت قلیل و کثیر آن اگرچه در جواب استفتا که بالا منقول ست ...

لیکن احقر العباد هم در همین مقام موئد روایتی میکند و آن این ست که در شرح مواهب الرحمن که از کتب معتبره

فقه حنفی ست میگوید وألحقها محمدٌ كلها بالخمر في المشهور عنه كالشافعي

و لاحق کرد است همه را امام محمد همه آنها را بشراب در روایت مشهور از امام محمد ...

ومالكٍ وبه يفتى كما في صحيح مسلمٍ من قوله صلى الله عليه وسلم

و امام مالک و به همین فتوی داده می شود چنانکه در صحیح مسلم ست از قول آن حضرت صلی الله علیه وسلم

كل مسكرٍ خمرٌ وكل مسكرٍ حرامٌ وفي مسند أحمد وصحيح ابن

هر مست کننده شراب ست و هر مست کننده حرام ست و در مسند امام احمد و صحیح ابن

حبان كل مسكرٍ خمرٌ وكل خمرٍ حرامٌ وما في الكتب الستة الا

حبان ست هر مسکر شراب ست و هر شراب حرام ست و آنچه در شش کتاب ست سوای

البخاري من قوله الخمر من هاتين الشجرتين النخلة والعنبة

بخاری از قول آن حضرت شراب ازین دو درخت ست خرما و انگور

وفي لفظ مسلمٍ الكرم والنخلة وفيه عن جابرٍ أن رجلا

و در لفظ صحیح مسلم ست انگور و خرما و در صحیح مسلم روایت ست از جابر که شخصی مردی

قدم من اليمن فسأل النبي صلى الله عليه وسلم عن شرابٍ يشربونه بأرضهم

آمد از یمن پس پرسید پیغمبر را صلی الله علیه وسلم از شرابی که می نوشیدند اهل یمن در زمین خود

من الذرة يقال له المزر فقال النبي صلى الله عليه وسلم أو مسكرٌ هو قال نعم

می سازند از ذرة گفته می شود مزر نام شراب مزر پس فرمود پیغمبر صلی الله علیه وسلم آیا مسکر ست آن گفت آری

قَالَ كُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ إِنَّ عَلَى اللّٰهِ عَهْدًا لِمَنْ يَشْرَبُ الْمُسْكِرَ أَنْ

و فرمود آن حضرت هر مسکر حرام ست بتحقیق بر خدا عهدیست مر کسے را که بنوشد مسکر را آنکه

يَسْقِيَهُ مِنْ طِينَةِ الْخَبَالِ وَفِي الصَّحِيحَيْنِ عَنْ عَائِشَةَ رض قَالَتْ سُئِلَ

بنوشاند آنرا از طینت خبال و در صحیح بخاری و صحیح مسلم ست از عائشه رضی الله عنها گفت عائشه پرسیده شد

رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الْبِتْعِ وَهُوَ نَبِيذُ الْعَسَلِ فَقَالَ

پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از بتع و آن نبیذ شهد ست پس فرمود آنحضرت

كُلُّ شَرَابٍ أَسْكَرَ فَهُوَ حَرَامٌ وَفِي سُنَنِ أَبِي دَاوُدَ وَابْنِ مَاجَةَ

هر شرابے که مست گرداند پس آن حرام ست و در سنن ابی داود و ابن ماجه

وَالتِّرْمِذِيِّ عَنِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ص إِنَّ مِنَ

و ترمذی ست از نعمان بن بشیر که گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم البته از

الْحِنْطَةِ خَمْرًا وَمِنَ الشَّعِيرِ خَمْرًا وَمِنَ الزَّبِيبِ خَمْرًا وَمِنَ الْعَسَلِ

گندم شراب ست و از جو شراب ست و از انگور خشک شراب ست و از شهد

خَمْرًا وَفِي سُنَنِ النَّسَائِيِّ وَابْنِ مَاجَةَ مِنْ حَدِيثِ عَمْرِو بْنِ

شراب ست و در سنن نسائی و ابن ماجه ست از حدیث عمرو بن

شُعَيْبٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ أَنَّ النَّبِيَّ ص قَالَ مَا أَسْكَرَ كَثِيرُهُ

شعیب از پدرش از جد وی که بتحقیق پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود چیزی که مست می گرداند بسیار وی

فَقَلِيلُهُ حَرَامٌ وَهٰكَذَا رَوَاهُ الدَّارُقُطْنِيُّ عَنْ عَلِيٍّ رض مَرْفُوعًا

پس اندک وی نیز حرام ست ف و همچنان روایت کرد آن را دار قطنی از علی رضی الله عنه مرفوعا

وَعَنْ عَائِشَةَ رض أَنَّهَا سَمِعَتِ النَّبِيَّ يَقُولُ كُلُّ مَا أَسْكَرَ مِنْهُ

و از عائشه رضی الله عنها روایت ست که بتحقیق عائشه شنید پیغمبر را که می فرمود هر انچه که مست می گرداند از وی

الْفَرَقُ فَمِلْءُ الْكَفِّ مِنْهُ حَرَامٌ وَفِي لَفْظِ التِّرْمِذِيِّ فَالْحُسْوَةُ

فرق پس پری کف دست از وی حرام ست و در لفظ ترمذی ست پس یک جرعه

مِنْهُ حَرَامٌ فَوَضَحَ اَنَّ الْكَثِيْرَ مِنْ هٰذِهِ الْاَشْرِبَةِ مُسَاوٍ لِلْكَثِيْرِ مِنَ الْخَمْرِ

ازان حرام ست پس ظاهر شد که تحقیق بیشتر ازین شرابها برابر اند برای کثیر از شراب

فِي حُكْمِ الْحُرْمَةِ وَوُجُوْبِ الْحَدِّ فَكَذٰلِكَ الْقَلِيْلُ وَبِهٰذَا تَبَيَّنَ اَنَّ

در حکم حرمت و وجوب حد پس همچنان قلیل وبهمین ظاهر شد که تحقیق

الْقَلِيْلَ فِي الْحُرْمَةِ كَالْكَثِيْرِ لِاَنَّ شُرْبَ الْقَلِيْلِ مِنْهُ لَوْ كَانَ مُبَاحًا

اندک در حرمت مانند بیشتر ست چه تحقیق نوشیدن اندک ازان اگر می بود مباح

لَمَا وَجَبَ الْحَدُّ وَاِنْ سَكِرَ مِنْهُ لِاَنَّ السُّكْرَ اِنَّمَا حَصَلَ بِشُرْبِ الْحَلَالِ

هر آئنه واجب نمی شد حد اگر چه مست شود ازان چراکه بتحقیق سکر جز برنیست که حاصل شد و بنوشیدن حلال

جَمِيْعًا وَاعْتِبَارُ جَانِبِ الْحَلَالِ يَمْنَعُ وُجُوْبَ الْحَدِّ عَلَيْهِ فَاِذَا اجْتَمَعَ

همه و اعتبار کردن بجانب حلال منع می کند وجوب حد را پس چون جمع شود

الْمُوْجِبُ لِلْحَدِّ وَالْمُسْقِطُ لَهُ تَرَجَّحَ الْمُسْقِطُ عَلَى الْمُوْجِبِ ثُمَّ

موجب برای حد و ساقط کننده برای حد غالب شود مسقط بر موجب تمام شد

مَعَ اخْتِصَارٍ دوم آنکه اشربهٔ مسکره غیر خمر نجس اند نجاست خفیفه یا غلیظه نزد حنفیه بر

اخْتِلَافٍ عِنْدَهُمْ چنانکه در خزانة الروایات نوشته فِي الْفَتَاوَى الْعِمَادِيَّةِ

اختلافی که نزد ایشان ست درفتاوی عمادیه نقل ست از

كَشْفِ الْبَزْدَوِيِّ نَجَاسَةُ الْخَمْرِ غَلِيْظَةٌ وَنَجَاسَةُ سَائِرِ الْاَشْرِبَةِ

کشف بزدوی نجاست شراب غلیظ ست و نجاست باقی اشربه

خَفِيْفَةٌ وَيُكَفَّرُ مُسْتَحِلُّ الْخَمْرِ دُوْنَ سَائِرِ الْاَشْرِبَةِ وَفِي الْهِدَايَةِ

خفیف ست و کافر میشود حلال داننده خمر نه باقی اشربه و در هدایه است

وَنَجَاسَتُهَا خَفِيْفَةٌ فِي رِوَايَةٍ وَغَلِيْظَةٌ فِي رِوَايَةٍ اُخْرٰى وَ

ونجاست اشربه خفیف ست در یک روایت و غلیظ ست در روایت دیگر و

نجاسة الخمر غليظة رواية واحدة انتهى وشيخ عبدالحق

نجاست شراب غلیظ ست بروایت واحد یعنی دران اختلاف نیست

در ترجمه مشکوة میفرماید و نجاست ماسوای خمر از مسکرات خفیفه ست در روایتی و غلیظه ست در روایتی

دیگر انتهی و هرگاه خمیر نان با دار مسکر میشود و آن علی اختلاف الروایات یا نجس ست به نجاست خفیفه

یا غلیظه پس خوردن آن حلال نباشد سوم آنکه هرگاه طعام شرب نجاست رقیقه کند یعنی نجاست بجرم آن

درآید بار طهارت آن علی اقوی الروایات ممکن نیست و در صورت عدم طهارتش خوردن آن روا نباشد در خزانة الروایات میگوید

في العناية لو صبت الخمر في قدر فيه لحم وماء فان لم يغل اللحم

در عنایه ست اگر انداخته شود شراب در دیگی که دران گوشت ست و آب پس اگر جوش داده نشود گوشت

مع الخمر يطهر اللحم بالغسل ثلثا فان اغلي بالخمر لم يطهر انتهى

با شراب پاک شود گوشت بشستن سه بار پس اگر جوش داده شود گوشت با شراب پاک نشود گوشت

و بسبب طبخ نان تمام رطوبت خمر سوخته نمیشود لهذا وزن نان از وزن اصل آردی که از ان نان

پخته باشند زیاده تر میشود و چون رطوبت ساریه نجسه در نان باقی باشد خوردن آن روا نبود و در روایات

داله برین مطلب دیگر هم هست بنا بر اختصار برهمین قدر اکتفا رفت والله اعلم

تقریر میرزا رضی الدین علی جرجانی در اثبات اسکار تاڑی

میگوید اضعف العباد میرزا رضی الدین علی جرجانی عفی عنه هرگاه که بعضی احباب جواب این استفتا را دیده

اسکار تاڑی را انکار می نمودند لهذا برای تنبیه ناواقفان به تحریر این ادله پرداخته مخفی مباد که حرمت تاڑی

چنانکه از ادله شرعیه فقهیه ثابت ست همچنان ثابت ست مسکر بودنش از کتب اطبا شیخ داود ضریر انطاکی

در تذکره خویش میفرماید ولها افعال اشد من الخمر وهو خير منها

یعنی اینکه می برآید از درخت نارجیل برای آن افعال بسیار اند شدیدتر از شراب بلکه تاڑی در همه فعل بهتر

ست از خمر و صاحب مخزن الحکمت فرموده نارجیل عربی نارکیل و جوز هندی فارسی و ناریل هندی ست

مغز بیخ و اکبوبیره خوانند طبعش گرم ست در اول درجه دوم و تر ست از اول درجه غذا بسیار دهد و منی
افزاید و باه انگیزاند و تسخین گرده کرداند و تقطیر بول را نفع دهد و روغن او بواسیر را مفید بود مضرت لبعض
مصلحش عسل ست و از درخت او آبی که جاری میشود شیرین و لذیذ باشد چون در اول طلوع آفتاب
ثمر و شاخ او را بریده کوزه برای تحلب کنند آب دران ظرف جمع میشود او را سیندهی نامند و ملاو
آونگ ... بانبت ود اسکار و تقویت باه و تفریح بهتر از خمر ست و بعد از یک روز ترشی پیدا میکند
و آبی که بر شاخ نارجیل بی بار که از قسم صحرائی ست بانیطور گرفته میشود تاری نامند انتهی صاحب مخزن
بسفر باید تاری بوزن جاری آبی باشد که از درخت تاڑ حاصل میشود مانند شراب نشا میدهد انتهی متحقق
را باید که درین عبارتهای حکما غور کند که اسکار تاری بدون مکث یکروز یا یک پهر نزد ایشان ثابت ست
یا نه اگر اسکارش مقید ست مطلب شان حاصل و الا پس نطرهٔ تاڑی هرگاه که از درخت میچکد همان وقت
صفت حرمت بسبب سکر دارد و از ینجا باطل گشت زعم آنکسان که میگفتند کوزهٔ تاڑی را که از درخت فرود
می آیند اگر همون وقت کسی بنوشد حلال ست که سکر ندارد چراکه فی الفور از درخت برآمده ست بدو وجه **اوّل**
آنکه سکریت آن ثابت ست بدون قید خواه از درخت فی الفور جدا شده باشد خواه بعد یک پهر یا یک روز
دوم آنکه بتقدیر تسلیم میگویم که اجتماع آب تاڑی در ظرف در عرصه یک گهری ممکن نیست زیراکه بالتقاطر خروج
میکند پس بالضرور در عرصه دو روز نهایت قلیل که ... آب مذکور جمع خواهد شد و درین عرصه سکر پیدا
خواهد کرد و در تابش آفتاب چراکه نفعهٔ اخراج نیقدآب ... از درخت نارجیل بامی که ناریل میگویند و از درخت
نارجیل صحرائی که تاڑ میگویند و از درخت خرما که در حدیث مسلم بلفظ النخل وارد ست محال ست چنانکه بالا گذشت

سوال از حلت و حرمت حقه

بر تقدیر ثبوت حدیث معروف كُلُّ دُخَانٍ حَرَامٌ بر حلت و حرمت حقه چه حکم ست و این
حدیث مَنْ أَكَلَ مِنَ الْبَنْجِ لُقْمَةً فَكَأَنَّمَا زَنٰى بِأُمِّهِ سَبْعِينَ مَرَّةً وَّ مَنْ
هر که خورد از بنگ یک لقمه پس گویا که زنا کرد بمادر خود هفتاد بار و هر که

سوال از حلت و حرمت حقه

زَنیٰ بِاُمِّهٖ مَرَّةً وَّاحِدَةً فَكَاَنَّمَا هَدَمَ الْكَعْبَةَ

زنا کرد بمادر خود یک بار پس گویا که ویران کرد کعبہ را

سَبْعِيْنَ مَرَّةً وَاَيْضًا مَنْ اَكَلَ الْبَنْجَ وَمَاتَ عَلٰى هٰذَا يُحْشَرُهُ

هفتاد بار و نیز هر که خورد بنگ را و مرد بر همین حشر خواهد کرد او را

اللّٰهُ فِي الْقِيَامَةِ مَكْتُوْبًا بَيْنَ عَيْنَيْهِ هٰذَا اٰيِسٌ مِّنْ رَّحْمَةِ اللّٰهِ

خدا در قیامت حال آنکه نوشته باشد میان هر دو چشم او این ناامید شد از رحمت خدا

صحیح ست یا نه چنانچه علاؤ الدین محمد بن ابراهیم تبریزی از اهل امامیه در تنبیه الغافلین تحقیق این نموده و گفته که این قول

رسول الله صلی الله علیه وسلم ست

جواب از حضرت مولانا خاتم المحدثین شاه عبد العزیز قدس سره العزیز مشتمل بر اثبات کراهت تحریمی حقه

آنکه كُلُّ دُخَانٍ حَرَامٌ حدیث نیست و در حلت و حرمت حقه اختلاف ست صحیح آن ست که مکروه تحریمی ست از جهت

بوی بد که در دهان حقه کش می ماند مثل پیاز خام و سیر خام و هم از جهت تشبیه با اهل نار که دود از درون ایشان خواهد برآمد

وَمَنْ اَكَلَ مِنَ الْبَنْجِ لُقْمَةً فَكَاَنَّمَا زَنٰى بِاُمِّهٖ الخ و همچنین مَنْ اَكَلَ الْبَنْجَ وَمَاتَ عَلٰى هٰذَا

ترجمه این بالا گذشت بر صدر ترجمه این مذکور شد

این الفاظ اصلا در کتب حدیث نیست بلکه از الفاظ رکیک این روایت کلام صریح معلوم میشود که مجهول و موضوع ست و نوشتن علاؤ الدین محمد

تبریزی در رسائل اعتبار ندارد و که در بنا اعتبار بر قول محدث معتبر ست که چه در را باشد بیان باید کرد و وعاظ احادیث غیر معتبره

را برای تخویف و ترهیب ذکر میکنند و از حال آن احادیث مطلع نمی باشند و تفصیل مسئله حقه اینست که در حشیشه تنباکو اصلا وجه

حرمت نیست زیرا که علت حرمت در نباتات منحصر در دو چیز ست سمیت و سکر و این حشیشه خالی ازین دو چیز ست پس مباح

باشد لیکن در استعمال آن باین کیفیت که دخان او را در زبان بکشند سه وجه از کراهت بهم رسید یکی آنکه بوی بد که در دهان حقه کش میماند

دوم تشبیه با اهل نار و اینهم علت کراهت ست چنانچه تخصر یعنی دست بر تهیگاه نهاده ایستادن در

نماز بجهت تشبیه به یهود در شرع وارد شده سوم استعمال این وضع مستلزم التباس نار میکرد از غلبه سبب با نار مکروه ست لا تعذبوا

صُوْرَةُ عَذَابِ اللّٰهِ و لهذا از کی یعنی داغ نهادن نهی کراهت آمده و هر چند هر یک ازین وجوه بنا بر آنکه اثر

صورت عذاب عذاب است

جواب از حضرت شاه عبد العزیز قدس سره العزیز مشتمل بر اثبات کراهت تحریمی حقه

نزد مسلّم نهی تنزیهی ست اما بسبب اجتماع منجر بکراهت تحریمی شده و بعضی از اهل معقول گفته اند
که لفظ کل دخان حرام هرچند حدیث نباشد اما کلام درست ست زیرا که دخان نزد اهل عقل مرکب از دو
چیز ست ارضیت و ناریت و هر دو حرام اند فالمرکب منهما یکون حراما و جواب این سخن آنکه حرمت ارضیت
(پس ترکیب داده شده از ان هر دو باشد حرام)
و ناریت بعلت سمیت هست و چون علت مرتفع شود حلال گردد مثل استعمال نوره و برگ پان و طین
ارمنی و مختوم و ادویه پس اگر استعمال این دخان بطریق اصلاح بدن باشد مثل تحلیل ریاح و رفع قبض حرمت نخواهد
و بعضی از کتب بر حرمت آن از آیت یَوۡمَ تَاۡتِی السَّمَآءُ بِدُخَانٍ مُّبِیۡنٍ یَّغۡشَی النَّاسَ هٰذَا
(روزیکه بیارد آسمان دود ظاهر بپوشد مردمان را این)
عَذَابٌ اَلِیۡمٌ استدلال کرده اند ازین آیت معلوم شد که دخان آله عذاب ست و آله عذاب را استعمال کردن روا
نیست و جواب ازین شبهه آنکه صغری و کبری هر دو ممنوع اند زیرا که دخان چنانچه آله عذاب ست آله تنعیم
هم ثابت و در استعمال نمودن در حدیث صحیح وارد ست که مجامرهم الالوة یعنی بخور در طب رابرای
بهشتیان در بهشت بمجامر خواهند آورد و نیز استعمال آله عذاب مطلقا ممنوع نیست زیرا که آله عذاب قوم نوح آب طوفان ا

تمام شد تقریر حضرت مولنا شاه عبد العزیز قدس الله سره العزیز

رساله عربی در اثبات اباحت حقه

بِسۡمِ اللّٰهِ الرَّحۡمٰنِ الرَّحِیۡمِ*

اَلۡحَمۡدُ لِلّٰهِ عَلٰی مَا اَوۡلٰنَا مِنَ النِّعَمِ وَفَتَحَ عَلَیۡنَا مِنۡ اَبۡوَابِ الۡحِکَمِ
(ستایش مر خدا راست برانچه بخشید ما را از نعمتها و کشود بر ما از درهای حکمتها و)

كَشَفَ عَنَّا حِجَابَ الظُّلَمِ اَحْمَدُهٗ حَمْدًا كَثِيرًا الَّذِي فَضَّلَنَا عَلٰى سَائِرِ

دور کرد از ما پردهٔ تاریکی ها ستایش می کنم اورا ستودن کثیر آنکه بزرگی داد ما را بر همه

الْاُمَمِ وَاَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِيكَ لَهٗ وَاَشْهَدُ

امتها وگواهی میدهم که نیست معبود بحق مگر خدای یگانه نیست شریک مر او را و گواهی میدهم

اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهٗ وَرَسُولُهٗ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالصَّلٰوةُ عَلٰى

که بتحقیق محمد بندهٔ اوست و رسول اوست صلی الله علیه وسلم و رحمت کامله نازل باد بر

سَيِّدِنَا مُحَمَّدِ الَّذِي لَوْلَاهُ مَا خَلَقَ اللّٰهُ اللَّوْحَ وَالْقَلَمَ اَمَّا بَعْدُ اِعْلَمْ

سرور ما محمد آنکه اگر نبودی او پیدا نمی کرد خدا لوح و قلم را اما بعد بدان که

اَنَّهٗ تَقَرَّرَ فِي الشَّرِيعَةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ اَنَّ الْاَصْلَ فِي الْاَشْجَارِ الْاِبَاحَةُ اِلَّا مَا عُلِمَ

بتحقیق ثابت شده در شریعت محمدی که بتحقیق اصل در درختها اباحت ست مگر آنچه دانسته شود

مِنْهُ الْاِضْرَارُ بِالْبَدَنِ اَوِ الْعُقُولِ فَاِنَّهٗ يَحْرُمُ لِوُجُوبِ حِفْظِ الْعَقْلِ وَ

از آن زیان کردن به بدن یا عقلها پس البته حرام می شود برای وجوب نگاه داشتن عقل و

الْبَدَنِ وَهٰذَا الدُّخَانُ الْمُسْتَعْمَلُ مِنْ هٰذِهِ الشَّجَرَةِ مَا عَلِمْنَا فِيهِ اِضْرَارًا

بدن و این دود که مستعمل ست ازین درخت نه دانستیم درین ضرری را

بِالْعُقُولِ وَالْاَبْدَانِ مَعَ مُرُورِ الْاَعْصَارِ وَكَثْرَةِ مُسْتَعْمِلِيهَا مِنَ

بعقلها و بدنها باوجود گذشتن زمانها و بکثرت استعمال کنندگان آن از

الْعَوَامِّ وَذَوِي الْخِطَابِ مِنْ عُلَمَاءِ الْحَرَمَيْنِ وَبَغْدَادَ وَمِصْرَ وَغَالِبِ

عوام و صاحبان خطاب از علمای مکه و مدینه و بغداد و مصر و اکثر

الْاَقْطَارِ مَعَ اَنَّ عُقُولَهُمْ زَاكِيَةٌ وَاٰثَارَهُمْ بِكَمَالِ عُقُولِهِمْ قَاضِيَةٌ وَ

جوانب زمین باوجود آنکه بتحقیق عقلهای ایشان پاک اند و اثرهای ایشان بکمال عقلهای آنان حاکم اند و

اَبْدَانَهُمُ السَّلِيمَةَ لَا تَعُودُ بِشُرْبِ الدُّخَانِ سَقِيمَةً فَاِنْ قُلْتَ قَدْ سُمِّيَ

بدنهای تندرست ایشان نمی گردند بیمار بنوشیدن دود پس اگر گوئی که بتحقیق نام کرده

مَنْ حَرَّمَ الدُّخَانَ اُمُوْرًا يَتَعَلَّقُ بِهَا فِيْ تَحْرِيْمِهٖ وَزَعَمُوْا اِنْعِقَادَ الْاَدِلَّةِ

کسی کہ حرام گردانیدہ است دود را چند امور کہ سند می گیرد بآنہا در حرمت دخان وگمان کردند کہ تحقیق آن امور دلالت کنندہ اند

عَلَى الْمَنْعِ مِنْهُ بِالتَّحْرِيْمِ كَمَا ذَكَرَ الشَّيْخُ مُحَمَّدُ حَيٰوةُ السِّنْدِيُّ اَنَّ فِيْهِ

بر منع از ان بحرمت۔ چنانکہ ذکر کرد شیخ محمد حیات سندے کہ بتحقیق در ان است

اِضَاعَةَ مَالٍ مِنْ غَيْرِ فَائِدَةٍ دِيْنِيَّةٍ وَّلَا دُنْيَوِيَّةٍ قُلْتُ لَا يَخْفٰى ضُعْفُ

تباہ کردن مال است بدون فائدہ دینے ونہ دنیوے گویم پوشیدہ نیست سستی

هٰذَا الْكَلَامِ لِاَنَّهٗ اِنْ اُرِيْدَ اَنْ لَا فَائِدَةَ فِيْهِ عِنْدَ شَارِبِهٖ فَهٰذَا غَيْرُ

این کلام جہت آنکہ بتحقیق اگر ارادہ کردہ شدہ کہ البتہ نیست فائدہ در ان دخان نزد نوشندۂ او پس این مسلم

مُسَلَّمٍ بَلْ شَارِبُهٗ يَقِلُّ بَلْغَمُهٗ وَيَلْتَذُّ بِرَوَائِحِهٖ بِشُرْبِهٖ وَيَحْصُلُ

نیست بلکہ نوشندۂ او قلیل می شود بلغم او ولذت می یابد بوی خوش می شود بنوشیدن دخان وحاصل می شود

لَهُ النَّشْوَةُ بِاسْتِعْمَالِهٖ كَمَا تَحْصُلُ لِشَارِبِ الْقَهْوَةِ وَلِشَارِبِ الْحَلَاوَةِ

مر او را بوی خوش باستعمال کردن دخان چنانکہ حاصل می شود مر نوشندۂ قہوہ را وبرای نوشندۂ شربت

مِنَ السُّكَّرِ وَنَحْوِهٖ وَهٰذِهٖ فَائِدَةٌ دُنْيَوِيَّةٌ صَارَتْ عِنْدَهٗ مِنَ الْمُسْتَلَذَّاتِ

از شکر ومانند آن واین فائدہ دنیوے ست کہ گردیدہ است نزد وی از لذتہا

بِحَيْثُ لَوْ فَاتَهٗ ذٰلِكَ اَدْرَكَهٗ سَاٰمَةٌ وَّقَدْ تَنْشَاُ تَغَيُّرُ اَفْعَالِهٖ وَاَقْوَالِهٖ كَمَا

بطوریکہ اگر فوت شود او را آن نوشیدن دریابد او را وگم کند خوشی خود را در افعال خود واقوال خود چنانکہ

لَوْ تَرَكَ الْغِذَاءَ مَثَلًا وَاِنْ اُرِيْدَ اَنَّهٗ لَا فَائِدَةَ فِيْهِ لِكُلِّ اَحَدٍ فَلَا يَخْفٰى بُطْلَانُهٗ

بگذارد غذا را مثلا واگر ارادہ کردہ شدہ کہ تحقیق نیست فائدہ در دخان کسی را پس پوشیدہ نیست بطلان او

لِاَنَّهٗ لَا يُعْتَبَرُ فَائِدَةُ كُلِّ اَحَدٍ فِيْمَا يَفْعَلُهُ الْاِنْسَانُ ضَرُوْرَةً عَقْلِيَّةً وَعُرْفِيَّةً

چرا کہ معتبر نمی شود فائدہ ہر کس در آنچہ میکند آنرا انسان بجہت ضرورت عقلے وعرفے

وَاتِّفَاقِيَّةً بَلِ الْعِبْرَةُ فِيْ مُسْتَعْمِلِهٖ فَاِنَّهٗ لَا يُقَالُ فِيْ حَقِّ اِنْفَاقِ الدَّرَاهِمِ فِيْ

واتفاقے بلکہ اعتبار فائدہ در استعمال کنندۂ او است پس بتحقیق گفتہ نمی شود در حق خرج کردن درہم را در

لذاتہ اضاعۃ مال فان قلت ان ھذا انفاق المال وھو اسراف قلت

لذت نفسانی ضائع کردن مال ست پس اگر گوئی که تحقیق این خرج کردن مال ست و او اسراف ست گویم

نعم استدل من حرمہ بان ذلک اسراف ولکنہ لیس باسراف لان

آری دلیل گرفته ست هر که حرام گردانیده ست دخان را بآنکه آن اسراف ست لیکن او اسراف نیست چه تحقیق

حقیقۃ الاسراف اضاعۃ المال الکثیر فی غرض خسیس وقیل انہ الانفاق

حقیقت اسراف ضائع کردن مال کثیر ست در مطلب خسیس و بعضی گفته اند که اسراف خرج کردن مال

فی مجاوزۃ الحد کذا قالہ المناوی فی کتاب التعریفات ولا یدخل

در تجاوز کردن حد همچنان گفته ست او را مناوی در کتاب خود که نام وی تعریفات ست و داخل نمی شود

شرب الدخان فی ھذا الرسم بحال وذلک لانہ ینفق یسیرا من مالہ

نوشیدن دود حقه درین تعریف هیچ حالت و آن برای اینکه البته او خرج می کند اندکی را از مال خود

لنفع یعود الیہ فی بدنہ من دفع البلغم والریاحات وللذۃ یریدھا

برای نفع که باز می گردد بسوی او در بدنش از دور کردن بلغم و باد ها و برای لذتی که اراده میکند آنرا

فھو کما ینفق مالہ فی سکر یشرب منہ شرابا یلتذ بہ ویدفع عنہ الابخرۃ

پس آن خرج کردن مانند خرج کردن مال او ست در شکر که می نوشد از ان شربتی را که لذت می یابد بوی و دفع میکند از ان بخارهای

الحارۃ والظماء ونحو ذلک فکیف یلیق لناظر ان یقول انہ داخل تحت

گرم را و تشنگی را و مانند آن پس چگونه سزاوار ست برای بیننده که بگوید اینکه البته او مندرج ست زیر

قولہ تعالی ان اللہ لا یحب المسرفین وتحت قولہ تعالی ان المبذرین

قول او تعالی بتحقیق خدا دوست نمیدارد اسراف کنندگان را و زیر قول او تعالی بتحقیق اسراف کنندگان

کانوا اخوان الشیاطین علی انہ غرض غیر خسیس عند شاربہ فھو غیر

هستند برادران شیطانان علاوه آنکه البته آن خرج کردن غرضی ست غیر خسیس نزد نوشنده او پس آن

داخل فی الحد فان قلت فیہ تضییع الاوقات والاسراف فیہ بھذا الاعتبار

داخل نیست در حد اسراف پس اگر بگوئی که در ان رایگان کردن اوقات ست و اسراف در ان باین اعتبار ست

لِاَنَّ شَارِبَهٗ يُضَيِّعُ يَوْمَهٗ وَلَيْلَهٗ بِقَبْضِهٖ فِيْ فِيْهِ وَيَمْتَصُّ دُخَانَهٗ قُلْتُ الْمُبَاحَاتُ

به البته نوشنده حقه را ایشان می کند روز خود را و شب خود را به گرفتن حقه در دهن خود و می کشد دود او را گویم چیزهای مباح

لَا يُعْرَفُ الْاِسْرَافُ فِيْهَا اِلَّا بِاِخْبَارِ مُسْتَعْمِلِهَا اَوْ بِقَرَائِنَ تَظْهَرُ عَلَيْهِ قَالَ الشَّيْخُ

شناخته نمی شود اسراف در آن چیزها مگر بخبر دادن استعمال کننده آنها یا بقرینه هائی که ظاهر شوند بر اسراف گفته شیخ

مُحَمَّدُ عَابِدُ الْمَكِّيُّ وَقَدِ اطَّلَعْتُ عَلٰى رِسَالَةٍ اَلَّفَهَا بَعْضُ الْعُلَمَاءِ الصَّنْعَانِيِّ اَعْنِي

محمد عابد مکی و تحقیق خبردار شدم بر رساله که تالیف کرد آنرا بعضی علمای صنعان یعنی

السَّيِّدَ مُحَمَّدَ الْاَمِيْرَ بْنَ اِسْمٰعِيْلَ الصَّنْعَانِيَّ اَلنَّاسُ فِي الْمُبَاحَاتِ مُخْتَلِفُ الْاَحْوَالِ

سید محمد امیر بن اسمعیل صنعانی مردمان در مباح ها مختلف حالها اند

مِنْهُمْ مَنْ يَكْتَفِيْ بِاَكْلِ اللَّحْمِ الْقَلِيْلِ وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يَكْفِيْهِ اِلَّا الْكَثِيْرُ وَكَذَا الْجِمَاعُ وَ

بعضے از انها شخصی ست که اکتفا می کند بخوردن گوشت اندک و بعضے از انها کسی ست که کفایت نمی کند او را مگر گوشت بسیار همچنان جماع و

غَيْرُهٗ مِنْ صُحْبَةِ النِّسَاءِ وَمُعَاشَرَتِهِنَّ وَشَارِبُ هٰذَا الدُّخَانِ كَمُسْتَعْمِلِ سَائِرِ

غیر آن از صحبت زنان و معاشرت آنها و نوشنده این دود مانند استعمال کننده همه

الْمُبَاحَاتِ مِنْهُمْ مَنْ يَكْفِيْهِ الْقَلِيْلُ وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يَكْفِيْهِ الْقَلِيْلُ كَشَارِبِ الْقَهْوَةِ

مباحات ست بعضے از انها کسی ست که کفایت می کند او را اندک و بعضی از انها کسی ست که کفایت نمی کند او را اندک مانند نوشنده قهوه

نُقِلَ عَنْ رَجُلٍ مِنْ اَهْلِ الْعِرَاقِ اِسْمُهُ الشَّيْخُ مَحْمُوْدٌ وَيُكْنٰى بِشَيْخِ اَحْمَدَ بْنِ ...

نقل کرده شده است از مردی از اهل عراق که نامش شیخ محمود ست و کنیت کرده میشود بشیخ احمد بکر

الْعِرَاقِ وَكَانَ مِنْ شُيُوْخِ بَادِيَةِ الْعِرَاقِ وَكَانَ يَشْرَبُ قَهْوَةَ الْبُنِّ كُلَّ وَقْتٍ

عراق و بود از پیران بیابان عراق و بود که می نوشید قهوه بن را هر وقت

ثَلٰثَةَ اَوْقَاتِ الْيَوْمِ بِقَدْرِ خَمْسَةٍ وَعِشْرِيْنَ فِنْجَانًا اَوْ اَزْيَدَ مِنْ ذٰلِكَ وَكَانَ يَتَمَنَّى

سه وقت در یک روز باندازه بست و پنج پیاله یا بیشتر از ان و بود که آرزو میداشت

الْقَهْوَةَ الْقِشْرِيَّةَ وَلَا يَنَالُهَا لِاَنَّ مَسَافَتَهَا كَانَتْ بَعِيْدَةً عَنْ وَطَنِهٖ قَوْلُهٗ لَوْ كُنْتُ

قهوه قشریه را و نمی یافت آنرا چراکه تحقیق مسافت آن قهوه بود دور از وطنش قول او اگر بودم

أشرب القشرية فلا أشرب الماء وذكر الفقير عن رجل أيضا قال إني دخلت

می نوشیدم قهوه قشریه را پس نمی نوشیدم آب را و ذکر کرد یک فقیر از مردے نیز گفت که بتحقیق داخل شدم

اليمن وصاحبت رجلا من أهل المدينة مدينة الرسول صلى الله عليه

دریمن و مصاحب شدم مردی را از اہل مدینہ مدینہ پیغمبر صلی اللہ علیہ

وسلم ساكن اليمن واسمه السيد مصطفى المدني وكان يشرب

وسلم باشندہ یمن و نامش سید مصطفی ست باشندہ مدینہ و بود که می نوشید

القهوة القشرية كل يوم بقدر رطل ونصف بالبغدادي وقوله ما شربت

قہوہ پوست بن ہر روز باندازہ یک و نیم رطل بغدادی و قول او نہ نوشیدم

الماء مدة ثلاثين سنة وكان عمره يبلغ من السنين خمسة وثمانين

آب را از مدت سی سال و بود عمرش که رسیده بود از سالہا ہشتاد و پنج سال

يكتفي بالقهوة القشرية كلما عطش يشرب القهوة القشرية وكذا

اکتفا می کرد بقہوہ قشریے ہرگاہ تشنہ می شد می نوشید قہوہ پوست بن را و ہمچنان

سائر الحلاوات فإن قلت إن شربه عبث والعبث حرام قلت قال

ہمہ شیرینیہا پس اگر بگوی که بتحقیق نوشیدن وی عبث ست و عبث حرام ست گویم گفت

المناوي والعبث ارتكاب أمر غير معلوم الفائدة وقيل هو الاشتغال

مناوی و عبث اختیار کردن چیزے ست که فائدہ او معلوم نباشد و گفته شده که آن بازماندن

عما به النفع بما لا ينفع وقيل أن يختلط بعمل لعب وقالوا ما ليس فيه

از انچه که بوی نفع ست بانچه نفع نمی کند و گفته شده اینکه بیامیزد بعمل او بازیے و گفته اند برای انچه که نیست در آن

غرض صحيح انتهى ولا يخفى أن شارب هذا الدخان له غرض صحيح

غرض صحیح آخر شد و پوشیدہ نیست که نوشندہ این دخان مر او را غرضی ست صحیح

كما قررناه سابقا نعم من لا يعرفه ولا له غرض في استعماله يكون

چنانکه تقریر کردیم او را سابق آری کسے که نمی شناسد آنرا و نیست مر او را غرض در استعمالش نمی باشد

عبثا في حقه لكنه لا يحرم في حق غيره وهو نظير صاحب المرة الصفراوية

عبث در حق وی لیکن حرام نمیشود در حق غیرا و وآن مانند صاحب تلخهٔ صفراوی ست که

تتنفر طبعه عن العسل ولا يمكنه ان يساعده طبعه على استعماله ولا

نفرت می کند طبیعت وی از شهد و ممکن نمی شود او را اینکه موافقت کند او را طبیعت وی بر استعمال شهد و

يحرم بذلك في حق غيره ولا يعد الغير عابثا باستعماله فان قلت انه

حرام نمی شود بدان سبب در حق غیر او و شمار کرده نمی شود غیر او عبث کننده باستعمال شهد پس اگر گوئی که آن

خبيث لان رائحته تستخبثه الطبائع السليمة وتتنفر منه وقد يحصل

دخان بد بوست پلید می انگارد آنرا طبیعت های سلیمه و نفرت میکنند از ان وگاه حاصل می شود

عن رائحته صداع قلت نعم ولكن ما هو باخبث رائحة من الكراث و

از بوی وی درد سر گوئیم آری ولیکن نیست آن دخان بد تر از روی بو از گندنا و

الثوم والبصل والحلتيت فهذه الاشياء مباحة قطعا ثم ان هذا

سیر و پیاز و انگژد و این چیزها مباح اند یقینا باز البته این

الاستخباث في حق من لا يستعمله لعدم شربه وعدم المماسة لقربه

پلید شمردن در حق کسی ست که استعمال نمی کند آنرا بجهت نه نوشیدن او و عدم اتصال برای نزدیکی او

واما شاربه فيراه من الطيبات كما ان البقال الذي يباشر الكراث

و اما نوشندهٔ آن دخان پس می بیند آن دخان را از پاکیزه ها چنانکه البته بقال آنکه مباشر می شود گندنا را

زرعا وبيعا وشراء لا يعدها من الخبائث ولا يتنفر طبعه منها فان قلت

از روی کشت و فروختن و خریدن نمی انگارد آنرا از پلیدها و نفرت نمی کند طبیعت او از ان پس اگر گوئی که

قد قال الله تعالى ويحرم عليهم الخبائث وهذا من الخبائث قلت هذه

بتحقیق فرمود خدای تعالی و حرام می کند بر ایشان پلیدها و این دخان از پلید هاست گوئیم باین

الاية استدل من حرم الدخان كابن حجر والقاضي حسين ولا يزال

آیت دلیل می گیرد کسی که حرام کرده است دخان را مانند ابن حجر و قاضی حسین و همیشه اند

الناظرون يستدلون بها في امثال هذه المحلات وهو وهم يتابعه

بینندگان که دلیل می آرند بآن آیت در مانند های این مقامات و آن وهم است که پیروی می کنند از

الناظرون قصروا عن تحقيق معنى الاية وتحقيقه انه تعالى لم يفصل

بینندگان که قاصر شدند از تحقیق معنی آیت و تحقیقش آنکه البته خدای تعالی بیان نکرد

في الاية الخبائث والطيبات ولم يحرمها بهذه الاية بل حكم تعالى

در آیت پلیدها و پاکیزها را و حرام نکرد خبائث را باین آیت بلکه حکم کرد خدای تعالی

بانه يجد اهل التورية والانجيل محمدا صلى الله عليه وسلم مكتوبا

بآنکه البته می یابند صاحبان توریت و انجیل محمد را صلی الله علیه وسلم نوشته شده

عندهم في الكتابين موصوفا بصفة انه يحل لهم الطيبات ويحرم

نزد اهل کتاب در هر دو کتاب موصوف باین صفت که بتحقیق او حلال می کند برای ایشان طیبات را و حرام میکند

الخبائث فاذا كل ما احله صلى الله عليه وسلم فهو من الطيبات وما

خبائث را پس این وقت همه آنچه حلال کرد آنرا حضرت صلی الله علیه وسلم پس آن از طیبات است و آنچه

حرمه فهو من الخبائث فالمراد ان الطيب والخبيث شرعيان فالخمر

حرام کرد آنرا پس آن از خبائث است پس مقصود آنست که طیب و خبیث شرعی اند پس شراب

من الخبائث مع ان العرب كانوا يطيبونها وهم اهل الطبائع السليمة

از جمله خبائث است باوجود آنکه البته عرب بودند که پاکیزه می دانستند شراب را و حال آنکه ایشان صاحبان طبیعت های سلیم اند

بل كانوا يسمونها طابة والزنا والخمر طيبين وهما شرعا من الخبائث

بلکه بودند که می نامیدند شراب را پاکیزه و زنا را و شراب را پاکیزه و هر دو از روی شرع از خبائث اند

والكراث من الخبائث عند الطبائع مع ان النبي صلى الله عليه وآله

و گندنا از خبائث است نزد طبیعت ها باوجودی که بتحقیق پیغمبر صلی الله علیه و آله

وسلم جعلها من الطيبات والمسك والعنبر من الطيبات والمغصوبات

وسلم گردانید آنرا از طیبات و مشک و عنبر از طیبات اند و هر دو غصب کرده شده

مِنَ الْخَبَائِثِ فَلَا يَعْرِفُ الْخَبِيثَ وَالطَّيِّبَ إِلَّا الشَّارِعُ لَا الْعُقُولُ السَّلِيمَةُ

از خبیثها است پس نمی شناسد خبیث و طیب را مگر شارع نه عقلهای سلیم

وَالطَّبَائِعُ الزَّكِيَّةُ وَبِالْجُمْلَةِ الطَّيِّبَاتُ مَا أَحَلَّهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

و طبیعتهای پاک و بالجمله سخن آنکه طیبات چیزے ست که حلال کرد آنرا پیغمبر صلی الله علیه وسلم

فَإِنْ عَدَّهُ النُّفُوسُ طَيِّبًا يُسَمَّى طَيِّبًا عُرْفًا وَقَدْ فَسَّرَ السَّلَفُ الطَّيِّبَ بِالْحَلَالِ

پس اگر شمار کردند آنرا نفسها طیب نامیده شود طیب در عرف و بتحقیق تفسیر کردند قدما طیب را به حلال

وَالْخَبِيثَ بِالْحَرَامِ كَمَا سَرَدَهُ أَئِمَّةُ التَّفْسِيرِ فِي الْآيَةِ الشَّرِيفَةِ وَأَخْرَجَ ابْنُ

و خبیث را به حرام چنانکه بیان کردند آنرا اعلای تفسیر در آیت شریف و روایت کرد ابن

الْمُنْذِرِ عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ أَيِ الْحَلَالَ

منذر از ابن جریج در تفسیر قول او تعالی و حلال می کند برای اوشان طیبات یعنی حلال

وَأَخْرَجَهُ ابْنُ جَرِيرٍ وَابْنُ أَبِي حَاتِمٍ وَالْبَيْهَقِيُّ فِي سُنَنِهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ

و روایت کرد ابن جریر و ابن حاتم و بیهقی در سنن خود از عبدالله بن عباس رضی

اللهُ عَنْهُمَا فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ قَالَ كَلَحْمِ الْخِنْزِيرِ وَ

الله عنهما در قول او تعالی و حرام میکند براوشان خبائث را گفت مانند گوشت خوک و

الرِّبَا انْتَهَى وَإِذَا عَرَفْتَ ذَلِكَ فَاعْلَمْ أَنَّ هَذِهِ الشَّجَرَةَ لَمْ يُعْلَمْ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى

ربا آخر شد و چون شناختی آنرا پس بدانکه تحقیق این درخت دانسته نشد که تحقیق پیغمبر صلی

اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَرَّمَهَا وَلَا دَلَّ عَلَى تَحْرِيمِهَا دَلِيلٌ قَطْعِيٌّ وَلَا ظَنِّيٌّ وَلَا

الله علیه وسلم حرام کرد آن درخت را و دلالت نکرد بر حرمت آن دلیل یقینی و نه دلیل ظنی و نه

قِيَاسُ الْمُجْتَهِدِينَ فَلَا تَدْخُلُ فِي مُسَمَّى الْخَبَائِثِ فَيَبْقَى بِهَا اسْمُ الطَّيِّبَاتِ

قیاس مجتهدین پس داخل نمی شود آن درخت در مسمی خبائث پس باقی می ماند بآن درخت نام طیبات

بِالْأَصْلِ وَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ مِمَّنْ تَقَرَّرَ الِاسْتِدْلَالُ بِالْآيَةِ وَيَقُولُ الْقُرْآنُ نَزَلَ

باعتبار اصل و تمام تعجب است همه آن تعجب از کسے که تقریر می کند استدلال را با آیت و میگوید قرآن نازل شده

بِلُغَةِ الْعَرَبِ فَمَا اسْتَخْبَثُوهُ فَهُوَ الْخَبِيثُ وَمَا لَمْ يَسْتَخْبِثُوهُ فَهُوَ الطَّيِّبُ
بلغت عرب پس آنچه خبیث دانند آنرا پس آن خبیث است وآنچه خبیث ندانند آنرا پس آن طیب ست
وَلَا يَعْلَمُ أَنَّ الْعَرَبَ اسْتَطَابَتِ الْمُحَرَّمَاتِ مِنَ الْمَيْتَةِ وَالدَّمِ فَأَنَا أَتَعَجَّبُ
ونمی داند مستدل که بتحقیق عرب طیب دانسته اند محرمات را از مردار و خون پس من تعجب میکنم
مِمَّنْ يَتَعَاطَى الِاسْتِدْلَالَ بِالْآيَاتِ دُونَ مَعْرِفَةِ مَعَانِيهَا وَلِمَا وَرَدَ
از کسیکه بدست می آرد استدلال را بآیات بدون شناختن وی برای معانی آیات و برای آنچه وارد شده
فِيهِ وَلَا أَظُنُّ هٰذَا يَحِلُّ لِعَالِمٍ يَتَعَاطَى بِهِ فَإِنْ قُلْتَ قَالَ الْمُحَرِّمُ أَعْنِي الشَّيْخَ مُحَمَّدَ
دران چیز و گمان نمی کنم که این جائز باشد برای عالم که بدست آرد باین استدلال پس اگر بگوی که گفت محرم یعنی شیخ محمد
حَيَاةَ السِّنْدِيَّ أَنَّ الدُّخَانَ مُتَوَلِّدٌ مِنَ النَّارِ وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ
سندی که بتحقیق دخان پیدا شده ست از آتش و حال آنکه بتحقیق فرمود پیغمبر صلی الله
عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِنَّ اللّٰهَ لَمْ يُطْعِمْنَا نَارًا وَالنَّارُ طَعَامُ الْكُفَّارِ فِي جَهَنَّمَ
علیه و آله وسلم بتحقیق خدا طعام نه گردانید برای ما آتش را و آتش طعام کافران ست در دوزخ
بِئْسَ الْقَرَارُ فَهُوَ حَرَامٌ قُلْتُ هٰذَا الْكَلَامُ يَمُجُّهُ الِاسْتِمَاعُ وَيَسْتَحْيِي بِرَقْمِهِ
که بد قرار ست پس آن حرام ست گوییم این کلام دفع می کند آنرا شنیدن و شرم می کند نوشتن آن
الْيَرَاعُ وَيَحْرُمُ عَلَيْكَ بِهٰذَا الِاسْتِدْلَالِ الِاسْتِنْشَاقُ بِالْعُودِ وَالْمِسْكِ
قلم و حرام می شود بر تو باین استدلال بوی گرفتن به عود و مشک
وَالْعَنْبَرِ وَالتَّبَخُّرُ بِهِمَا وَقَدْ ثَبَتَ أَنَّ الطِّيبَ مِمَّا حُبِّبَ إِلَى الْمُخْتَارِ وَ
و عنبر و بخور گرفتن بآن هر دو و بتحقیق ثابت شده که البته طیب از چیزی ست که دوست داشته شده است بسوی
هٰذِهِ الْأَشْيَاءُ طَيَّبَهَا النَّاسُ مِنْهَا الدُّخَانُ وَهُوَ غَيْرُ مُحَرَّمٍ بِسَبَبِ أَنَّهُ
و این اشیا پاکیزه کرده اند آنها را مردمان از جمله آنها ست دخان و او نیست حرام کرده شده بسبب اینکه بتحقیق او
جُزْءُ النَّارِ وَحَدِيثُ لَمْ يُطْعِمْنَا نَارًا قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُسْتَكْرِهًا
جزء آتش ست و حدیث لم یطعمنا نارا آه فرمود صلی الله علیه وسلم آنرا در حالیکه کروه دانسته اند

منها ان الفعل ... الطعام ... استدلال ... ۱۲

أَكْلَ الطَّعَامِ الْحَارِّ مَعَ أَنَّهُ لَمْ يُحَرِّمْ مِثْلَ ذٰلِكَ فَإِنْ قُلْتَ قَالَ الْحَسَنُ مُو

خوردن طعام گرم را باوجودی که تحقیق آن حضرت حرام نکرد مانند آن خوردن را پس اگر گوئی گفت

فِيهِ إِضْرَارٌ بِالْعَقْلِ وَتَقْبِيحٌ لِصُورَةِ شَارِبِهِ وَفِي الْحَدِيثِ إِنَّ اللّٰهَ خَلَقَ

که در دخان مضرت است بعقل و زشت کردن است برای صورت نوشنده دخان و در حدیث است که تحقیق خدا پیدا کرد

آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ أَيْ صُورَةِ آدَمَ وَلَا يَجُوزُ عَوْدُ الضَّمِيرِ إِلَيْهِ تَعَالَى لِأَنَّهُ

آدم را بر صورت آن یعنی بر صورت آدم و جائز نیست گردیدن ضمیر بسوی خدای تعالی چرا که

لَا يُطْلَقُ عَلَيْهِ الصُّورَةُ لِأَنَّ أَسْمَاءَهُ تَوْقِيفِيَّةٌ وَلَا يُقَالُ قَدْ أَطْلَقَهَا

اطلاق کرده نمی شود بر خدای تعالی لفظ صورت چه تحقیق نامهای خدا توقیفی اند و گفته نشود که تحقیق اطلاق کرده است

اللّٰهُ تَعَالَى عَلَى نَفْسِهِ لِأَنَّهُ اسْتِدْلَالٌ بِمَحَلِّ النِّزَاعِ كَمَا لَا يَخْفَى وَقَدْ وَرَدَ فِي

خدای تعالی صورت را بر ذات خود چراکه این استدلال است بمقام نزاع چنانکه پوشیده نیست و تحقیق وارد شده

الْحَدِيثِ دَفْعُ السُّعَالِ احْتِرَازًا مِنْ قُبْحِ الصُّورَةِ قُلْتُ لَا إِضْرَارَ بِالْعَقْلِ

حدیث دور کردن سرفه را برای احتراز کردن از زشتی صورت گویم ضرر کردن عقل

لَمْ يَقُلْهُ أَحَدٌ مِنَ الْأَطِبَّاءِ وَلَا مِنْ أَهْلِ التَّجَارِبِ وَالتَّجْرِبَةُ أَحَدُ مَوَادِّ الْبُرْهَانِ

نگفت آن را کسی از طبیبان و صاحبان تجربه و تجربه یکی از مادهای دلیل است

كَمَا عُلِمَ فِي عِلْمِ الْمِيزَانِ وَقَدْ تَقَدَّمَ تَقْرِيرُ ذٰلِكَ وَإِنَّمَا تَقْبِيحُ الصُّورَةِ فِيهِ

چنانکه دانسته شده در علم منطق و تحقیق مقدم شد تقریر آن و جز این نیست که زشت کردن صورت در دخان

بِاعْتِبَارِ أَنَّ الشَّارِبَ يَفْتَحُ فَاهُ وَيُخْرِجُ الدُّخَانَ مِنْ أَنْفِهِ وَلَا يَخْفَى أَنَّ هٰذَا

باعتبار آنست که تحقیق نوشنده می کشاید دهن خود را و بیرون می آرد دود را از بینی خود و پوشیده نیست که تحقیق این

لَيْسَ تَقْبِيحًا وَلَا يُوجِبُ تَحْرِيمًا وَمِثْلُ ذٰلِكَ يَقَعُ عِنْدَ أَكْلِ الطَّعَامِ وَغَيْرِهِ

نیست زشت کردن صورت و موجب نمی شود حرمت را و مانند آن واقع می شود نزد خوردن طعام و جز آن

عِنْدَ الِاسْتِسْعَاطِ وَإِنَّمَا نَهَى الرَّسُولُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الْوَشْمِ

رو بالا رفتن | و جز این نیست که منع فرمود پیغمبر صلی الله علیه وسلم از نگار کردن بدن

قال في الواشمات المغيرات وقد كتب اهل السلف مثل ابن حجر و

فرمود در حق زنان نیلگون کنندگان که تغییر دهنده اند وبتحقیق نوشتند علمای سلف مانند ابن حجر و

غيره من الائمة رضي الله عنهم واما هذا اي الدخان فلا تغيير فيه

سوای آن از امامان رضی الله عنهم واما این یعنی دخان پس نیست تغییر دران

لخلق الله تعالى وقال المحرمون قد ورد في الحديث النهي عن السعال

برای پیدایش خدای تعالی وگفتند حرام کنندگان دخان بتحقیق وارد شده در حدیث منع از سرفه

احترازا من قبح الصورة قلنا المعروف في الحديث الامر بكظم الفم عند

برای احتراز کردن از زشتی صورت گوییم مشهور در حدیث حکم است به بند کردن دهن نزد

التثاؤب والجشاء والعطاس ودفعه ما استطاع لان خلافه يحبه

خمیازه و آروغ و عطسه ودفع کردن آن هر قدر که طاقت داشته باشد خلاف او دوست میدارد آنرا

الشيطان ويضحك كما في كتب الحديث ولم اجد في التتن اي التنباكو

شیطان ومی خندد آنرا چنانکه در کتابهای حدیث است ونه یافتم در تتن اے تنباکو

حديثا فان قلت قد قال المحرمون فيه رائحة كريهة وقد قال النبي

حدیثی را پس اگر بگوی بتحقیق گفتند محرمون دران دخان بوی بد است وبتحقیق فرمود پیغمبر

صلى الله عليه وسلم ان الله طيب لا يقبل الا طيبا قلت مسلم قبح

صلی الله علیه وسلم بتحقیق خدا پاکیزه است قبول نمی کند مگر پاکیزه را گوییم مسلم است زشتی

رائحته عند غير شاربه او عندكم الا انه ليس باقبح رائحة من الكراث

بوی او نزد سوای نوشنده دخان یا نزد شما مگر اینکه البته او نیست زشت تر از روی بوی از گندنا

وقد سلف انه لا يقتضي قبح الرائحة تحريما وانما نهى النبي صلى الله

وبتحقیق گذشت که البته او تقاضا نمی کند زشتی بوی حرمت را وجز این نیست که منع فرمود پیغمبر صلی الله

عليه وسلم عن اكل الكراث عند غشيان المساجد لئلا يؤذي

علیه وسلم از خوردن گندنا نزدیک آمدن مسجدها تا ایذا ندهد

بِرَائِحَتِهَا الْمَلٰئِكَةَ وَالْمُؤْمِنِيْنَ وَهٰكَذَا نَقُوْلُ لَا يَقْرَبَنَّ شَارِبُ التُّتُنْ

به بوی خود فرشته ها را و مسلمانان را — و همچنان می گوئیم که نزدیک نشود نوشنده تمباکو که

الَّذِي لَهُ رَائِحَةٌ خَبِيْثَةٌ فِي الْمَسَاجِدِ وَالتُّنْبَاكُ فِيْهِ أَنْوَاعٌ نَوْعٌ لَا رَائِحَةَ

مر او را بوی پلید است در مسجد ها — و تنباکو در آن چند اقسام اند قسمی است که بوی نیست

فِيْهِ لَا يَحْرُمُ عَلَيْهِ دُخُوْلُ بَيْتِ اللّٰهِ وَلَا يَحْرُمُ عَلَيْهِ الْجَمَاعَاتُ وَمِنْهُ

در آن حرام نمی شود بروی داخل شدن در خانهٔ خدا و حرام نمی شود بروی جماعتها و بعضی از آن

الرَّائِحَةُ يَمْنَعُ مُسْتَعْمِلَهُ عَنْهَا وَأَمَّا قَوْلُهُ إِنَّ اللّٰهَ طَيِّبٌ لَا يَقْبَلُ إِلَّا الطَّيِّبَ

بوست که باز داشته می شود استعمال کننده وی از جماعتها و اما قول کسی که بتحقیق خدا پاکیزه است قبول نمی کند مگر پاکیزه را

فَذٰلِكَ فِيْمَا يُتَقَرَّبُ بِهٖ إِلَيْهِ وَشُرْبُ هٰذَا الدُّخَانِ لَيْسَ بِقُرْبَةٍ إِنَّمَا هُوَ

پس آن در چیزی ست که نزدیکی حاصل کرده میشود بوی سوی خدا و نوشیدن این دود نیست نزدیکی بخدا جز این نیست که او

مُبَاحٌ اسْتِعْمَالُهُ لِنَفْسِهٖ طَلَبًا لِرَاحَتِهَا وَأَمَّا ذِكْرُ حَدِيْثِ إِنَّ اللّٰهَ طَيِّبٌ

مباح است استعمال او برای ذات او بجهت طلب کردن خوشی نفس آنرا و اما ذکر کردن حدیث که البته خدا پاکیزه است

لَا يَقْبَلُ إِلَّا طَيِّبًا فَهُوَ وَضْعٌ لِلْحَدِيْثِ فِي غَيْرِ مَحَلِّهٖ أَمَّا أَوَّلًا فَلِمَا عَرَفْتَ

قبول نمی کند مگر پاکیزه را پس آن نهادن است مر حدیث را در غیر مقام او اما اولا پس برای آنچه شناختی که

أَنَّ هٰذَا التُّنْبَاكَ لَا يُسَمّٰى خَبِيْثًا شَرْعًا فَإِنَّهُ اسْمٌ لِلْمُحَرَّمِ وَلَا لُغَةً وَمَا هُوَ

بتحقیق این تنباکو نامیده نمی شود خبیث از روی شرع چه البته خبیث نام است مر محرم را و نه از روی لغت و نیست آن

إِلَّا مِثْلَ مَا لَهُ السَّبِيْخَةُ الَّتِيْ تَعَافُهَا الْمُتَرَفِّهُوْنَ وَمَنْ لَمْ يَكُنْ يَعْتَادُهَا

مگر مانند چیزی که مر او راست بوی پلیدی که مکروه می دانند آنرا توانگران و کسی که نیست عادت می کند آنرا

وَقَدْ أَكَلَ سَيِّدُ الطَّيِّبِيْنَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَدْ عَافَ أَكْلَ الضَّبِّ

و بتحقیق خورد سردار پاکیزگان صلی الله علیه وسلم — و بتحقیق مکروه داشت خوردن گوشت

وَأَكَلَ بِحَضْرَتِهٖ مَنْ لَا يَعَافُ وَأَمَّا ثَانِيًا فَإِنَّ قَوْلَهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

و خورد ... بروی آن حضرت کسی که مکروه نه پنداشت آنرا و اما دوم پس البته قول آن حضرت صلی الله علیه وسلم که

لا يقبل إلا طيبا و ردّ في سياق ما يتقرب به و شارب التتن لا يعدّه

قبول نمی کند مگر پاکیزه را و وارد شده در سیاق چیزی که نزدیکی حاصل کرده شود بوی و نوشنده تنباکو نمی انگارد آنرا

قربة كما عرفت و أما ثالثا فالمراد من الطيب في الحديث هو الحلال فإنه

عبادت چنانکه شناختی و اما وجه سوم پس مقصود از طیب در حدیث آن حلال است پس تحقیق

أخرج أحمد و مسلم و الترمذي و ابن المنذر و ابن حاتم من حديث

روایت کرد امام احمد و مسلم و ترمذی و ابن منذر و ابن حاتم از حدیث

أبي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا أيها

ابی هریره رضی الله عنه گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ای

الناس إن الله طيب لا يقبل إلا طيبا و أمر المؤمنين بما أمر به المرسلين

مردمان بتحقیق خدا پاکیزه است قبول نمی کند مگر پاکیزه را و حکم کرد مسلمانان را آنچه حکم کرد بوی پیغمبران را

فقال يا أيها الذين آمنوا كلوا من الطيبات و اعملوا صالحا ثم ذكر

پس فرمود ای آنانکه ایمان آوردند بخورید از پاکیزه‌ها و عمل کنید شایسته باز ذکر فرمود

الرجل يطيل سفره أشعث أغبر و مطعمه و مشربه حرام و ملبسه

مردی را که دراز کرد سفر خود را در حالیکه ژولیده موی است غبارآلوده و طعام و شراب او حرام است و پوشاک او

حرام و غذي بالحرام يمد يده إلى السماء يقول يا رب يا رب فأنى

حرام است و خورش کرده شد به حرام دراز می کند دست خود را بسوی آسمان میگوید ای پروردگار من ای پروردگار من پس کجا

يستجاب له لذلك فالحديث إخبار بأن الطيب هو الحلال و إذا

قبول کرده شود مر او را ازین سبب پس حدیث اخبار است باینکه البته طیب آن حلال است و چون

عرفت هذا الذي تتبعناه و أن أدلة المحرمين غير ناهضة على مدعاهم

شناختی این را که استقرا کردیم آنرا و بتحقیق دلائل محرمین نیست قائم شونده بر مقصود ایشان

تبين لك أن هذا الدخان المذكور في صدر السؤال من المباحات

ظاهر شد مر ترا که بتحقیق این دخان مذکور در آغاز سوال از مباحهاست.

الحلال وعرفت انّه لا يليق بالعالم التقيّ الاستدلال بآية او حديث

حلال ست و شناختی که تحقیق سزاوار نیست بعالم پرهیزگار دلیل گرفتن بآیت یا حدیث

الّا بعد تحقيق معناه وانّ ما يقام تحريمه لشيء او تحليله لما احلّ

مگر بعد ثابت کردن معنی او و تحقیق دلیلی که ثابت کرده می شود تحریم او برای چیزی یا حلال کردن آنرا که حلال کرد

الله مقام صعب خطر انّ الله تعالى يقول ولا تقولوا لما تصف

خدا مقامی ست دشوار خوفناک چه خداے تعالے می فرماید و مگوئید مرآنچه را که بیان می کنند

السنتكم الكذب هذا حلال وهذا حرام لتفتروا على الله الكذب

زبانهای شما دروغ را این حلال ست و این حرام تا افترا کنید بر خدا دروغ را

الآية ولا تقل لي فانت الآن ساع في تحليل هذه الشجرة فانّي اقول

تا آخر آیت و مگو مرا پس تو اکنون کوشش کننده هستی در حلال گردانیدن این درخت زیرا که من میگویم

لست ساعيا في تحليل محرّم بل ابقيت ما ابقاه الله حلالا بالاصالة

نیستم سعی کننده در حلال کردن حرام کرده شده بلکه باقی داشتم آنرا که باقی داشته است آنرا خدا حلال باصالت

واثبتّ انّه لم يقم المحرّم على تحريمه برهانا يخرج به عن ذلك الاصل

و ثابت کردم که تحقیق قائم نکرد محرّم بر تحریمش دلیلی را که بیرون آید بسبب آن دلیل ازان اصل

نعم بعد ما تقرّر انّ الدخان من المباحات ومن قسم الحلال البيّن

آری بعد آنچه که ثابت شده که تحقیق دخان از چیزهای مباح ست و از قسم حلال ظاهر ست

فلا ينبغي للعاقل ان يستغرق اوقاته في استعماله ويذهب نفيس عمره

پس سزاوار نمی شود مر عاقل را اینکه مستغرق کند اوقات خود را در استعمال آن دخان و ببرد نفیس عمر خود را

في امتصاص دخانه ويحول بينه وبين ذكر المولى بلسانه ويجعله

در مکیدن دخانش و مانع شود میان او و میان ذکر خدا بزبان او و بگرداند آنرا

من مهمّات شانه كما هو داب مستعمليه والعاكفين عليه والباذلين

از مطالب حال خود چنانکه او عادت استعمال کنندگان اوست و ملازمت کنندگان برو و خرج کنندگان

أموالهم فيه فإن ذلك ليس دأب السائرين إلى الله بل المؤمن

مالهای خود را دران بتحقیق آن نیست طریقه سیر کنندگان بسوی خدا بلکه مومن

التقي يحرص على إنفاق أوقاته وأمواله فيما يقربه إلى مولاه ويزيده

پرهیزگار رغبت می کند بر خرج کردن اوقات خود و مالها خود در آنچه نزدیک کند او را بسوی مالک او و زیاده کند

من تقواه ويتخذ من المباحات قدر ما يعينه على الطاعات فالإفراط

از پرهیزگاری او و بگیرد از چیزهای مباح بآن قدر که مدد کند او را بر عبادتها پس زیادتی کردن

في الاشتغال بها فاعله مذموم كما أن المفرط في ترك ما حرم الله

در اشتغال بآنها فاعلش مذمت کرده شده است چنانکه بتحقیق تفریط کننده در ترک آنچه حرام کرده است خدا

ملوم وخير الأمور السابقات إلى الهدى وشر الأمور المذمومات

ملامت کرده شده است و بهترین چیزها سبقت کننده اند بسوی هدایت و بدترین امور مذمت کرده شده اند

المحدثات البدائع وقد كان من له اقتداء بنبينا خير البشر صلى الله

پیدا کرده شده نوها و بتحقیق هست کسی که مر اوراست اقتدائی بپیغمبر ما بهترین آدمیان صلی الله

عليه وسلم ينام ويقوم ويفطر ويصوم وينكح النساء كما قال ذلك

علیه وسلم می خوابد و قیام می کند و افطار می کند و روزه می دارد و نکاح می کند زنان را چنانکه فرمود آنرا

حين بلغنا أن جماعة من أصحابه أرادوا ترك المنام وبعضهم أرادوا

وقتیکه رسید آن حضرت را که گروهی از اصحاب و اراده کردند ترک خواب را و بعضی از اصحاب اراده کردند

مداومة الصيام وآخر أرادوا الانقطاع عن النكاح والتبتل و

همیشگی روزه را و دیگران اراده کردند انقطاع را از نکاح و بریدگی از خلق و

لنقتصر على هذا المقدار من المقال في جواب السؤال والله نسأله

باید که اقتصار کنیم بر همین قدر از سخن در جواب سوال و خدا را سوال می کنیم او را

الثبات على ما يرضيه من الأقوال والأفعال والحمد لله رب العالمين

ثابت ماندن بر آنچه پسند کند خدا او را از قولها و فعلها و ستایش مر خدا راست پروردگار جهان

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى سَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ اَجْمَعِيْنَ

و درود فرستد خدا بر سردار ما و مولای ما محمد و بر اولاد او و یاران او همه ها

قَدْ تَمَّتْ هٰذِهِ الرِّسَالَةُ

بتحقیق تمام شد این رساله

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ * اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي الشَّرِيْعَةُ هِدَايَتُهٗ وَالْبِدْعَةُ

ستایش مر خدا راست آنکه شریعت راه نمودن اوست و بدعت

ضَلَالَتُهٗ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰى مَنْ اَظْهَرَ اَحْسَنَ الطَّرِيْقِ وَعَلٰى

گمراه کردن اوست و رحمت کامله و سلام نازل باد بر کسیکه ظاهر نمود نیکوترین راه ها و بر

اٰلِهٖ وَاَصْحَابِهِ الَّذِيْنَ هُمْ مَصَابِيْحُ الظُّلْمَةِ اَمَّا بَعْدُ فَقَدْ نَقَلْتُ هٰذِهِ

اولاد او و یاران او آنانکه ایشان چراغهای تاریکی اند اما بعد پس بتحقیق نقل کردم این

الرِّسَالَةَ مِنَ الْكُتُبِ الْمُعْتَبَرَةِ وَسَمَّيْتُهَا رَدُّ الْمُلْحِدِيْنَ بَابٌ فِيْ شُرْبِ

رساله را از کتابهای معتبر و نامیدم آن رساله را رد الملحدین این باب ثابت شد در شرب

الدُّخَانِ اِعْلَمُوْا اَنَّ شُرْبَ الدُّخَانِ اِسْرَافٌ وَّتَبْذِيْرٌ وَّعَبَثٌ وَّيُسَمّٰى

دود یعنی حقه بدانید که بتحقیق نوشیدن دود اسراف ست و تبذیر و بازیست و نامیده می شود

فَاعِلُهٗ مُسْرِفًا وَّمُبَذِّرًا وَّعَابِثًا فَقَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى اِنَّ الْمُسْرِفِيْنَ هُمْ اَصْحَابُ

فاعلش اسراف کننده و تبذیر کننده و بازی کننده پس فرمود خدای تعالی بتحقیق اسراف کنندگان ایشان

النَّارِ وَاِنَّ الْمُبَذِّرِيْنَ كَانُوْا اِخْوَانَ الشَّيٰطِيْنِ اَفَحَسِبْتُمْ اَنَّمَا خَلَقْنٰكُمْ

دوزخ اند و بتحقیق تبذیر کنندگان هستند برادران شیطانها آیا پس گمان کردید جز این نیست پیدا کردیم

عَبَثًا وَّاَنَّكُمْ اِلَيْنَا لَا تُرْجَعُوْنَ وَفِيْ تَفْسِيْرِ الْجَلَالَيْنِ التَّبْذِيْرُ الْاِنْفَاقُ

بی فائده و بتحقیق تما بسوی ما رجوع کرده نخواهید شد و در تفسیر جلالین ست تبذیر خرج کردن

في غير طاعة الله ومعنى الإسراف والتبذير واحد في المعدن شرح

در غیر طاعت خدا و معنی اسراف و تبذیر یکیست و در معدن شرح

كنز الدقائق قال الإمام بدر الدين الكردري العبث لفعل الذي

کنز الدقائق ست گفت امام بدر الدین کردری عبث فعلی ست که

فيه غرض ولكن ليس بشرعي قال البغوي تحت قوله تعالى إن الذين

در آن غرض ست ولیکن شرعی نیست وگفت بغوی زیر قول او تعالی بتحقیق آنانکه

كفروا سواء عليهم بين الكفر على أربعة البدعة المذمومة وهوى النفس

کافر شدند برابرست بر اوشان بیان کرده شده بر چهار قسم بدعت قبیحه و خواهش نفس

واتباع الظلمة والاكتفاء بالجهل انتهى وتلك الأربعة كاملة توجد

و پیروی کردن ظلمت و اکتفا کردن بجهالت آخر شد و آن چهار کامل یافته میشوند

فيه وقد كتب المالكية في الدار الحجازية جوابا عما يتعلق بالدخان

در دخان و بتحقیق نوشتند علمای مالکیه در ملک عرب جواب از آنچه متعلق ست به دخان

وهو استعمال الدخان حرام كأصله لأن أصله الخشبة والنار

و او این ست که استعمال دخان حرام ست مانند اصلش چه بتحقیق اصل او چوب ست و آتش

لكونه جزءا من الخشبة ممزوجة بأجزاء من النار التي يحرم استعمالها

برای بودن دخان جزو از چوب درحالیکه آمیزش کرده شده ست از آتشی که حرام کرده شده استعمال او

بالنص إن الذين يأكلون أموال اليتامى ظلما إنما يأكلون في بطونهم

بآیت بتحقیق آنانکه میخورند مالهای یتیمان از روی ستم جز این نیست که میخورند در شکمهای خود

نارا وقال الله تعالى فارتقب يوم تأتي السماء بدخان مبين يغشى الناس

آتش را و فرمود خدای بزرگ پس منتظر باش روزی که بیارد آسمان دودی ظاهر بپوشد مردمان را

هذا عذاب أليم فما به التعذيب يحرم استعماله فإن الفقهاء قد

این عذاب ست دردناک پس آنچه بسبب او تعذیب ست حرام میشود استعمال او پس بتحقیق فقها البته

له

ما وجدت بعده الاقسام الاربعة في تفسير معالم التنزيل للبغوي بعد ذكرها في غير ذلك التفسير والمذكور هناك ان الكفر على انحاء كفر انكار وكفر جحود وكفر نفاق فكفر الانكار ان لا يعرف الله بقلبه ولا يقر به وكفر الجحود ان يعرف بقلبه ويعترف بلسانه ولا يدين به ككفر ابليس واما كفر النفاق ان يقر بلسانه ولا يعتقد بالقلب وجميع هذه الانواع سواء في ان من لقي الله تعالى بواحد منها لا يغفر له انتهى كتبه مولانا الحاج المولوي تراب علي مدظله

اتفقوا على وجوب الفرار من محل العذاب كبطن محسر اسم

اتفاق کردند بر واجب شدن فرار از جای عذاب مانند بطن محسر کہ نام

وادٍ اهلك الله فيه اصحاب الفيل فاذا وجب الفرار من محل

میدانی است کہ ہلاک کرد خداوند درآن میدان صاحبان فیل را پس چون واجب شد گریختن از جای

العذاب فوجوب الفرار من ما به العذاب اولى قال في مختصر

عذاب پس واجب شدن فرار از آنچہ کہ بسبب او عذاب است بہتر است گفت در مختصر

الاحياء انه عليه السلام كان يكره الطعام السخين ويقول الله

احیاء العلوم کہ بتحقیق آن حضرت علیہ السلام بود کہ مکروہ می داشت طعام گرم را و می فرمود کہ خدای

تعالى لم يطعمنا نارا فهذا الدخان اولى بالترك فان قيل شرب الدخان

تعالی طعام نکرد برای ما آتش را پس این دخان اولی است بہ ترک پس اگر گفتہ شود نوشیدن دخان

للتداوي جائز قلنا لا يجوز لقول ابن مسعود رضي الله عنه ما جعل

برای دوا جائز است گوئیم جائز نمی شود بجہت قول ابن مسعود رضی اللہ عنہ نہ گردانید

شفاءكم فيما حرم عليكم قال ابن سينا لولا الدخان

صحت شما درآنچہ حرام کردہ شد بر شما گفت بو علی ابن سینا اگر نمی بود دود

والقتام لعاش ابن ادم الف عام قال جالينوس اجتنبوا ثلثة وعليكم

و غبار ہر آئینہ زندگی می کرد آدمی ہزار سال گفت جالینوس پرہیز کنید از سہ چیز و لازم گیرید

باربعة ولا حاجة لكم الى الطبيب اجتنبوا الدخان والغبار والنتن

چہار چیز و نیست حاجت مر شما را بسوی طبیب پرہیز کنید دود را و گرد را و بدبو را

وعليكم بالدسم والحلو والطيب والحمام وذكر في القانون ان جميع

و لازم گیرید بر خود چرب را و شیرین را و خوشبوئی را و حمام را و ذکر کرد شیخ در قانون کہ تحقیق ہمہ

اصناف الدخان مجفف بجوهر الارض وفيه نارية يسيرة قال بعض

اقسام دود خشک کنندہ است بسبب ذات زمین و درآن کمی است از آتش گفتند بعضی

الفضلاءِ فاذا كان جميعُ اصنافِ الدُّخانِ مُجفِّفاً يكونُ هذا الدُّخانُ
فاضلان پس وقتیکه شد همه اقسامِ دود خشک کننده باشد این دود
مُجفِّفاً للرُّطوباتِ البدنيّةِ فيؤدّي الى حصولِ الامراضِ الكثيرةِ فلا
تجفیف کننده مر رطوبتهای بدن را پس میرساند بسوی پیدا شدن بیماریهای بسیار پس
يجوزُ استعمالُهُ وذكرَ في نصابِ الاحتسابِ انَّ استعمالَ المضرِّ حرامٌ
جائز نمی باشد استعمال دخان و ذکر کرده شده در نصاب الاحتساب که البته استعمال کردن چیزی مضر حرام است
وحرمةُ شربِ الدُّخانِ قد ثبتت عن كثيرٍ من اكابرِ العصرِ المعتمدينَ في
و حرمت نوشیدن دخان بتحقیق ثابت شده از بیشتر از بزرگان زمانه که معتمد اند در
الحجازِ واليمنِ ومصرَ والرُّومِ وقد الَّفوا في ذلكَ رسائلَ انتهى من
حجاز و یمن و مصر و روم و بتحقیق تصنیف کردند دران رسالها را آخر شد از
تصنيفِ المخدومِ عبدِ الواحدِ تمت
تصنیف مخدوم عبد الواحد

بسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحيمِ الحمدُ للهِ الَّذي انزلَ الشَّرائعَ والاحكامَ و
ستایش مر خدا راست که نازل کرد شریعتها را و حکمها را و
الصَّلوةُ على النَّبيِّ الامّيِّ الَّذي فصلَ بينَ الحلالِ والحرامِ وعلى آ
رحمت کامله نازل باد بر پیغمبر امی آنکه جدا کرد میان حلال و حرام و بر
لِهِ الَّذينَ امرَ انْ يتمسَّكَ بهمُ الانامُ واصحابِهِ الَّذينَ اوجبَ اقتداءهم
اولاد وی آنانکه حکم کرد خدا ازینکه چنگ گیرد بآنها خلق و بر یاران وی آنانکه واجب کرد خدا پیروی آنها
على الخواصِّ والعوامِّ وبعدُ فقد وصلتِ الرَّقيمةُ الكريمةُ الرَّفيعةُ
بر خواص و عوام و بعد حمد و نعت پس بتحقیق رسید رقیمه بزرگ
الشَّانِ في حضرةِ الاستاذِ منتصفَ شهرِ رمضانَ مشعرةً
مرتبه در حضرت استاد در نصف ماه رمضان خبر دهنده

علم الاولاد عبد الغفور بن مولانا شاه عبد العزیز ...

عَلیٰ سَلَامَتِكُمْ وَمُسْتَفْسِرَةٌ عَنْ مَسْئَلَتَيْنِ فَصَادَفَتِ الْاَحِبَّاءَ

بر سلامتی شما و پرسنده است از دو مسئله پس گردیدند دوستان

بِرُؤْيَتِهَا مَسْرُوْرَةَ الْبَالِ قَرِيْرَةَ الْعَيْنَيْنِ وَلَمَّا كَانَ جَنَابُ الْاُسْتَاذِ

بدیدنش خوش دل خنک هر دو چشم و هرگاه بود جناب استاد

الْاِمَامِ الْاَلْمَعِيِّ فِدَاهُ فُؤَادِيْ وَنَفْسِيْ وَرُوْحِيْ مَشْغُوْلًا فِيْ اٰنَاءِ اللَّيْلِ

امام تیز ذهن فدا باد اورا دل من و جان من و اصل من مشغول در اطراف شب

وَاَطْرَافِ النَّهَارِ بِالصِّيَامِ وَالْقِيَامِ وَتِلَاوَةِ الْقُرْاٰنِ وَالْاَذْكَارِ وَمَا

و اطراف روز به روزه و نماز و خواندن قرآن و ذکر ها و نه

كَانَتِ الْمَسْئَلَتَانِ مِنْ عَوِيْصَاتِ الْمَسَائِلِ الَّتِيْ تَكِلُّ فِيْ حَلِّهَا الْاَنَامِلُ

بودند هر دو مسئله از مسئله های مشکله آنکه مانده شوند در حل آنها انگشتان

اَفْكَارِ الْاَفَاضِلِ لِيَتَوَجَّهَ اِلَيْهَا بِذِهْنِهِ الثَّاقِبِ وَفِكْرِهِ الصَّائِبِ

فکرهای فاضلان تا توجه کند استاد بسوی هر دو مسئله بذهن خود که روشن است و فکر خود که بصواب رسنده

فَاَشَارَ اِلَيَّ اَنْ اَكْتُبَ الْجَوَابَ بِحَيْثُ يُمَيِّزُ الْخَطَاءَ عَنِ الصَّوَابِ

پس اشاره کرد استاد بسوی من اینکه بنویسم جواب را بطوری که امتیاز دهد خطا را از صواب

فَامْتَثَلْتُ مَا قَالَ وَشَرَعْتُ كِتَابَةَ الْجَوَابِ خَالِيَةً عَنِ الْاِطَالَةِ

پس بجا آوردم آنچه فرمود و شروع کردم نوشتن جواب در حالیکه خالی است از دراز کردن

وَالْاِمْلَالِ وَلَوْ لَمْ تَكُنْ اَيَّامُ الصِّيَامِ وَخَوْفُ نَقْلِكُمْ مِنْ مَقَامٍ اِلٰى مَقَامٍ وَتَشَتُّتُ

و ستوه آوردن و اگر نمی بود ایام روزه و ترس نقل شما از جائی بسوی جائی و پریشانی

الْبَالِ بِسَبَبِ بَعْضِ السَّوَانِحِ الْوَارِدَةِ كَمَا هِيَ مَذْكُوْرَةٌ فِيْ رُقْعَةٍ عَلیٰ

دل بسبب بعضی سوانح وارده چنانکه آنها مذکوراند در رقعه

حِدَةٍ وَاقْتِرَاحُكُمْ بِاَنْ لَا يَكُوْنَ فِي الْجَوَابِ اَثَرٌ مِنَ الْاِسْتِدْلَالِ بِالْاٰيَةِ

جدا و سوال شما باینکه نباشد در جواب اثری از دلیل گرفتن بآیت

والاثر لاشبعت الكلام في نقل الروايات غاية الاشباع واوشحته

و حدیث هر آینه سیر کردم کلام را در نقل کردن روایتها نهایت سیر کردن و مزین می کردم کلام

بالادلة الواجبة التسليم والاتباع لكن هذا القدر يكفي لافهام

بدلیلهایی که تسلیم و پیروی آنها ضرورست لیکن این قدر کفایت می کند برای فهمانیدن

الذكي المنصف ولا يقصده العاقل افحام الغبي المتعسف فالان

زیرکی منصف و قصد نمی کند دانا خاموش کردن غبی کج رو پس اکنون

اشرع في المقصود متوكلا على ملهم الخير والجود **المسئلة**

شروع می کنم در مقصود در حالی که توکل کننده ام بر الهام کننده خیر و سخاوت مسئله

الاولى انه قد شاع وذاع في هذه البلدان حرمة استعمال

نخستین بتحقیق مشهور شده و شهرت یافته درین شهرها حرام بودن استعمال

التنباك اكلا او سعوطا وجذبا للدخان واهلها يجرون حد شرب

تنباکو از روی خوردن و در بینی بیختن و کشیدن مر دخان را یعنی حقه و ساکنان این شهرها جاری می کنند نوشیدن

الخمر على جاذبي دخانه ويحكمون بالكفر على من قال بالاباحة

شراب بر کشندگان دود تنباکو و حکم می کنند به کفر بر کسی که گفت باباحت

في شانه الجواب الحكم بحرمة اكل التنباك تحكم صريح اذ لا

در شان دخان جواب حکم بحرمت خوردن تنباکو تحکمی ست صریح چه ظاهر

يظهر له بعد التامل وجه صحيح فان قيل انه مفتر وهو حرام في

نمی شود مر او را بعد تامل وجهی درست پس اگر گفته شود البته آن تنباکو مفترست و آن حرامست در

الشريعة الغراء قلنا الحكم بافتاره افتراء بلا امتراء فانا ما راينا

شریعت روشن گوییم حکم به مفتر بودن تنباکو بهتان ست بدون شبه پس تحقیق ما ندیدیم

على اكلته شيئا من اثار الافتار مع المصاحبة بهم على مر الدهور

بر خورندگانش چیزی را از اثرهای افتار باوجود مصاحبت باوشان بر گذشتن زمانها

والأعصار بل غاية ما يعرض لمن يبتدئ بأكله مرارة طعمه وحدّة

روز با نهارا . بلکه نهایت آنچه عارض می شود مرکسی را که ابتدا کند بخوردن تنباکو تلخی مزه او و تیزی

ريحه وحرارة تجرى منه بعض الحالات كالتهوّع والغثيان وكذا

بوی او و سوزش جرم او در بعضی حالها . مانند تهوع و غثیان و همچنان

قد يعرض بعضها لمن يداوم أكله على خلوّ المعدة وهذا اليسير

بتحقیق عارض می شود بعضی حالات مر کسی را که همیشگی می کند آنرا و خشکه معده و این آنقدر

بالفتار كما سيظهر عند بيان حقيقته فانظر فإن قيل ذكر في كتب

افتار چنانکه نزدیک ظاهر میشود وقت بیان کردن حقیقت او

الطب أنّه سمّ واستعماله في الشرع محرّم قلنا سمّيته القسم الذي

طب که بتحقیق تنباکو زهر است و استعمال زهر در شریعت حرام است گوییم زهر بودن قسمی که

تعارف في بلادنا أكله غير مسلّم وإن سلّمت فأكل السمّ القليل

مشهور است در شهرهای ما خوردنش مسلم نیست و اگر تسلیم کرده شود

بحيث يخرج لقلّته عن المضرّة ويترتّب عليه المنافع الكثيرة

بطوری که بیرون رود بسبب قلت خود از مضرت و مرتب شود برآن منافع بسیار

مثل إصلاح الهواء ودفع الوباء وغيرهما كما ستنقل عن الكتب

مانند اصلاح هوا و دفع وبا و سوای این هر دو چنانکه نزدیک است که نقل کرده شود از کتابهای

الطبية الشهيرة غير حرام كأكل الزعفران فإنّ الأطبّاء صرّحوا بأنّ

طب که مشهور اند نیست حرام مانند زعفران بسبب تحقیق اطبا تصریح کرده اند بآنکه

قدر ثلثة دراهم منه قاتل بالتفريح المفرط وجواز أكل السمّ

مقدار سه درهم از زعفران کشنده است بسبب خوشی کردن زیاده و جواز خوردن زهر

القليل مصرّح في كتب الفقه قال في مطالب المؤمنين في فصل

اندک تصریح کرده شده است در کتابهای فقه گفته در مطالب المومنین در فصل

مالا یؤکل من غیر الحیوان ناقلا عن الاحیاء واما السم اذا خرج
آنچه خوردہ نمی شود از سوای حیوان در حالی کہ ناقل ست از احیاء العلوم واما زہر چون بیرون آید
عن کونہ مضرا لقلتہ او تعجینہ فلا یحرم واما الحکم بحرمۃ
از بودنش مضر بسبب قلت او یا خمیر کردن وی پس حرام نمی شود واما حکم بہ حرمت
سعوطہ فلست اظن امکان ان ینہض علیہا شبہۃ سخیفۃ
رنجتن او در بینی پس نیستم کہ گمان کنم امکان اینکہ قائم شود بران حرمت شبہہ سست
فضلا عن الحجۃ قویۃ کانت او ضعیفۃ فان سعوطہ لیس
زیادہ از قائم شدن دلیل قوی باشد یا ضعیف پس تحقیق رنجتن او در بینی نیست
بمسکر ولا مفتر ولا مخدر ولا مضر ولیس فی النباتات سوی ہذہ
مسکر و نہ مفتر و نیست مخدر و نہ مضر و نیست در گیاہ ہا جز این
الامور جہۃ الحرمۃ کما لا یخفی علی احد من فقہاء ہذہ الامۃ
امور سبب حرمت چنانکہ پوشیدہ نیست بر یکی از فقہای این امت
فکیف یکون ممنوعا بل حراما مقطوعا وبالجملۃ فان کان لہم
پس چگونہ ممنوع باشد منع کردہ شدہ بلکہ حرام یقینی و حاصل سخن اینکہ پس اگر باشد مر اوشان
علی ہذہ الدعوی تمسک فعلیہم بالبیان وعلینا تسلیمہ
برین دعوی دلیلی پس لازم ست بر اوشان بیان کردن و بر ماست تسلیم کردن آن
او ردہ بالبرہان واما الحکم بحرمۃ جذب دخانہ فافصل
یا رد کردنش بہ دلیل واما حکم بحرمت کشیدن دخانش پس تفصیل میکنم
بعض التفصیل فی بیانہ واقول ان اساتذتنا الکرام الذین ہم
بعضی تفصیل را در بیان او و می گویم کہ تحقیق استاذہای ما بزرگ آنانکہ اوشان
من المشائخ النقشبندیۃ العظام یرون جذب دخان التنباک
از مشائخ نقشبندیہ بزرگ اند می دانند کشیدن دخان تنباکو را

ای لا یحرم اکل التنباک ۱۲

فِي غَايَةِ الشَّنَاعَةِ وَيَحْكُمُونَ عَلَى جَاذِبِيهِ بِأَشَدِّ الْفَظَاعَةِ لَكِنَّ

در نهایت قباحت و حکم میکند بر کشنده اش به سخت زشتی لیکن

الْكَلَامَ هٰهُنَا فِيمَا ثَبَتَ بِالْأَدِلَّةِ الشَّرْعِيَّةِ دُونَ مَا ظَهَرَ بِالْوَارِدَاتِ

کلام اینجا در چیزیست که ثابت شده بدلیل شرعی نه آنچه ظاهر شده بمجاهدات

الْكَشْفِيَّةِ وَالْكَرَاهَةِ الطَّبْعِيَّةِ فَأَقُولُ فِي هٰذِهِ الْمَسْئَلَةِ تَشَتَّتَتِ

اهل کشف و بکراهت طبعی پس می گویم درین مسئله مختلف شدند

الْأَقْوَالُ وَتَكَثَّرَ الْقِيلُ وَالْقَالُ فَتَفَرَّقَ النَّاسُ حِزْبًا حِزْبًا وَاتَّخَذَ كُلُّ

قولها و بسیار شد گفتگو پس متفرق شدند مردمان گروه گروه گرفت هر یک

فِرْقَةٍ مَذْهَبًا فَقَالَ بَعْضُهُمْ إِنَّهُ حَرَامٌ بِلَا اشْتِبَاهٍ وَمَالَ بَعْضُهُمْ

فرقه مذهب را پس گفت بعضی ایشان که تحقیق او حرام است بلا شبه و خواهش کرد بعضی

إِلَى أَنَّهُ حَلَالٌ بِلَا اسْتِكْرَاهٍ وَحَكَمَ بَعْضُهُمْ بِأَنَّهُ مَكْرُوهٌ وَالْأَظْهَرُ

بسوی آنکه تحقیق او حلال است بدون کراهت و حکم کرده بعضی ایشان باینکه تحقیق او مکروه است و ظاهر تر

مَا قَالُوهُ فَمَنْ قَالَ بِحُرْمَتِهِ تَشَبَّثَ بِالرِّوَايَاتِ الْفِقْهِيَّةِ كَمَا يُنْقَلُ

آنچه گفتند آنرا پس هر که گفت بحرمت او دلیل گرفت بروایتهای فقهی چنانکه نقل کرده میشود

عَنِ التَّاتَارْخَانِيَّةِ وَغَيْرِهَا الدُّخَانُ حَرَامٌ وَأَقَامَ الْأَدِلَّةَ أَيْضًا عَلَى حُرْمَتِهِ

از تاتارخانیه و غیر آن دخان حرام است و قائم کرد دلیلها را نیز بر حرمت

مِنْهَا أَنَّهُ وَإِنْ سُلِّمَ عَدَمُ كَوْنِهِ مُسْكِرًا لٰكِنْ لَا شُبْهَةَ فِي كَوْنِهِ مُفَتِّرًا

بعضی از آن اول آنست که تحقیق او گرچه تسلیم کرده شود عدم بودن او مسکر لیکن نیست شبهه در بودن او مفتر

وَكُلُّ مُفَتِّرٍ حَرَامٌ لِمَا وَقَعَ فِي الدُّرِّ الْمُخْتَارِ قَالَ شَيْخُنَا النَّجْمُ وَالتُّتُنُ الَّذِي

و هر مفتر حرام است بنابر آنچه واقع شده در درمختار گفت شیخ ما نجم و تنباکو که

حَدَثَ وَكَانَ حُدُوثُهُ بِدِمَشْقَ فِي سَنَةِ خَمْسَةَ عَشَرَ بَعْدَ الْأَلْفِ

پیدا شده و بود حدوث او در دمشق در سن یک هزار و پانزده هجری

ای القول بالکراهة

از النجم الغزی الشافعی

يدعي شاربه انه لا يسكر وان سلم له فانه مفتر وهو حرام لحديث

دعوی می کند نوشنده او که تحقیق او سکر نمی آرد واگر تسلیم کرده شود مراو را پس البته او مفتر ست و او حرام ست بسبب حدیث

احمد عن ام سلمة رضي الله عنها قالت نهى رسول الله صلى الله

امام احمد از ام سلمه رضی الله عنها گفت منع فرمود پیغمبر خدا صلی الله

عليه وآله وسلم عن كل مسكر ومفتر ومنها ان هذا الفعل ليس

علیه وآله وسلم از هر مست کننده وسست کننده و بعضی از انها آنست که تحقیق این فعل نیست

فيه فائدة دنيوية او دينية وكل فعل هذا شانه فهو اما عبث

دران فائده دنیا یا دین و هر فعلی که این شان اوست پس او یا بی فائده ست

او لعب او لهو وكلها حرام لانها لم تذكر في القرآن المعظم الا

یا بازی کردن ست و همه اینها حرام اند چرا که تحقیق اینها مذکور نشدند در قرآن بزرگ مگر

على طريق الذم قال الله تعالى افحسبتم انما خلقناكم عبثا وقال

بر طور مذمت فرمود خدای تعالی آیا پس گمان کردید جز این نیست که پیدا کردیم شمارا بی فائده و فرمود

واذا ناديتم الى الصلوة اتخذوها هزوا ولعبا ذلك بانهم قوم لا

و چون ندا کنید بسوی نماز تمسخر و بازی گیرند آنرا این بسبب آنست که ایشان گروهی اند که نمی

يعقلون وقال قالوا ان الله حرمهما على الكفرين الذين اتخذوا

فهمند و فرمود گویند که تحقیق خدا حرام ساخته ست این هر دو را بر کافران آنانکه گرفتند

دينهم لهوا ولعبا وقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم كل لعب ابن

دین خود را بازی و لهو و فرمود پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم هر بازی پسر

ادم باطل الا ثلثة ملاعبة الرجل مع اهله وتاديبه لفرسه و

آدم باطل ست مگر سه بازی کردن مرد با زوجه خود وادب دادنش مر اسپ خود را

مناضلته بقوسه وايضا حرمت كل لعب مصرحة في كتب الفقه

تیر اندازی کردنش بکمان خود و نیز حرمت هر بازی بیان کرده شده در کتابهای فقه

كالفتاوى الحمادية ونصاب الاحتساب وغيرهما ومنها ان مطلق

مانند فتاوی حمادیه و نصاب الاحتساب و غیر آن دو و بعضی از آنها آنست که مطلق

الدخان مضر بالانسان قال ابن سينا لولا الدخان والقتام لعاش

دخان ضرر کننده است آدمی را گفت ابن سینا اگر نمی بود دخان و غبار هر آینه زندگی کردی

الانسان الف عام واستعمال المضر حرام ومنها ان اصل الدخان

آدمی هزار سال و استعمال کردن مضر حرام است و بعضی از آنها آنکه تحقیق اصل دود

الخشبة والنار لكونه اجزاء من الخشبة ممزوجة باجزاء من النار

چوب است و آتش بجهت بودن دخان جزها از چوب آمیزش کرده شده باجزای از آتش

فهو من حيث اجزائه النارية يحرم تناوله لقوله تعالى ان الذين

پس آن دخان بجهت اجزای آتشی حرام میشود استعمال او برای قول الهی تحقیق آنانکه

يأكلون اموال اليتامى ظلما انما يأكلون في بطونهم نارا فدل

میخورند مالهای یتیمان از روی ستم جز این نیست که میخورند در شکمهای خود آتش پس دلالت کرد

النص على حرمة النار فيحرم الدخان الحاصل منها ومنها انه تعالى جعله

آیت بر حرمت آتش پس حرام می شود دخان که حاصل است از آتش و بعضی از آنها آنست که تحقیق الله تعالی گردانید

مما يعذب به حيث قال في حق قوم يونس لما آمنوا كشفنا عنهم عذاب

آنرا که عذاب می کند حالی که فرمود در حق قوم یونس چون ایمان آوردند برداشتیم از ایشان عذاب

الخزي والعذاب المكشوف عنهم كان دخانا وقال في آية اخرى فارتقب

رسوائی را و عذاب دور کرده شده از قوم یونس بود دخان و فرمود در آیت دیگر پس انتظار کن

يوم تأتي السماء بدخان مبين فيكون نظم القرآن العظيم صريحا

روزی که بیارد آسمان دود ظاهر پس باشد نظم قرآن بزرگ صاف

في كون الدخان عذابا وما به التعذيب يحرم استعماله ومنها ان

در بودن دخان عذاب و آنچه بسبب او تعذیب است حرام می شود استعمال او و بعضی از آنها آنست

فِيهِ إِسْرَافُ الْمَالِ الَّذِي بِهِ قِوَامُ الْإِنْسَانِ وَهُوَ حَرَامٌ مَنْهِيٌّ عَنْهُ فِي
دران خرج کردن مالیست که بسبب وی قوام آدمی ست و آن اسراف حرام ست منع کرده شد از ان در
الْقُرْآنِ وَمَنْ ذَهَبَ إِلَى حِلِّهِ فَهُوَ أَيْضًا تَشَبَّثَ بِالرِّوَايَاتِ الْفِقْهِيَّةِ
قرآن وکسیکه رفت بسوی حلال بودن دخان پس او نیز دلیل گرفت بروایتهای فقهی
مِثْلُ مَا قَالَ السَّيِّدُ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْحَنَفِيُّ الْحَمَوِيُّ فِي شَرْحِ الْأَشْبَاهِ
مانند آنچه گفت سید احمد بن محمد حنفی حموی، در شرح اشباه
وَالنَّظَائِرِ فِي شَرْحِ الْقَاعِدَةِ السَّادِسَةِ مِنَ النَّوْعِ الْأَوَّلِ حَيْثُ قَالَ
و نظائر در شرح قاعده ششم از نوع نخستین جائی که گفت
الْمَاتِنُ وَالنَّبَاتُ الْمَجْهُولُ سُمِّيَّتُهُ يُعْلَمُ مِنْهُ حِلُّ شُرْبِ الدُّخَانِ انْتَهَى
مصنف وگیاه که معلوم نیست زهر بودنش دانسته می شود از ان حلت نوشیدن دخان آخر شد
وَقَالَ هَذَا الذَّاهِبُ فِي جَوَابِ رِوَايَاتِ حُرْمَةِ الدُّخَانِ كَمَا يُنْقَلُ عَنْ
وگفت این رونده ف در جواب روایتهای حرمت دخان چنانکه نقل کرده شد از
التَّاتَارْخَانِيَّةِ وَغَيْرِهَا أَنَّهُ لَيْسَتْ فِيهَا رِوَايَةٌ عَنْ إِمَامِنَا أَبِي حَنِيفَةَ
تاتارخانیه و سوای آن بتحقیق نیست دران حرمت روایتی از امام ما ابو حنیفه
لِتَكُونَ حُجَّةً عَلَيْنَا مَعْشَرِ الْحَنَفِيَّةِ بَلْ هِيَ مِنِ اسْتِنْبَاطَاتِ الْمَشَائِخِ
تا باشد آن روایت الزام بر ما گروه حنفی بلکه آن حرمت از استخراجات مشائخان ست
وَنَحْنُ نُطَالِبُهُمْ بِالدَّلِيلِ الْمَقْبُولِ عِنْدَ الْعُلَمَاءِ وَالْأَدِلَّةُ الْمُقَامَةُ
و ما مطالبه می کنیم اوشان از دلیل مقبول نزد علما و دلائل قائم کرده شده
عَلَى حُرْمَتِهِ مَرْدُودَةٌ بِأَسْرِهَا وَفَصَّلَ فِي رَدِّهَا غَايَةَ التَّفْصِيلِ وَنَحْنُ
بر حرمتش مردود اند همه ها و تفصیل کرد در رد کردن آنها نهایت تفصیل و ما
نَذْكُرُ طَرَفًا ضَرُورِيًّا مَخَافَةَ التَّطْوِيلِ فَقَالَ فِي رَدِّ الدَّلِيلِ الْأَوَّلِ
ذکر می کنیم پارهٔ کلام ضروری برای ترس دراز شدن کلام پس گفت در رد کردن دلیل اول

له مکان العادة محکمة ۱۲ له قول معمول قال لهید ۱۲

ف یعنی اختیار کننده حلت شرب دخان ۱۲

إنَّ المُفتِرَ هُوَ الَّذِي إذَا شُرِبَ أحمَى الجَسَدَ وَصَارَ فِيهِ فُتُورٌ وَهُوَ ضَعفٌ

اینکه تحقیق مفتر آنست کہ چون نوشیده شود گرم کند بدن را وگردد در بدن فتور و او سستی ست

وَانكِسَارٌ يُقَالُ أفتَرَ الرَّجُلُ فَهُوَ مُفتِرٌ إذَا ضَعُفَت جُفُونُهُ وَانكَسَرَ

وشکستگی گفته می شود سست شد مرد پس او مفتر ست وقتیکه ضعیف شود پلکهای او ومنکسر شود

طَرفُهُ كَذَا فِي نِهَايَةِ ابنِ الأثِيرِ وَمَجمَعِ البِحَارِ وَشَرحِ المِشكَوٰةِ لِمَولَانَا

طرف او چنان ست در نہایۂ ابن اثیر و مجمع بحار و شرح مشکوۃ تصنیف مولانا

عَلِيٍّ القَارِي وَبَحرِ الجَوَاهِرِ وَغَيرِهَا مِن كُتُبِ اللُّغَةِ وَشُرُوحِ الحَدِيثِ

علی قاری و بحرالجواهر وجز اینها از کتابهای لغت و شروح حدیث

وَحُرمَةُ المُفتِرِ لِكَونِهِ مُورِثًا لِلخَدَرِ فِي الأطرَافِ وَمُقَدِّمَةً لِلسُّكرِ وَ

وحرمت مفتر بجہت بودن او ست پیدا کنندہ سستی را در اطراف وابتدا براسے مستی و

مُزِيلًا لِلعَقلِ قَالَ الشَّيخُ جَلَالُ الدِّينِ السُّيُوطِيُّ فِي مِرقَاةِ الصُّعُودِ

دورکنندہ مر عقل را گفت شیخ جلال الدین سیوطی در کتاب مرقاۃ الصعود

إلَى سُنَنِ أبِي دَاوُدَ فِي شَرحِ هٰذَا الحَدِيثِ المُفتِرُ هُوَ شَرَابٌ يُفتِرُ

الی سنن ابی داود در شرح این حدیث مفتر آن شرابیست کہ باعث سستی

وَالخَدَرُ فِي الأطرَافِ وَهُوَ مُقَدِّمَةُ السُّكرِ نَهَى عَن شُربِهِ لِئَلَّا يَكُونَ

وسستی شود در دستہا و پایہا واو ابتدای مستی ست منع کرده شد از نوشیدنش تا نباشد

ذَرِيعَةً إلَى السُّكرِ وَيُحكَى أنَّ رَجُلًا مِنَ العَجَمِ قَدِمَ القَاهِرَةَ وَطَلَبَ

وسیله بسوی سکر و حکایت کرده می شود کہ تحقیق مردی از عجم آمد در دارالسلطنۂ مصر و طلب کرد

دَلِيلًا عَلَى تَحرِيمِ الحَشِيشَةِ وَعُقِدَ لِذٰلِكَ مَجلِسًا حَضَرَهُ عُلَمَاءُ

دلیل را بر حرمت بنگ و منعقد کرد برای آن مجلسی حاضر شدند آن مجلس را علمای

مِصرَ فَاستَدَلَّ الحَافِظُ زَينُ الدِّينِ العِرَاقِيُّ بِهٰذَا الحَدِيثِ فَأعجَبَ

مصر پس دلیل گرفت حافظ زین الدین عراقی باین حدیث پس خوش معلوم کرد

المحاضرون انتهى وقال مولانا علي القاري في المرقاة شرح المشكوة

تمام مجالس آخر شد و گفت مولانا علي قاري در مرقاة شرح مشكوة

في شرح هذا الحديث ناقلا عن الطيبي انه قال لا يبعد ان يستدل

در شرح اين حديث در حالي كه نقل كننده است از طيبي بتحقيق گفت بعيد نمي شود دليل آوردن

بهذا الحديث على تحريم البنج والبرشعثا ونحوهما مما يفتر ويزيل العقل لان

باين حديث بر حرمت بنگ و معجون برشعثا و مانند آن هر دو از انچه سستی می آرد و دور کند عقل را زيرا كه بتحقيق

العلة وهي ازالة العقل مطردة فيها انتهى واذا تقرر هذا فنقول لا

علت حرمت در حالي كه آن دور كردن عقل است جاری است در آنها آخر شد و چون مقرر شد اين پس مي گوييم

نسلم انه مفتر فان الاطباء الكاملين والمتصدين لتحقيق خواص

مسلم نداريم اينكه دخان مفتر است پس بدرستيكه طبابي كامل و در پي شونده براي تحقيق خواص

مفردات الادوية ما ذكروا افتاره اصلا وجاذبوه ايضا ما اخبروا

مفردات ادويه ذكر نكردند سستي كردن دخان را هرگز و كشنده هاي او نيز نه خبر دادند

بهذا ولا يظهر شيء من آثار الافتار مثل زوال العقل وغيره على جاذبيه

باين افتار و ظاهر نمي شود چيزي از نشانهاي افتار مانند دور شدن عقل و جز آن بر كشندهاي او

قط كما يظهر على شاربي الحشيشة نعم قد يعرض لبعضهم حالة شبيهة

هرگز چنانكه ظاهر مي شود بر نوشندگان بنگ آري گاهي عارض ميشود مر بعضي ازان را حالتي شبيه

بالغشي بسبب الجذب على خلو المعدة او حدة ضعف التنباك

بغشي بسبب كشيدن بر خالي بودن معده از غذا يا بجهت تيزي قسمي از تنباكو

وجذبه بالشدة والقوة وامتداد النفس ما ناطويلا وتصاعد

و كشيدن او بزور و قوت و كشيده شدن دم زمانه دراز و بلند شدن

الدخان الى الدماغ واخذه بام لكن الغشي غير الافتار وان سلمنا

دخان بسوي دماغ و گرفتن دخان اصل دماغ را ليكن غشي سواي افتار است و اگر تسليم كنيم كه

اَيْضًا فَنَادَ قُلْنَا حُصُوْلُهٗ مَشْرُوْطٌ بِجَذْبِهٖ فِيْ زَمَانٍ مَخْصُوْصٍ وَهُوَ
تحقیق گفتی افادۂ آثار گوئیم حصول آثار مشروط است به کشیدن دخان در زمانهٔ معین و آن

وَقْتُ خُلُوِّ الْمَعِدَةِ اَوْ عَلٰى كَيْفِيَّةٍ مَخْصُوْصَةٍ وَهِيَ الْقُوَّةُ وَالشِّدَّةُ وَ
وقت خالی بودن معده است یا بر کیفیت خاص و آن قوت است و شدت و

امْتِدَادُ النَّفَسِ زَمَانًا طَوِيْلًا كَمَا هُوَ دَأْبُ بَعْضِ الْعَوَامِّ وَالسُّوْقِيَّةِ
کشیده شدن دم تا زمانهٔ دراز چنانکه او عادت بعضی عوام و بازاریان است

هٰهُنَا فَيَكُوْنُ حَرَامًا فِيْ حَقِّهِمْ وَاَمَّا عَامَّةُ جَاذِبِيْهِ فَلَا يَجْذِبُوْنَهٗ عَلٰى
اینجا پس می باشد حرام در حق ایشان و اما بیشتر کشندگان او پس نمی کشند آنرا بر

هٰذِهِ الْكَيْفِيَّةِ فَلَا تَحْصُلُ لَهُمْ تِلْكَ الْحَالَةُ قَطُّ بَلْ لَا يُوْجَدُ فِيْهِمْ مُجَرَّدُ
این کیفیت پس حاصل نمی شود مر آنان را آن حالت هرگز بلکه یافته نمی شود در آنان از کشیدن او

تَغَيُّرِهِمَا فَلَا يَحْصُلُ الْاِفْتَارُ فِيْ حَقِّهِمْ فَيَصِيْرُ كَشُرْبِ الْمُسْكِرِ غَيْرِ الْخَمْرِ
تغیر پس حاصل نمی شود افتار در حق ایشان پس می باشد مانند نوشیدن مسکر سوای شراب

اَقَلَّ مِنْ حَدِّ السُّكْرِ وَهُوَ لَيْسَ بِحَرَامٍ كَمَا هُوَ مُصَرَّحٌ فِيْ عَامَّةِ كُتُبِ الْفِقْهِ
که اندک است از مرتبهٔ سکر و او نیست حرام چنانکه تصریح کرده شده است در بیشتر کتابهای فقه

فَلَا يَكُوْنُ جَذْبُ دُخَانِ التُّنْبَاكِ حَرَامًا فِيْ حَقِّ عَامَّةِ جَاذِبِيْهِ بَلْ فِيْ حَقِّ
پس نمی باشد کشیدن دود تنباکو حرام در حق بیشتر کشندهای او بلکه در حق

بَعْضِهِمْ بِسُوْءِ الْمُبَاشَرَةِ بِجَذْبِهٖ فَاِنْ قِيْلَ اِنَّ مُدَاوَمَةَ جَذْبِهٖ مُكَدِّرٌ
بعض ایشان بسبب بدی مباشرت به کشیدن او پس اگر گفته شود که تحقیق همیشگی کشیدن دخان تیره کننده است

لِلْحَوَاسِّ فَيَكُوْنُ حَرَامًا اَقُوْلُ هٰذَا خِلَافُ التَّجْرِبَةِ وَالْمُشَاهَدَةِ فَاِنَّا
مر حواس را پس می باشد حرام گوئیم این خلاف تجربه و مشاهده است پس تحقیق ما

لَا نُشَاهِدُ فِيْ حَوَاسِّ الْمُدَاوِمِيْنَ بِجَذْبِهٖ وَغَيْرِهِمْ فَرْقًا وَلَا فِيْ حَوَاسِّهِمْ
نمی بینیم در حواس همیشگی کنندگان به کشیدن آن و جز آنان فرق و نه در حواس آنان

قبل الاعتياد بجذبه وبعد الاعتياد به تفاوت وان سلم كونه
پیش از عادت گرفتن بر کشیدن او وبعد عادت گرفتن بوی فرقی واگر تسلیم کرده شود بودنش
مكدرا للحواس فلا نسلم حرمته لان الاطباء صرحوا بان مداومة
مکدر برای حواس پس تسلیم نداریم حرمت اورا چراکه اطبا تصریح کردند باینکه همیشگی
الزعفران ايضا مكدر الحواس كما في تحفة المؤمنين وغيره ولم
استعمال زعفران نیز تیره کننده حواس ست چنانکه در تحفة المؤمنین ست وجزآن و
يصرح احد من العلماء بحرمة اكله اصلا وقال في رد الدليل الثاني
تصریح نکردند یکی از علما بحرمت خوردن زعفران هرگز وگفت در رد کردن دلیل دوم
انا لا نسلم انه ليس في جذبه فائدة دنيوية بل فيه فوائد جمة و
بتحقیق ما تسلیم نمی کنیم اینکه بتحقیق نیست در کشیدن او فائده دنیا بلکه دران بسیار فوائد اند و
منافع مهمة منها دافع للوباء و مصلح للهواء و منق للرطوبات
منافع مقصوداند بعضی ازانهاست که دفع کننده است مر وبارا و اصلاح کننده است مر هوارا و پاک کننده است مر رطوبتهای
الدماغية ومانع لوجع الاسنان الرطوبي والربو البلغمي ومجرب
دماغ را و مانع ست مر درد دندان را که بسبب رطوبت باشد و مر ربو بلغمی و مجربست
لتحليل رياح المعدة ودافع لوجعها الريحي الى غير ذلك من المنافع
برای تحلیل کردن ریاح معده و دافع برای درد معده که بسبب ریح باشد جزآن از نفعهای
الكثيرة كما فصلها صاحب تحفة المؤمنين وغيره من الاطباء
کثیر چنانکه تفصیل کرده است آنهارا صاحب تحفة المؤمنین و جزاو از اطبای
المتقنين فاذا كانت فيه امثال هذه الفوائد فكيف يعد عبثا
کامل پس وقتیکه باشد در دخان مانند های این فوائد پس چگونه شمار کرده شود عبث
او لعبا او لهوا وان سلمنا كونه من الاشياء الثلثة المذكورة فلا
یا بازی یا غفلت واگر تسلیم کنیم بودنش از اشیای سه گانه مذکور پس

نُسَلِّمُ اَنَّ كُلَّهَا حَرَامٌ عَلَى الْاِطْلَاقِ بَلِ الْحَقُّ فِيهَا التَّفْصِيلُ بِاَنَّ

تسلیم نمی کنیم اینکه تحقیق همه آنها حرام اند مطلقا بلکه حق در آنها تفصیل است باینکه تحقیق

بَعْضَ اللَّعِبِ مِمَّا اسْتَحْسَنَهُ الشَّارِعُ فَلَا يَبْعُدُ اَنْ يَكُوْنَ مَنْدُوْبًا

بعضی لعب از چیزیست که نیکو شمرده است آنرا شارع پس دور نیست اینکه باشد مستحب

مِثْلُ السِّبَاحَةِ فِيْ حَقِّ الرِّجَالِ وَالْمِغْزَلِ فِيْ حَقِّ الْمَرْاَةِ قَالَ النَّبِيُّ

مانند شناوری در حق مردان و چرخه در حق زن فرمود پیغمبر

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَيْرُ لَهْوِ الْمُؤْمِنِ السِّبَاحَةُ وَخَيْرُ لَهْوِ الْمَرْاَةِ الْمِغْزَلُ

صلی الله علیه وسلم بهتر بازی مومن شناوریست و بهتر بازی زن چرخه است

كَذَا فِي الْجَامِعِ الصَّغِيْرِ لِلشَّيْخِ السُّيُوْطِيِّ رَحِمَهُ اللّٰهُ وَبَعْضُهُ مُبَاحٌ

چنانست در جامع صغیر تصنیف شیخ سیوطی رحمه الله و بعضی از آن مباح

مِثْلُ لَعِبِ الشُّبَّانِ بِالْبِطِّيْخِ اَيَّامَ الصَّيْفِ بِاَنْ يَضْرِبَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا

مانند بازی جوانان به خربزه در روزهای گرما باینطور که بزنند بعضی از ایشان بعضی را

كَمَا صَرَّحَ بِهِ صَاحِبُ الْحَمَّادِيَّةِ فِيْ كِتَابِ الْاِسْتِحْسَانِ مِنْهَا وَ

چنانکه تصریح کرده است بوی صاحب فتاوی حمادی در کتاب الاستحسان از آن و

بَعْضُهُ مَكْرُوْهٌ كَاللَّعِبِ بِالشِّطْرَنْجِ مِنْ غَيْرِ قِمَارٍ عِنْدَ الْبَعْضِ وَبَعْضُهُ

بعضی از آن مکروه است مانند بازی بشطرنج بدون قمار نزدیک بعض و بعضی از او

حَرَامٌ كَلَعِبِهِ بِقِمَارٍ قَالَ فِيْ خِزَانَةِ الرِّوَايَاتِ فِيْ بَابِ الْمَسَائِلِ الْمَنْثُوْرَةِ

حرام است مانند بازی شطرنج بقمار گفت در خزانة الروایات در باب مسائل منثوره

نَاقِلًا عَنِ الْكَافِيْ وَيُكْرَهُ اللَّعِبُ بِالشِّطْرَنْجِ وَالنَّرْدِ وَاَرْبَعَةَ عَشَرَ

در حالیکه نقل کننده است از کافی و مکروه است بازی به شطرنج و نرد و اربعة عشر

وَكُلِّ لَهْوٍ وَاِنْ قَامَرَ بِهَا فَهُوَ حَرَامٌ بِالْاِجْمَاعِ لِاَنَّهُ مَيْسِرٌ انْتَهٰى وَقَالَ

و هر بازی و اگر قمار کند بآنها پس او حرام است بالاتفاق چه او تحقیق میسر است آخر شد و گفت

فِي تَكْمِلَةِ مَجْمَعِ الْبِحَارِ الاصْطِيَادُ مُبَاحٌ لِلاكْتِسَابِ وَالْحَاجَةِ وَ

در تکمله مجمع البحار شکار کردن مباح ست برائے حاصل کردن واحتیاج و

لِلانْتِفَاعِ بِالأكْلِ وَمَكْرُوهٌ لِلَّهْوِ وَقِيلَ مُبَاحٌ وَحَرَامٌ لِغَيْرِهَا انْتَهَى

نفع گرفتن بخوردن و مکروه است برای بازی وبعضی گویند مباح ست وحرام ست برائے غیر آنها آخر شد

وَمَا اسْتُدِلَّ بِالآيَاتِ عَلَى كَوْنِ الْعَبَثِ وَاللَّهْوِ وَاللَّعِبِ حَرَامًا فَغَيْرُ

وآنچه دلیل آورده شد بآیتها بر بودن عبث و لهو و لعب حرام پس نیست

صَحِيحٍ لِأَنَّ الْمَذْكُورَ عَلَى سَبِيلِ الذَّمِّ فِيهَا الْعَبَثُ بِالنِّسْبَةِ إِلَى

صحیح چه بتحقیق مذکور بر طریق مذمت در آیتها عبث ست بنسبت بسوے

اللهِ تَعَالَى وَاتِّخَاذُ الصَّلوٰةِ وَالدِّينِ لَعِبًا وَلَهْوًا وَلَا يَخْفَى عَلَى مُتَتَبِّعِ

خدای تعالی وگرفتن نماز را و دین را بازیے وبازی. وپوشیده نیست بر پیروان

الشَّرِيعَةِ الْبَيْضَاءِ بَلْ عَلَى أَحَدٍ مِنَ الْعُقَلَاءِ أَنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَفْعَالِ

شریعت روشن بلکه بر یکے از عاقلان اینکه بیشتر از فعلها

الْمُبَاحَةِ لَنَا بَلِ الْوَاجِبَةِ عَلَيْنَا كَالْأَكْلِ وَالشُّرْبِ وَالنِّكَاحِ يَكُونُ

مباح برای ما بلکه واجب بر ما مانند خوردن ونوشیدن ونکاح می باشد

بِالنِّسْبَةِ إِلَى اللهِ تَعَالَى مَذْمُومًا وَنَقْصًا عَظِيمًا وَكَذَا أَخْذُ مَا لَيْسَ بِمَحَلِّ

بنسبت بسوی خدای تعالی نکوهیده شده ونقصان بزرگ وهمچنان گرفتن انچه نیست جای

اللَّهْوِ وَاللَّعِبِ كَالصَّلوٰةِ وَالدِّينِ لَهْوًا وَلَعِبًا مَذْمُومٌ لِوَضْعِ الشَّيْءِ

لهو ولعب مانند نماز ودین لهو و لعب نکوهیده شده ست جهت نهادن چیزی

فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ فَلَا دَلَالَةَ لَهَا عَلَى حُرْمَةِ نَفْسِ الْعَبَثِ وَاللَّهْوِ بِالنِّسْبَةِ

در غیر مقام او پس نیست دلالت مرآیات را بر حرمت ذات عبث و لهو بنسبت

إِلَيْنَا وَكَذَا مَا اسْتُدِلَّ بِالْحَدِيثِ لِأَنَّ مَعْنَى بَطَلَ ذَهَبَ ضِيَاعًا

بسوی ما وهمچنان انچه دلیل آورده شده بحدیث چه بتحقیق معنے بطل آنست که رفت از روی ضایع شدن

كما في القاموس فيكون الباطل الذاهب ضياعا ويكون معنى
چنانكه در قاموس است پس مى باشد باطل رونده و از روى ضائع شدن و مى باشد معنى
الحديث كل لهو ابن آدم ضائع لا ثمرة له في الدنيا والآخرة الا
حديث هر بازى ابن آدم ضائع است نيست ثمر مراو را در دنيا و آخرت مگر
ثلثة فان له ثمرة فيها وان كانت صورتها صورة اللهو فهو لا
سه پس تحقيق مراو را ثمرست در آنها اگر هست صورت آنها صورت بازى پس آن
يدل على حرمة اللهو قطعا بل يحتمل ان يكون مباحا وان يكون
دلالت نمى كند بر حرام بودن بازى يقينا بلكه احتمال مى دارد كه باشد مباح و اينكه باشد
مكروها وان يكون حراما ولا استدلال مع قيام الاحتمال وقال
مكروه و اينكه باشد حرام و نيست دليل گرفتن با وجود قائم بودن احتمال گفت
في رد الدليل الثالث سلمنا ان عامة الادخنة الحاصلة من الخشبات
در رد كردن دليل سوم تسليم كرديم كه تحقيق بيشتر دخانهاى كه حاصل مى شوند از چوبهاى
المتبذلة والقديدات وامثالهما مضرة بالانسان لكن لا نسلم ان
خوار و پليديها و مانند آن هر دو مضرت بمردم ليكن تسليم نكنيم كه تحقيق
دخان هذا النبات ايضا مضرته مضرة محضة او غالبة على النفعة
دود اين گياه نيز مضرت او مضرت محض يا غالب است بر نفع
كيف والاطباء مصرحون بفوائده العظيمة ومنافعه العميمة كما مر
چگونه درحاليكه اطبا تصريح كرده اند بفائده هاى بزرگ او و نفعهاى بسيار او چنانكه گذشت
آنفا بعض منها واذا كانت منفعته غالبة على مضرته او مساوية لها
اكنون پاره از آنها و چون باشد نفع او غالب بر مضرت وى يا برابر مراورا
فلا يكون حراما لان عامة الادوية هكذا وقال في رد الدليل
پس نباشد حرام كه تحقيق اكثر ادويه چنان اند و گفت در رد كردن دليل

الرابع أن سوق الآية لحرمة أكل أموال اليتيم للوعيد على

چهارم اینکه تحقیق روانگی آیت برای حرمت خوردن اموال یتیمان ست بجهت ترسانیدن بر

آكليها بالنار الموقدة التي تطلع على أفئدتهم ولا دلالة لها على

خورندگان آنها با آتش افروخته شده آنکه غالب شود بر دلهای آنان و نیست دلالت مر آیت را بر

حرمة النار أصلا لا يقال دلالتها عليها لكونها آلة للتعذيب لأنا

حرمت آتش هرگز گفته نمیشود که دلالت آیت بر حرمت بجهت بودن آتش ست آله ازبرای تعذیب چه

نقول فيرجع هذا الدليل إلى الدليل الذي يذكر بعده وستسمع

ما می گوئیم که پس اینوقت رجوع می کند این دلیل بسوی دلیلی که مذکور میشود بعد آن و نزدیک ست که

ردّه وإن سلمنا حرمة النار فنقول الحرام هي النار المحرقة الباقية

ردّ آنرا و اگر تسلیم کنیم حرمت آتش را پس می گوئیم که حرام آن آتش ست سوزنده باقی

على صرافتها الحاقا لها بالسم وأما النار التي تصغرت أجزاؤها و

بر صرافت حقیقت خود بجهت لاحق کردنش بزهر واما آتشی که خرد شدند اجزای او و

امتزجت بالأجزاء النباتية وتركبت تركيبا ناقصا واندفعت

آمیزش یافتند با اجزای گیاه و مرکب شدند ترکیب ناقص و دفع شد

مضرة الإحراق عنها وحدثت فيها منافع جمة فحرمتها غير مسلمة

مضرت سوزانیدن ازان آتش و پیدا شد دران آتش نفعهای بسیار پس حرمت آن مسلم نیست

وقال في رد الدليل الخامس إن الحكم بحرمة كل ما كان آلة للتعذيب

وگفت در رد کردن دلیل پنجم که بتحقیق حکم بحرمت هر انچه باشد سبب برای التعذیب

عجيب عند كل أريب فإنه سلط الهواء على قوم عاد وأرسل

عجیب ست نزد هر دانا پس بتحقیق گماشته شد هوا بر قوم عاد و فرستاده شد

على أمة موسى جماعة الجراد وعذب قوم نوح بالماء ولا يتصور

بر امت موسی جماعت ملخ و عذاب کرده شد قوم نوح بآب و متصور نمی شود

عن احد ان يحكم بحرمة هذه الاشياء وقال في رد الدليل

از کسی حکم کردن بحرمت این چیزها وگفت در رد کردن دلیل

السادس ان صرف المال القليل لجلب المنافع الكثيرة الخطيرة

ششم که تحقیق خرج کردن مال اندک برای کشیدن منافع کثیر بزرگ

التي عمدتها اصلاح فساد الهواء الذي له دخل عظيم في حفظ

آنکه عمده منافع اصلاح فساد هوا است که مراورا دخلی است عظیم در نگاه داشتن

الصحة التي يعتني بها الشرع والعقل غاية الاعتناء ليس باسراف

تندرستی که اهتمام می کنند بآن صحت شرع وعقل نهایت اهتمام نیست اسراف

عند العقلاء وبعد رد ادلة الحرمة اقام هذا الذاهب حججا كثيرة

نزد عاقلان وبعد رد کردن دلیلهای حرمت قائم کرد این رونده حجتهای کثیر

على حله منها ان الاصل في الاشياء الاباحة عند مشايخنا

بر حلت دخان بعضی ازان حجج آنست که تحقیق اصل در شیها اباحت است نزد مشائخ ما

الحنفية كما صرح به اهل الثبت والتحقيق من اصحابنا قال الامام

حنفیه چنانکه تصریح کرده بوی صاحبان دلیل وتحقیق از یاران ما گفت امام

كمال الدين بن الهمام في الفصل الثاني من الباب الاول من المقالة

کمال الدین بن همام در فصل دوم از باب نخستین از مقاله

الثانية من التحرير والمختار ان الاصل الاباحة عند جمهور الحنفية

دوم از تحریر الاصول ومختار آنست که تحقیق اصل اباحت است نزد جمهور حنفیه

والشافعية ولقد استبعد فخر الاسلام قال لا نقول بهذا فان

و شافعیه والبته بعید شمرد فخر الاسلام گفت نمی گوییم باین پس تحقیق

الناس لم يتركوا سدى في شيء من الزمان وانما هذا بناء على زمن

مردمان گذاشته نشده مهمل در چیزی از زمانه وجز این نیست که این مبنی است بر زمان

الْفَتْرَةِ لِاخْتِلَافِ الشَّرَائِعِ وَوُقُوعِ التَّحْرِيفَاتِ فَلَمْ يَبْقَ الِاعْتِمَادُ وَ
فترت بجہت اختلاف شریعتہا و واقع شدن تحریفات پس باقی نماند اعتماد و
الْوُثُوقُ عَلٰى شَيْءٍ مِنَ الشَّرَائِعِ فَظَهَرَتِ الْإِبَاحَةُ بِمَعْنَى عَدَمِ الْعِقَابِ
استواری برچیزی از شریعتہا پس ظاہر شد اباحت بمعنے عقاب نکردن
عَلَى الْإِتْيَانِ بِمَا لَمْ يُوجَدْ لَهُ مُحَرِّمٌ وَلَا مُبِيحٌ وَحَاصِلُهُ تَقْيِيدُهُ ذٰلِكَ
برآوردن بآنچہ یافتہ نشد مراو را حرام کنندہ ونہ مباح کنندہ وحاصلش مقید کردن وست آن
بِزَمَانِ عَدَمِ الْوُثُوقِ انْتَهٰى وَهٰكَذَا نَقَلَ السَّيِّدُ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ
بوقت عدم اعتماد آخر شد وہمچنان نقل کرد سید احمد بن محمد
الْحَمَوِيُّ فِي شَرْحِ الْأَشْبَاهِ وَالنَّظَائِرِ فِي شَرْحِ الْقَاعِدَةِ الْأَصْلُ فِي الْأَشْيَاءِ
حموی در شرح اشباہ و نظائر در شرح قاعدہ اصل در اشیا
الْإِبَاحَةُ عَنْ بَعْضِ تَعْلِيقَاتِ الْعَلَّامَةِ قَاسِمِ بْنِ قُطْلُوبُغَا وَقَالَ بَعْدَ
اباحت ست از بعضی تعلیقات علامہ قاسم بن قطلوبغا و گفت حموی بعد
النَّقْلِ وَدَلِيلُ هٰذَا الْقَوْلِ قَوْلُهُ تَعَالٰى خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا
نقل و دلیل این قول قول او تعالے ست پیدا کرد برای شما آنچہ در زمین ست ہمہ
خَبَّرَنَا بِأَنَّهُ خَلَقَهُ لَنَا عَلٰى وَجْهِ الْمِنَّةِ عَلَيْنَا وَأَبْلَغُ وُجُوهِ الْمِنَّةِ
خبر داد خدای تعالی ما را بانکہ پیدا کرد آنرا برای ما بطریق احسان بر ما و کاملترین وجوہ احسان
إِطْلَاقُ الْإِنْتِفَاعِ فَثَبَتَتِ الْإِبَاحَةُ انْتَهَتْ عِبَارَةُ الْحَمَوِيِّ وَفِي
مباح کردن نفع ست پس ثابت شد اباحت تمام شد عبارت حموی و در
الْأَشْبَاهِ وَالنَّظَائِرِ نَقْلًا عَنِ الْهِدَايَةِ مِنْ فَصْلِ الْحِدَادِ أَنَّ الْإِبَاحَةَ
اشباہ و نظائر ست نقل از ہدایہ از فصل حداد تحقیق اباحت
أَصْلٌ انْتَهٰى وَفِي فَتَاوٰى قَاضِي خَانْ فِي أَوَائِلِ كِتَابِ الْاِسْتِحْسَانِ الْأَصْلُ
اصل ست تمام شد و در فتاوی قاضی خان ست در ابتدای کتاب الاستحسان اصل

فِي الْأَشْيَاءِ الْإِبَاحَةُ انْتَهَى فَبِنَاءً عَلَى هٰذَا يَحِلُّ جَذْبُ دُخَانِ التَّنْبَاكِ

در اشیاء اباحت است آخر شد پس بنا بریں حلال میشود کشیدن دخان تنباکو

وَمِنْهَا أَنَّهُ دَوَاءٌ لِأَكْثَرِ الْأَمْرَاضِ اللَّاحِقَةِ لِعَامَّةِ أَهْلِ هٰذِهِ الْبِلَادِ وَلِ

وبعضی از انها اینکه تحقیق دخان دواست برای اکثر بیماریها که لاحق می شوند برای اکثر ساکنان این بلاد و برای

فَسَادِ الْهَوَاءِ دَخْلٌ عَظِيمٌ فِي حِفْظِ صِحَّةِ الْأَجْسَادِ فَيَجُوزُ تَنَاوُلُهُ نَظَرًا

فساد هوا را دخلیست بزرگ در نگاه داشتن صحت بدنها پس جائز است خوردن

اسْتِعْمَالُهُ وَمِنْهَا أَنَّ سَبَبَ الْحُرْمَةِ فِي النَّبَاتَاتِ إِمَّا السَّمِّيَّةُ وَإِمَّا السُّكْرُ

استعمال او وبعضی از انها اینکه تحقیق سبب حرمت در گیاهها یا زهریست و یا سکر

وَإِمَّا الْإِفْتَارُ وَالْكُلُّ مَفْقُودٌ فِيهِ كَمَا ظَهَرَ مِمَّا مَرَّ فَيَكُونُ مُبَاحًا وَ

و یا سستی کردن وهمه اینها گم هستند در دخان چنانکه ظاهر شد از اینکه گذشت پس می باشد مباح و

مِنْهَا أَنَّهُ مِنَ الْقَوَاعِدِ الْمُقَرَّرَةِ الْمَشْهُورَةِ فِي الْفِقْهِ أَنَّ عُمُومَ الْبَلْوَى

بعضی از انها آنست که از قواعد مقرره مشهوره در فقه است که تحقیق عموم بلوے

مِنْ أَسْبَابِ التَّخْفِيفِ لِمَا قَالَ صَاحِبُ الْأَشْبَاهِ وَالنَّظَائِرِ فِي بَيَانِ

از اسباب تخفیف است برای آنکه گفت صاحب الاشباه و نظائر در بیان

أَسْبَابِ التَّخْفِيفِ السَّادِسُ الْعُسْرُ وَعُمُومُ الْبَلْوَى كَالصَّلٰوةِ مَعَ

اسباب تخفیف ، ششم دشواری است و عموم بلوے مانند نماز با

النَّجَاسَةِ الْمَعْفُوِّ عَنْهَا كَمَا دُونَ رُبُعِ الثَّوْبِ مِنَ الْمُخَفَّفَةِ وَقَدْرِ

نجاست که عفو کرده شد از ان مانند کمتر از چهارم جامه از نجاست خفیفه و اندازه

الدِّرْهَمِ مِنَ الْمُغَلَّظَةِ وَدَمِ الْبَرَاغِيثِ وَالْبَقِّ فِي الثَّوْبِ وَإِنْ كَثُرَ وَبَوْلٍ

یک درهم از نجاست غلیظه وخون بحوغها و پشه در جامه اگرچه بیشتر باشد و بول

تَرَشَّشَ عَلَى الثَّوْبِ قَدْرَ رُؤُوسِ الْإِبَرِ وَطِينِ الشَّوَارِعِ وَبَوْلِ سِنَّوْرٍ فِي

که پاشیده شود بر جامه بقدر سرهای سوزن و گل راه و بول گربه

غيرِ اواني الماءِ وعليه الفتوى وغبارِ السرقين وقليلِ الدخانِ

سوای ظروف آب و بهمین ست فتوے و غبار سرگین و اندکے دود

النجسِ انتهى ولمّا صار في جذبِ دخانِ التنباكِ عمومُ البلوى

ناپاک تمام شد و هرگاه شد در کشیدن دخان تنباکو عموم بلوے

لزمَ التخفيفُ والفتوى على اباحتِهِ واما المحققون القائلون

لازم شد تخفیف و فتوی بر اباحت او و اما محققون که قائل اند

بكراهتِهِ تنزيهًا فهم ايضًا تشبثوا بالرواياتِ الفقهيةِ مثلُ

بکراهت تنزیہے دخان پس آنان نیز دلیل گرفتند بروایتهاے فقہی مانند

ما قالَ صاحبُ الدرِّ المختارِ بعدَ ذكرِ روايةِ التحريمِ المنقولةِ

آنچه گفت صاحب در مختار بعد ذکر کردن روایت حرمت که نقل کرده شد

سابقًا في اثناءِ الدليلِ الاوّلِ من ادلةِ المحرّمين قد كرهها اي

سابق در اثنای دلیل اول از ادلهٔ محرمین تحقیق مکروه کرد

التتنَ شيخُنا العمادي في هديتِهِ الحاقًا له بالثومِ والبصلِ

تنباکو را شیخ ما عمادے در کتاب هدیه برای لاحق کردن مراو را بسیر و پیاز

بالاولى فتدبر انتهى ويدلُّ مقابلتُهُ لروايةِ التحريمِ والحاقُ

بطریق اولی پس تامل کن آخر شد و دلالت می کند مقابلهٔ او برای روایت تحریم و لاحق کردن

التتنِ بالثومِ والبصلِ على انّ كراهتَهُ تنزيهيةٌ كما لا يخفى على

تنباکو بسیر و پیاز بر اینکه تحقیق کراهت او تنزیہی ست چنانکه پوشیده نیست بر

اولي النهى واقاموا الادلةَ ايضًا على كراهتِهِ منها انّ نبيّنا الطاهرَ

عاقلان و قائم کردند دلائل را نیز بر کراهت او بعضی ازانها آنست که پیغمبر ما پاک

المطهرَ امرنا بتطهيرِ الافواهِ فقالَ صلى الله عليه وسلم طيّبوا

پاک کننده حکم کرد ما را بپاک کردن دهنها فرمود صلی الله علیه وسلم پاکیزه کنید

این معنی ست برانکه دود نجاست نجس ست بلکن معتبر و مختار خلاف او ست کما نص علیه الحموی فی شرح الاشباه ۱۲ لاستاذنا العلام المولوی تراب علی مد الله ظله

أَفْوَاهَكُمْ فَإِنَّ أَفْوَاهَكُمْ طُرُقُ الْقُرْآنِ وَفِي رِوَايَةِ الْبَيْهَقِيِّ

دهنهاے خودرا پس تحقیق دهنهای شماراهها قرآن ست و در روایت بیهقی ست

طَيِّبُوا أَفْوَاهَكُمْ بِالسِّوَاكِ فَإِنَّهَا طُرُقُ الْقُرْآنِ كَذَا ذَكَرَهُ الشَّيْخُ

پاکیزه کنید دهنهاے خودرا بمسواک پس تحقیق دهنها راههای قرآن ست همچنان ذکر کرد آنرا شیخ

السُّيُوطِيُّ فِي الْجَامِعِ الصَّغِيرِ وَنَهَى أَكْلَ الثُّومِ وَالْبَصَلِ النِّيءِ

سیوطے در جامع صغیر و منع فرمود خوردن سیر و پیاز خام را

عَنْ تَقَرُّبِ مَسْجِدِهِ وَحَرَّمَ الْعَسَلَ عَلَى نَفْسِهِ لَمَّا أَخْبَرَتْهُ الْأَزْوَاجُ

از نزدیک شدن مسجد آن حضرت و حرام کرد آن حضرت شهد را بر ذات خود هرگاه که خبر دادند آن حضرت را ازواج

الطَّاهِرَاتُ أَنَّهُ يُوجَدُ مِنْ فِيكَ رِيحُ الْمَغَافِيرِ كَمَا ذَكَرَهُ الْمُفَسِّرُونَ

مطهرات اینکه یافته می شود از دهن شما بوئے صمغها چنانکه ذکر کردند آنرا مفسرون

مُفَصَّلًا فِي شَأْنِ نُزُولِ كَرِيمَةِ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللهُ

مفصل در شان نزول آیت کریمه ای پیغمبر چرا حرام میکنی آنچه حلال کرده است

لَكَ وَعَامَّةٌ جَاذِبِيهِ يُوجَدُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ فِي أَكْثَرِ الْأَوْقَاتِ رَائِحَةٌ

مرترا و اکثر کشنده دخان یافته میشود از دهنهاے ایشان در بیشتر اوقات بوئے

كَرِيهَةٌ فَيَكُونُ مَكْرُوهًا وَمِنْهَا أَنَّ الْمُشْتَغِلِينَ بِجَذْبِهِ يَخْرُجُ

بد پس می باشد مکروه و بعضی ازانها اینکه بتحقیق شغل کنندگان بکشیدن دخان برون می آید

الدُّخَانُ مِنْ أُنُوفِهِمْ وَأَفْوَاهِهِمْ وَفِيهِ تَشْبِيهٌ بِأَهْلِ النَّارِ وَبِالَّذِينَ

دخان از بینی های ایشان و دهنهای ایشان و درین تشبیه ست بدوزخیان و بکسانی که

يُهْلَكُونَ فِي آخِرِ الزَّمَانِ مِنَ الْأَشْرَارِ لِمَا جَاءَ فِي حَدِيثٍ أَنَّهُ يَكُونُ

هلاک شوند در آخر زمانه از بدها بنابر آنچه آمده است در حدیث که بتحقیق باشد

فِي آخِرِ الزَّمَانِ دُخَانٌ يَمْلَأُ الْأَرْضَ يُقِيمُ عَلَى النَّاسِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا

در آخر زمانه دود که پر کند زمین را برپا کند بر مردمان چهل روز

امّا المؤمن فيصيبه كهيأة الزكام وامّا الكافر فيخرج من منخريه و
اما مومن پس رسد او را مانند صورت زکام و اما کافر پس بیرون آید از هر دو سوراخ بینی او
اذنيه وعينيه والتشبيه باهل النار والكفار مكروه في الحمادية
هر دو گوش او و هر دو چشم او و تشبیه بدوزخیان و کفار مکروه است در حمادیه نقل
من الصيرفي ذكر في السير الكبير لا بأس للرجل ان يحلق وسط
از صیرفی ذکر کرده در سیر کبیر باکی نیست برای مرد اینکه تراشد میانهٔ
رأسه ويرسل شعره من غير ان يفتله فان فتله فهو مكروه لانه
سر خود را و فروهشته کند موی خود را بدون تافتن او پس اگر بافت آنرا پس آن مکروه است چه تحقیق
يصير مشبها بالكفرة انتهى وقد كره جمع من العلماء التختم بالحديد
میگردد مشابه بکفار آخر شد و بتحقیق مکروه داشتند جماعتی از علما ساختن انگشتری با آهن
والنحاس لما ثبت في الحديث انهما حلية اهل النار فيكون جذب
و مس بنا بر آنچه ثابت شده در حدیث که بتحقیق آن هر دو زیور دوزخیان است پس باشد کشیدن
دخان التنباك مكروها ومنها ان النبي صلى الله عليه وسلم كان
دود تنباکو مکروه و بعضی از آنها آنست که بتحقیق پیغمبر صلی الله علیه وسلم بود
يكره الطعام السخين ويقول ان الله تعالى لم يطعمنا نارا ولمّا كان
مکروه میداشت طعام گرم را و می فرمود که بتحقیق خدای تعالی طعام نداد ما را از آتش و هرگاه بود که
النبي صلى الله عليه وسلم يكره الطعام السخين لاثر النار اي الحرارة
پیغمبر صلی الله علیه وسلم مکروه میداشت طعام گرم را بجهت اثر آتش یعنی گرمی
فهذا الدخان لاختلاطه بالاجزاء النارية حقيقتا اولى بالكراهة
پس این دخان بجهت آمیزش او با اجزای آتش حقیقة سزاوارست بکراهت
ولما كانت ادلة الحرمة ليست بشيء وادلة الحل ايضا لا يخلو
و هرگاه بود دلیلهای حرمت نه بچیزی و دلیلهای حلت نیز خالی نبود

معجز بلکه مبین ابتداما عظ و نفع البلغم الفاسد ... ۱۲ منه

عَنْ شَيْءٍ وَكَانَتْ دَلَائِلُ الْكَرَاهَةِ وَاضِحَةً ظَاهِرَةً لَا يُصَادِمُهَا شَيْءٌ مِنْ

از ملحق بوده و دلائل کراهت روشن آشکارا دفع نمی کرد آنها را چیزی از

قَوَاعِدِ الْمِلَّةِ الْحَنِيفِيَّةِ الطَّاهِرَةِ مَالَتْ مَشَايِخُنَا إِلَيْهَا وَالْعِلْمُ الْحَقِيقِيُّ

قواعد ملت پاک حنفی رغبت کردند مشایخ ما بسوی کراهت و علم حقیقی

عِنْدَ اللهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى هٰذَا تَمَامُ الْكَلَامِ فِي جَذْبِ دُخَانِ التَّنْبَاكِ

نزد خدای تبارک و تعالی است این آخر کلام در کشیدن دخان تنباکو

ذَكَرْنَاهُ فِي غَايَةِ الْإِيجَازِ مَعَ بَيَانِ الْاِخْتِلَافَاتِ الْوَاقِعَةِ فِيهِ مِنَ

ذکر کردیم او را در نهایت اختصار با بیان کردن اختلافهائی که واقع اند درآن از

الْحُرْمَةِ وَالْكَرَاهَةِ وَالْجَوَازِ وَأَمَّا الْحُكْمُ بِضَرْبِ حَدِّ شُرْبِ الْخَمْرِ

حرمت و کراهت و اباحت و اما حکم بزدن حد نوشیدن شراب

عَلَى جَاذِبِي دُخَانِ التَّنْبَاكِ فَتَعْلِيلٌ ظَاهِرٌ لَا يَصْدُرُ إِلَّا مِنَ السَّفَّاكِ

بر کشندگان دخان تنباکو پس تعلیل ظاهر صادر نمی شود مگر از خونریز

وَمَرْدُودٌ بِوَجْهَيْنِ وَجِيهَيْنِ الْأَوَّلُ أَنَّهُ لَيْسَ فِي دُخَانِهِ شَائِبَةٌ مِنَ

و مردود است بدو وجه لطیف اول آنکه تحقیق نیست در دخانش بوی از

الْإِفْتَارِ فَضْلًا عَنِ الْإِسْكَارِ فَلَمْ يَسْتَحِقَّ جَاذِبُهُ حَدَّ الْخَمْرِ وَالثَّانِي أَنَّهُ

سست کردن زیاده از مست کردن پس سزاوار نیست کشنده دخان حد شراب را و وجه دوم آنکه

لَوْ فُرِضَ كَوْنُهُ مُسْكِرًا فَلَيْسَ شُرْبُ كُلِّ مُسْكِرٍ مُوجِبًا لِلْحَدِّ قَالَ فِي خِزَانَةِ

تحقیق اگر فرض کرده شود بودن دخان مست کننده پس نیست نوشیدن هر مسکر واجب کننده مر حد را گفت در خزانة

الرِّوَايَاتِ نَقْلًا عَنِ السِّرَاجِيَّةِ لَوْ سَكِرَ مِنْ نَبِيذِ الْعَسَلِ وَنَحْوِ ذٰلِكَ

الروایات نقل کنان از فتاوی سراجیه اگر مست شد از نبیذ شهد و مانند آن

أَوْ مِنَ الْبَنْجِ لَمْ يُحَدَّ انْتَهَى بَلْ مَا يَكُونُ بِحَيْثُ لَا يَعْرِفُ شَارِبُهُ شَيْئًا

یا از بنگ حد کرده نشود تمام شد بلکه آنچه باشد بحیثیتی که نشناسد نوشنده او چیزی را

حتى الارض من السماء وهذا عند ابي حنيفة رح او يهذي وهذا عند

تا آنکه زمین را از آسمان و این نزد ابی حنیفه رح ست یا سخن بیهوده گوید و این نزد

صاحبيه كما هو في شرح الوقاية وفي خزانة الروايات نقلا عن

هر دو یاران او چنانکه آن در شرح وقایه است و در خزانة الروایات است در حالیکه نقل شده از

الغياثية قال ابو حنيفة رحمه الله السكر الذي يوجب الحد

فتاوی غیاثیه گفت ابو حنیفه رحمه الله سکری که موجب می شود حد را

ما لا يعرف الارض من السماء والفرو من القباء والذكر من الانثى

آنست که نشناسد نوشنده زمین را از آسمان و پوستین از قبا و نر از ماده

وعن ابي يوسف رحمه الله حده ان لا يستطيع على قراءة قل يا ايها

و از ابو یوسف رحمه الله مروی ست که حد سکر آنست که طاقت ندارد بر خواندن قل یا ایها

الكافرون انتهى وكذا في عامة كتب الفقه واما الحكم بكفر مستحل

الکافرون آخر شد و چنانست در بیشتر کتابهای فقه و اما حکم بکفر حلال دانندهٔ

دخان التنباك فجرءة عظيمة يجب عنها الكف والامساك لانه

دود تنباکو پس جرئت ست بزرگ واجب ست از آن باز ایستادن و سکوت کردن چرا که تحقیق

لا يدل على تحريمه دليل شرعي فلا يكون حراما بل يجوز ان

دلالت نمی کند بر تحریمش دلیل شرعی پس نباشد حرام بلکه جائز ست

يكون مباحا فكيف يسوغ الحكم بكفر مسلم استحله لعدم وجود

بودن وی مباح پس چگونه جائز می باشد حکم بکفر مسلمان که حلال داند آنرا بجهت نبودن

المحرم وان سلم انه ليس بمباح فيكون مكروها ومن المعلوم انه

محرم و اگر تسلیم کرده شود که تحقیق او نیست مباح پس می باشد مکروه و معلوم است اینکه تحقیق

لا يكفر مستحل المكروه وان سلم انه حرام فلا نسلم انه مما

کافر نمیشود حلال داننده مکروه و اگر تسلیم کرده شود که البته او حرام است پس تسلیم نمی کنیم که تحقیق او از آنهاست

يكفر مستحله بوجوه كثيرة نذكرها ههنا نبذا منها فمنها ان الكفر
کافر میشود حلال دانندهٔ او بوجوه کثیره ذکر میکنیم اینجا اندکی از انها پس بعضی از انها اینکه تحقیق کفر
لا يكون الا باستحلال حرام مقطوع به او مجمع عليه بعد ان كان
نمی باشد مگر بحلال دانستن حرام که یقینی باشد حرمت او یا اتفاقی باشد بر حرمتش بعد اینکه باشد
حراما لعينه لا مختلف فيه منها كما هو مذكور في الكتب الفقهية
حرام بعینه نه حرامی که اختلاف باشد دران چنانکه او مذکور است در کتابهای فقه
قال في خزانة الروايات في باب الارتداد وكلمات الكفر ناقلا عن
گفت در خزانة الروایت در باب ارتداد و کلمات کفر در حالیکه نقل کننده است
الخلاصة لو قال لحرام هذا حلال ان قال لترويج السلعة او بحكم
خلاصه اگر گفت مر حرام را این حلال است اگر گفت برای رواج دادن متاع یا بحکم
الجهل وفي الاعتقاد خلاف هذا لا يكفر هذا اذا كان حراما لعينه
جهالت و حال آنکه در اعتقاد خلاف این است کافر نمی شود این کفر وقتی است که باشد حرام لعینه
وهو يعتقده حلالا حتى يكون كفرا اما اذا كان حراما لغيره فلا وفيما
و او اعتقاد می کند او را حلال تا اینکه باشد کفر اما وقتیکه باشد حرام لغیره پس نه و در صورتی
اذا كان حراما لعينه انما يكفر اذا ثبت الحرمة بدليل مقطوع اما
که باشد حرام لعینه جز این نیست که کافر می شود چون ثابت شود حرمت بدلیل قطعی اما
اذا ثبت باخبار الاحاد وما كان حراما لغيره كمال الغير فلا بالاجماع
چون ثابت شود حرمت بخبرهای احاد و آنچه باشد حرام لغیره مانند مال غیر پس کافر نشود بالاتفاق
انتهى وقال في الحمادية في اواخر كتاب السير من اعتقد قدم العالم او
آخر شد و گفت در فتاوی حمادی در آخر کتاب سیر هر که اعتقاد کرد قدم عالم را یا
حدوث الصانع او نفي ما ثبت للقديم بالاجماع ككونه عالما
حدوث خدا را یا نفی آنچه ثابت شده برای ذات قدیم یعنی خدای تعالی بالاتفاق مانند بودن او عالم

أَوْ قَادِرًا أَوْ أَثْبَتَ لَهُ مَنْفِيًّا عَنْهُ بِالْإِجْمَاعِ كَاللَّوْنِ أَوْ أَثْبَتَ لَهُ الْاِتِّصَالَ

یا قادر یا ثابت کرد آنچه نفی کرده شده از خدا بالاتفاق مانند رنگ یا ثابت کرد برای خدا اتصال

وَالْاِنْفِصَالَ أَوْ جَحَدَ جَوَازَ بِعْثَةِ الرُّسُلِ أَوْ أَنْكَرَ نُبُوَّةَ نَبِيٍّ أَوْ كَذَّبَ

وانفصال را یا انکار کرد جواز نبوت رسولان یا انکار کرد نبوت پیغمبر را یا تکذیب کرد پیغمبر را

أَوْ جَحَدَ آيَةً مُجْمَعًا عَلَيْهَا إِلَى أَنْ قَالَ أَوِ اسْتَحَلَّ مُحَرَّمًا بِالْإِجْمَاعِ أَوْ حَرَّمَ

یا انکار کند آیت که اتفاق شده باشد بران آیت تا آنکه گفت یا حلال داند حرام را بالاجماع یا

حَلَالًا بِالْإِجْمَاعِ أَوْ نَفَى وُجُوبًا مُجْمَعًا عَلَى وُجُوبِهِ بِالنَّصِّ وَ

حرام گرداند حلال را بالاجماع یا نفی کرد فرض را که اجماع شده است بر وجوب او با آیت

يُعْرَفُ الْخَاصُّ وَالْعَامُّ كَالصَّلٰوةِ وَالزَّكٰوةِ يُكَفَّرُ انْتَهَى مُخْتَصَرًا

بعرف خاص و عام مانند نماز و زکوة کافر می شود آخر شد باختصار

وَأَيْضًا فِيهَا مَنْقُولًا عَنِ الْحَاوِي سُئِلَ عَمَّنْ يَزْعُمُ فِي الْحَيَوَانِ

و نیز در فتاوی حماوی است منقول از حاوی پرسیده شد از کسیکه گمان می کند در حیوان

سِوَى بَنِي آدَمَ لَا حَشْرَ لَهُ لَا يُكَفَّرُ لِمَكَانِ الْاِخْتِلَافِ وَإِنْ زَعَمَ

جز آدمیان نیست حشر مر او را کافر نمی شود بسبب بودن اختلاف و اگر گمان کرد

ذٰلِكَ فِي بَنِي آدَمَ يُكَفَّرُ انْتَهَى وَلَا يَخْفٰى عَلٰى أَحَدٍ مِّنَ الْعُقَلَاءِ

آنرا در آدمیان کافر شود آخر شد و پوشیده نمی باشد بر یکی از دانایان

فَضْلًا عَنِ الْفُضَلَاءِ أَنَّ دُخَانَ التَّنْبَاكِ لَيْسَ حَرَامًا مَقْطُوعًا

زیاده از فاضلان اینکه بتحقیق دخان تنباکو نیست حرام یقین کرده شده

بِحُرْمَتِهِ وَلَا مُجْمَعًا عَلَيْهَا فَلَا يَكُونُ مُسْتَحِلُّهُ كَافِرًا وَمِنْهَا أَنَّ

بحرمتش و نه اتفاق کرده شده بر حرمت او پس نمی باشد حلال داننده او کافر و بعض از انها اینکه تحقیق

مُسْتَحِلَّ غَيْرِ الْخَمْرِ مِنَ الْأَشْرِبَةِ لَا يُكَفَّرُ بِالْإِجْمَاعِ قَالَ فِي الْحَمَّادِيَّةِ

حلال داننده جز شراب از شرابها کافر نمی شود باتفاق گفت در فتاوی حمادی

له ای انعقد الاجماع علی حرمته ۱۲

له ای انعقد الاجماع علی حلته ۱۲

فِي الْكِتَابِ الْمَذْكُورِ نَاقِلًا عَنِ النِّهَايَةِ وَالْأُمَّةُ اجْمَعَتْ عَلَى تَحْرِيمِ
در کتاب مذکور در حالیکه نقل ست از نهایه و امت محمدی اتفاق کردند بر حرمت
الْخَمْرِ وَكَفَى بِاجْمَاعِ الْأُمَّةِ حُجَّةً وَهٰذِهِ حُرْمَةٌ قَوِيَّةٌ ثَابِتَةٌ يُكَفَّرُ
شراب و کافی ست اتفاق امت از روی حجت و این حرمت ست قوی ثابت کافر می شود
مُسْتَحِلُّهَا وَنَفْسُ شَارِبِهَا وَاجْمَعَتِ الْأُمَّةُ عَلَى تَكْفِيرِ مُسْتَحِلِّ
حلال داننده او و خود نوشنده او و اتفاق کرد امت بر تکفیر حلال داننده
الْخَمْرِ وَاجْمَعُوا عَلَى اَنَّ مُسْتَحِلَّ غَيْرِ الْخَمْرِ لَا يُكَفَّرُ انْتَهٰى وَقَالَ فِي
شراب و اتفاق کردند بر اینکه تحقیق حلال داننده سوای شراب کافر نمی شود آخر شد و گفت در
كِتَابِ الْحُدُودِ مِنْهَا نَاقِلًا عَنْ كَشْفِ الْبَزْدَوِيِّ يُكَفَّرُ مُسْتَحِلُّ
کتاب حدود از فتاوی حماد در حالیکه نقل ست از کشف بزدوی کافر میشود حلال داننده
الْخَمْرِ دُونَ سَائِرِ الْاَشْرِبَةِ فَاِذَا لَمْ يَكُنْ مُسْتَحِلُّ الْاَشْرِبَةِ الْمُسْكِرَةِ
شراب نه بسبب اشربه پس وقتیکه نباشد حلال داننده شرابهای مست کننده
غَيْرِ الْخَمْرِ كَافِرًا فَمَا ظَنُّكَ بِمُسْتَحِلِّ دُخَانِ التَّنْبَاكِ وَمِنْهَا اَنَّهُمْ يَحْتَاطُونَ
سوای شراب کافر پس چیست گمان تو بحلال داننده دخان تنباکو و بعضی از انها آنست که نهایت احتیاط میکنند
فِي تَكْفِيرِ الْمُسْلِمِ غَايَةَ الْاِحْتِيَاطِ وَلِذَا قَالُوا اِنَّ وَجْهَ التَّكْفِيرِ اِذَا
در تکفیر مسلمان نهایت احتیاط و برای همین گفتند که تحقیق وجه تکفیر وقتیکه
كَانَ مُتَعَدِّدًا فِي مَسْئَلَةٍ وَوَجْهُ ضِدِّهِ وَاحِدًا فَالْمُفْتِي يَمِيلُ اِلٰى
باشد چند در یک مسئله و وجه خلاف کفر یک پس مفتی رغبت کند بسوی
هٰذَا الْوَاحِدِ كَمَا فِي الْحَمَّادِيَّةِ وَالظَّهِيرِيَّةِ وَغَيْرِهِمَا مِنَ الْفَتَاوٰى
این یک وجه چنانکه در فتاوی حمادیه و ظهیریه و غیر این هر دو ست از فتاوی
الْمَشْهُورَةِ وَفِي الْحَمَوِيِّ الْمُفْتِي مَأْمُورٌ اِلٰى اَنْ يَمِيلَ اِلَى الْقَوْلِ الَّذِي
مشهور و در حموی ست که مفتی حکم کرده شده است بسوی آنکه رغبت کند بسوی سخنی که

لا يوجب التكفير وإذا اختلفوا في كفر من استحل وطي امرأته الحائض

موجب نباشد تکفیر را و هرگاه همین اختلاف کردند در کفر کسیکه حلال داند جماع زن حائض خود

واللواطة بها والصحيح عدمه قال في الخلاصة ناقلا عن كتاب

و لواطت با زن و صحیح عدم کفر ست گفت در خلاصه درحالیکه نقل ست از کتاب

الحيض للإمام السرخسي رحمه الله لو استحل وطي امرأته الحائض

حیض تصنیف امام سرخسی رحمه الله اگر حلال داند جماع زن حائض خود

يكفر وكذا لو استحل اللواطة من امرأة وفي النوادر عن محمد

کافر می شود و همچنان اگر حلال داند لواطت را از زن و در کتاب نوادر ست از امام محمد

رحمه الله لا يكفر في المسئلتين وهو الصحيح انتهى وإذا كان

رحمه الله که کافر نمی شود در هر دو مسئله و آن صحیح ست آخر شد و وقتیکه باشد

الصحيح في استحلال هاتين الشنيعتين المحرمة احدهما بقوله

صحیح در حلال دانستن این هر دو مسئله قبیح که حرام کرده شده است یکی از آن هر دو بقول او

تعالى ولا تقربوهن حتى يطهرن وثانيتهما بقوله تعالى فأتوا

تعالی و نزدیک مشوید بایشان تا آنکه پاک شوند و دوم آن بقول او تعالی پس بیائید

حرثكم أنى شئتم الحكم بعدم الكفر فكيف يجترئ العاقل

بکشت زار خویش هر روش که خواهید حکم بعدم کفر پس چگونه جرئت کند و آنا

المتدين على تكفير مستحل دخان التنباك ومنها ان الجهل

ویندار بر تکفیر حلال دانندهٔ دود تنباکو و بعضی از آنها آنست که تحقیق جهل

عذر في دار الإسلام إذا كانت حجة الحرمة خفية كما صرح

عذر ست در دار الاسلام وقتیکه باشد دلیل حرمت پوشیده چنانکه تصریح کرده است

به الحموي في شرح الفن الثالث من الأشباه والنظائر في أحكام

بوی حموی در شرح فن سوم از اشباه و نظائر در احکام

النَّاسِي وَالجَاهِلِ الجَهلُ عُذرٌ فِي دَارِ الإِسلَامِ إِذَا كَانَ دَلِيلُ
فراموش کننده و جاهل جهل عذرست در دار الاسلام وقتیکه باشد دلیل

الحُرمَةِ مُتَخَفِّيًا فَلْيُحفَظْ انتَهَى وَلَو سُلِّمَ دَلِيلُ الحُرمَةِ فِي دُخَانِ
حرمت پوشیده پس باید که یاد داشته شود و اگر بس اگر تسلیم کرده شود دلیل حرمت در دخان

التَّنْبَاكِ فَلَا شُبهَةَ فِي كَونِهِ خَفِيًّا فَيَكُونُ هٰذَا الجَهلُ عُذرًا
تناکو پس نیست شبه در بودن آن دلیل پوشیده پس می باشد این جهالت عذر

لِلمُستَحِلِّ فَلَا يَكُونُ كَافِرًا هٰذَا تَمَامُ الكَلَامِ فِي جَوَابِ المَسئَلَةِ
مر حلال داننده را پس نمی باشد کافر این تمام کلام است در جواب مسئله

الأُولَى وَالعِلمُ الحَقِيقِيُّ عِندَ اللهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى المَسئَلَةُ
نخستین و علم حقیقی نزد خداست در حالیکه بابرکت ست و برتر مسئله

الثَّانِيَةُ قَدِ اشتَهَرَ فِي هٰذِهِ البِلَادِ حِيلَةٌ لِجَوَازِ أَخذِ الرِّبٰوا
دوم تحقیق مشهور شده درین شهرها حیله برای جواز گرفتن ربوا

وَهِيَ أَنَّهُ يُعطِي المُقرِضُ لِلمُستَقرِضِ فِي أَوَّلِ الأَمرِ قَرضًا حَسَنًا ثُمَّ
و آن حیله اینست که تحقیق بدهد قرض دهنده مر قرض گیرنده را در اول حال قرض نیک باز

يُعطِي المُستَقرِضُ لِلمُقرِضِ شَيئًا كَالكِتَابِ وَنَحوِهِ عَلَى طَرِيقِ الرِّهَانِ
بدهد قرض گیرنده مر قرض دهنده را چیزی مانند کتاب و مانند آن بطور گروی

فَيَقُولُ المُقرِضُ لِتُعَيِّنَ لِي مُشَاهَرَةً عَلَى مُحَافَظَةِ مَالِكَ المَرهُونِ
پس گوید قرض دهنده مر قرض گیرنده را مقرر کن برای من در ماهها بر نگاه داشتن مال خود گرو داشته شده

الآنَ فَيُعَيِّنُ المُستَقرِضُ مُشَاهَرَةً عَلَى المُحَافَظَةِ بِقَدرِ مَا تَعَارَفَ
اکنون پس مقرر کند قرض گیرنده در ماهه بر نگاه داشتن باندازه آنچه متعارف کردند آنرا

أَهلُ البَلَدِ مِنَ الرِّبٰوا فِي القَرضِ بِإِزَاءِ كُلِّ مِائَةٍ وَيَزعُمُونَ أَنَّ مِثلَ
اهل شهر از ربوا در قرض مقابل هر صد و گمان می کنند که تحقیق مانند

بالعصر والعصر ... نبادلی ... از قرض ... است ... درو ... هم ... می ... بجهت ... درزانی ... با یکدیگر ... الامر ... داد ...

هذا النفع طيبٌ وحلالٌ ويحكمون بالكفر على من منع وأنكر

این نفع پاکیزه است و حلال و حکم می کنند بکفر بر کسیکه منع کند و انکار کرد

هذا الاحتيال فقلتُ لبعضهم إنّ حيلتكم هذه مثل حيلة أصحاب

این حیله را پس گفتم مر بعضی از او شان را که بتحقیق حیله شما این مانند حیله صاحبان

السبت من اليهود لاصطيادهم في اليوم المعهود فأجاب بأنه

شنبه است از یهود برای شکار کردن ایشان در روز مقرر پس جواب داد بانکه

يحتمل أن يكون منعها مخصوصًا بالنسبة إلى تلك الفرقة الرّدية

احتمال دارد اینکه باشد منع آن حیله مخصوص به نسبت سوی آن گروه تباه شده

دون بالنسبة إلى هذه الأمّة المرضيّة **الجواب** هذه

نه به نسبت سوی این امت پسندیده جواب این

الحيلة مردودة بوجوه عديدة وحجج سديدة الأوّل أنّ حفظ

حیله مردود است بوجوه چند و حجتهای مستحکم اول آنکه بتحقیق نگهداشتن

المرهون واجب على المرتهن ومئونة حفظه عليه لا على الراهن

مرهون ضرور است بر مرتهن و بارهای حفظ مرهون بر مرتهن است نه بر راهن

أصلًا حتى أنّه لو شرط للمرتهن شيئًا على الحفظ لا يصحّ فالعجب

هرگز تا آنکه بتحقیق اگر شرط نماید راهن مر مرتهن را چیزی بر نگاهداشتن صحیح نمی شود پس تعجب

كلّ العجب عن العلماء الأمجاد أنّهم كيف أفتوا بصحة هذا العقد

همه تعجب است از علمای بزرگ که بتحقیق او شان چگونه فتوی دادند بصحت این عقد

البيّن الفساد بل لم يكتفوا عليها وحكموا بكفر من منع هذا

ظاهر الفساد بلکه نه اکتفا کردند بران صحت و حکم کردند بکفر کسیکه منع کرد این

الاحتيال كما هو مصرّح في آخر السؤال وكيف لم يدروا أنّه

حیله را چنانکه او مصرح است در آخر سوال و چگونه نه دانستند که بتحقیق

عِنْدَ فَسَادِ الْعَقْدِ لَا يَلْتَحِقُ شَرَائِطُ الْفَضْلِ اِلَّا بِالْعَرْضِ السَّابِقِ

نزد فاسد شدن عقد لاحق نمی شود شرط زیادتی مگر بغرضی سابق

وَيَكُوْنُ وَسِيْلَةً لِجَرِّ الْمَنْفَعَةِ مُتَمَنِّيَةً فِي الزَّمَانِ اللَّاحِقِ فَيَكُوْنُ

و می باشد وسیله برکشیدن نفع از ان مقصود زمانه لاحق پس باشد

رِبٰوا ظَاهِرًا وَالْحُكْمُ بِاِبَاحَتِهِ كَمَا تَرٰى وَالرِّوَايَاتُ الدَّالَّةُ عَلٰى مَا

ربوا ظاهر و حکم بمباح کردن او چنانکه می بینی و روایتهای دلالت کننده بر انچه

ادَّعَيْنَا كَثِيْرَةٌ مَضْبُوْطَةٌ فِي الْكُتُبِ الْمُعْتَبَرَةِ الشَّهِيْرَةِ وَلْنَذْكُرْ

دعوی کردیم بسیار اند ضبط کرده شده در کتابهای معتبر مشهور و باید که ذکر کنیم

هٰهُنَا شَيْئًا مِنْهَا فِي الْفَتَاوَى الْعَالَمْكِيْرِيَّةِ فِي اَوَاخِرِ الْبَابِ الرَّابِعِ

اینجا اندکے از ان روایتها در فتاوی عالمگیریه ست در اواخر باب چهارم

مِنْ كِتَابِ الرَّهْنِ نَقْلًا عَنْ شَرْحِ الطَّحَاوِيْ حِفْظُ الْمَرْهُوْنِ

از کتاب رهن در حالی که نقل ست از شرح طحاوی نگاهداشتن مرهون

عَلَى الْمُرْتَهِنِ حَتّٰى اَنَّ الرَّاهِنَ لَوْ شَرَطَ لِلْمُرْتَهِنِ شَيْئًا عَلَى الْحِفْظِ

بر مرتهن ست تا آنکه بتحقیق گرو دارنده اگر شرط کند برای گروگیرنده چیزی را بر نگهداشتن

لَا يَصِحُّ وَلَا يَسْتَحِقُّ وَفِي الْقُرْاٰنِ خُوَانِيَّةٌ نَقْلًا عَنِ السِّرَاجِيَّةِ

صحیح نباشد شرط و سزاوار نمی شود مرتهن آنرا و در قرآن خوانیه ست در حالی که نقل ست از سراجیه

وَالْخُلَاصَةِ اِذَا اسْتَاجَرَ الرَّاهِنُ الْمُرْتَهِنَ لِحِفْظِ الرَّهْنِ لَمْ

و خلاصه وقتیکه اجاره گیرد راهن از مرتهن برای حفاظت گرو جایز

يَجُزْ وَفِي مُخْتَصَرِ الْوِقَايَةِ وَعَلَيْهِ مُؤَنُ حِفْظِهِ وَفِي شَرْحِ الْوِقَايَةِ

نباشد و در مختصر وقایه ست و بر مرتهن ست مشقتهای حفظ آن و در شرح وقایه ست

وَلَهُ حِفْظُهُ بِنَفْسِهِ وَعِيَالِهِ وَعَلَيْهِ مُؤَنُ حِفْظِهِ وَرَدِّهِ اِلٰى

و مرتهن راست که نگاهداشتن مرهون بذات خود و عیال خود و بر مرتهن ست مشقتهای حفظ مرهون و رد کردن

يده او رده جزء منه كأجرة بيت حفظه او حافظه وفي الهداية

دست راهن یا رد کردن پاره از ان مرهون مانند مزد خانه حفظ مرهون یا حافظ او و در هدایه ست

واجرة البيت الذي يحفظ فيه الرهن على المرتهن مثل اجرة

و مزد خانه که نگاهداشته می شود دران خانه گرو بر مرتهن ست مانند مزد

الحافظ لان الامساك حق له والحفظ واجب عليه فيكون بدله

نگهبان چه بتحقیق نگهداشتن حق ست مر مرتهن را و حفاظت واجب ست بروی پس می باشد عوض حفظ

عليه انتهى مختصرا وفي الكافي وما رجع الى حفظه فهو على المرتهن

هم بر مرتهن آخر شد بالاختصار و در کافی ست وانچه رجوع کند بسوی حفظ مرهون پس آن بر مرتهن ست

وذلك مثل اجر الحافظ لان الحفظ واجب عليه والامساك

و آن مانند مزد نگاهبان چه بتحقیق نگهداشتن واجب ست بر مرتهن و نگهداشتن

حق له فيكون بدله عليه وفي الفتاوى الولوالجية كل ما كان

حق ست مر او را پس می باشد عوض حفظ بر مرتهن و در فتاوی ولوالجی ست هر انچه باشد

لحفظه او لرده الى يد الراهن مؤنته فهي على المرتهن نحو اجرة

برای حفظ مرهون یا برای رد کردن آن بسوی دست راهن مشقت پس آن مشقت بر مرتهن ست مانند مزد

الحافظ واجرة المسكن الذي يحفظ الراهن فيه الثاني انه

نگاهبان و مزد خانه که نگاه می دارد گرو دهنده دران خانه دوم آنکه بتحقیق

قال صاحب الاشباه والنظائر في اوائل النوع الاول القاعدة

گفت صاحب اشباه و نظائر در ابتدای نوع اول قاعده

الثانية الامور بمقاصدها اي نياتها كما يدل عليه التفريعات

دوم عملها متعلق اند بمقصد ها یعنی نیتها چنانکه دلالت میکند بران تفریعهای

التي فرعها على هذه القاعدة منها ما ذكرنا نقلا عن فتاوى

که تفریع کرده است برین قاعده بعضی ازان تفریعات انچه ذکر کرده ایم جایکه نقل ست از فتاوی

قاضي خان ان بيع العصير ممن يتخذه خمرا ان قصد به التجارة

قاضی خان تحقیق فروختن شیرهٔ انگور از کسیکه می گیرد آنرا شراب اگر اراده کرد بوی سوداگری را

فلا يحرم وان قصد به التخمير حرم انتهى فبناء على هذه القاعدة

پس حرام نمی شود و اگر اراده کرد شراب ساختن را حرام شود آخر شد پس بنا برین قاعده

نقول تعيين المشاهرة بعد القرض بقدر ما تعارف اهل البلد

می گوئیم که مقرر کردن در ماهه بعد قرض باندازهٔ آنچه شناخته اند آنرا اهل شهر

من الربوا في القرض بازاء كل مائة وكون المرهون مما ليس في

از ربوا در قرض مقابل هر صد و بودن گرو از آنچه نیست در

حفظه مؤنة اصلا مثل الكتاب كما وقع في السؤال او كانت له

نگاهداشتن وی بار هرگز مانند کتاب چنانکه واقع شده در سوال یا باشد مر او را

مؤنة فتعيينها لا بمقدار مؤنة الحفظ بل بقدر ما تعارف اهل

بار پس تعیین کردن آن نه موافق بار حفظ بلکه بقدر آنچه شناخته اند آنرا اهل

البلد في ربوا القرض برهان باهر عند كل ماهر على ان المقصود بها

شهر در ربو قرض دلیلی ست روشن نزد هر دانا اینکه مقصود اینجا

تعيين المنفعة على القرض وان ذكر في الظاهر بلفظ اخذ الاجرة على

مقرر کردن نفع ست بر قرض اگرچه ذکر کرده شده است در ظاهر بلفظ گرفتن مزد بر

حفظ المرهون فيكون ربوا معنا ويكون اخذه للمرتهن حراما

نگهداشتن گرو پس می باشد ربوا معنوی و می باشد گرفتنش برای مرتهن حرام

وسحتا الثالث ثالثا وان سلمنا ليس ههنا حقيقة الربوا لكن لا

و حرام سوم آنکه بتحقیق اگرچه تسلیم کردیم که نیست اینجا حقیقت ربوا لیکن نیست

شبهة في شبهته وهي ايضا حرام منهي عنها كاصل الربوا

شبهه در شبهه ربوا و آن شبهه نیز حرام ست منع کرده شده است ازان مانند اصل ربوا

كما هو مصرح في جميع كتب الفقه الرابع ان الاحتيال لجر النفع

چنانکه او تصریح کرده شده است در همه کتب فقه چهارم آنکه بتحقیق حیله گرفتن برای کشیدن نفع

بالقرض واقتطاع مال مسلم بحيث لا يشترط الفضل في الظاهر على

بقرض و قطع کردن مال مسلمان بطوری که شرط کرده نشود زیادتی در ظاهر بر

القرض لكن يجعل العقد بان يضطر المستقرض في اعطاء الفضل

قرض لیکن گردانیده شود عقد باینکه بیقرار شود قرض گیرنده در دادن زیادتی

للمقرض ويكون لازما عليه ايضا منهي عنه ولذا منعوا بيع

مر قرض دهنده او باشد زیادتی لازم بر مستقرض نیز منع کرده شده است ازان و برای همان منع کردند بیع

العينة الذي هو حيلة قوية لجلب المنفعة بالقرض ولا

عینه را آنکه او حیله ایست قوی برای کشیدن نفع بسبب قرض و رد

يرده ظواهر القواعد الفقهية بخلاف الحيلة التي اخترعوها

نمی کند آنرا ظواهر قاعدهای فقه بخلاف حیله که ایجاد کردند آنرا

فانها مردودة بالروايات الظاهرة والقواعد المتعارفة فهم

پس البته آن حیله مردود است بروایتهای ظاهر و قواعد مشهور پس اوشان

اذا منعوا بيع العينة فهم لهذه الحيلة السخيفة امنع والروايات

وقتیکه منع کردند بیع عینه را پس اوشان برای این حیله سست مانع تراند و روایتهای

الدالة على كون بيع العينة منهيا عنه كثيرة منها ما ذكر في

دلالت کننده بر بودن بیع عینه منع کرده شده ازان بسیار اند بعضی ازانها آنچه ذکر کرده شده در

الكافي في باب الكفالة وتفسير المسئلة ان المكفول عنه

کافی در باب کفالة و تفسیر مسئله آنست که بتحقیق مکفول عنه

امر الكفيل ببيع العينة هو مكروه لما فيه من الاعراض عن

حکم کرد ضامن را به بیع عینه آن بیع مکروه است بنا برانچه درین بیع روگردانی کردن است از

عینه بالکسر وام که در ان وام دهنده را نفعی باشد و بهای چیزی یقال اعتان الرجل اذا اشتری الشیء بنسیئة کذا فی منتهی الارب والصحاح وفی خلاصة الحواشی شرح الهدایة نقلا عن المغرب العینة بفتح العین وسکون الیاء المثناة التحتانیة والنون بعدها المعجمة النسیئة ۱۲ منه

یعنی کفیل ضامن تنی کرده شود از ضرر ۱۲

یعنی بیع عینه ست مختار امام محمد رح فانه قال هذا البیع فی قلبی کامثال الجبال ای این بیع در دل من مانند مثال کوهها یعنی درین بیع شبهه است بمنزله کوهها ۱۲

مَبَرَّةِ الْاِقْرَاضِ وَقِيْلَ اِيَّاكَ وَالْعِيْنَةَ فَاِنَّهَا لَعِيْنَةٌ وَهُوَ مُخْتَرَعُ

نیکوئی • قرض دادن وگفته شده پرهیز کن از عینه پس بتحقیق آن ملعونست وآن بیع اختراع کرده

اَكَلَةِ الرِّبٰوا وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِذَا تَبَايَعْتُمْ بِالْعِيْنَةِ وَاتَّبَعْتُمْ

خورندگان ربوا است وفرمود علیه السلام چون با هم معامله بیع کنید به بیع عینه • پیروی کنید

اَذْنَابَ الْبَقَرِ ذَلَلْتُمْ وَظَهَرَ عَلَيْكُمْ عَدُوُّكُمْ وَالْمُرَادُ بِالْعِيْنَةِ اَنْ يَاْتِيَ

دمهای گاو را خوار شوید وظاهر شود بر شما دشمن شما ومراد بعینه آنکه بیاید

الْمُحْتَاجُ اِلٰى اَحَدٍ يَسْتَقْرِضُ مِنْهُ عَشَرَةَ دَرَاهِمَ فَلَا يَرْغَبُ الْمُقْرِضُ

محتاج بسوی کسے درحالیکه قرض می طلبد محتاج ازان کس ده درهم را پس خواهش نمی کند قرض دهنده

فِي الْاِقْرَاضِ طَمَعًا فِيْ اِصَابَةِ الْفَضْلِ الَّذِيْ لَا يَنَالُهُ بِالْقَرْضِ فَيَقُوْلُ

در قرض دادن بجهت طمع کردن دریافتن زیادتے که نمی یابد آنرا بقرض پس می گوید

لَنَا اَبِيْعُكَ هٰذَا الثَّوْبَ وَقِيْمَتُهُ عَشَرَةٌ بِاثْنَيْ عَشَرَ اِلٰى اَجَلٍ لِتَبِيْعَهُ

مستقرض را که می فروشم بدست تو این جامه را وقیمت آن ده درهم ست به دوازده درهم بسوی مدت تا بفروشی آنرا

فِي السُّوْقِ بِعَشَرَةٍ فَيَحْصُلُ لَهُ رِبْحُ دِرْهَمَيْنِ وَمِنْهَا مَا ذُكِرَ فِي

در بازار به ده پس حاصل شود مر مقرض را فائده دو درهم وبعضی ازانها آنچه مذکورست در

الْفَتَاوَى الْعَالَمْكِيْرِيَّةِ اِخْتَلَفَ الْمَشَائِخُ فِيْ تَفْسِيْرِ الْعِيْنَةِ الَّتِيْ

فتاوے عالمگیرے اختلاف کردند مشائخ در تفسیر عینه آنکه

وَرَدَ النَّهْيُ عَنْهَا فَذَكَرَ وَجْهَيْنِ اَحَدُهُمَا مَا مَرَّ وَالثَّانِيْ يُقَارِبُهُ

وارد شد منع ازان پس ذکر کرد دو وجه را یکے ازان هر دو آنچه گذشت ودوم قریب است

الْخَامِسُ اَنَّ الْمَنَافِعَ الَّتِيْ تَحْصُلُ لِلْمُقْرِضِ لِاَجْلِ الْقَرْضِ مِنَ الْمُسْتَقْرِضِ

پنجم اینکه تحقیق نفعهائی که حاصل می شود قرض دهنده را بجهت قرض از قرض گیرنده

الَّذِيْ لَا يَكُوْنُ قَرِيْبَهُ وَلَا صَدِيْقَهُ وَلَا يَكُوْنُ الْمُسْتَقْرِضُ مَعْرُوْفًا

که نباشد قریب مقرض ونه یار او ونه باشد قرض دهنده مشهور

بِالجُودِ وَالسَّخَاءِ لَا تَحِلُّ لِلْمُقْرِضِ وَتَكُونُ خَبِيثَةً وَإِنْ لَمْ يُشْتَرَطْ
به جود و سخاوت حلال نمی شود مر مقرض را و می باشد پلید اگرچه مشروط نباشد
وَقْتَ الْقَرْضِ وَكَوْنُ أُجْرَةِ حِفْظِ الرُّهُونِ مَنْفَعَةً لِأَجْلِ الْقَرْضِ
وقت قرض و بودن مزد نگاہداشتن گرو نفع بجہت قرض
ظَاهِرٌ لَا سُتْرَةَ فِيهِ فِي الْفَتَاوَى الْعَالَمْكِيرِيَّةِ نَقْلًا عَنِ الْمُحِيطِ
ظاہر است نیست پوشیدگی در ان در فتاوی عالمگیری است در حالیکه نقل است از محیط
إِذَا كَانَ الْمُسْتَقْرِضُ لَا يَدْعُو الْمُقْرِضَ أَوْ كَانَ يَدْعُوهُ قَبْلَهُ فِي
چون باشد قرض گیرنده که دعوت نمی کرد مقرض را یا بود مستقرض که دعوت می کرد مقرض را پیش از
كُلِّ عِشْرِينَ يَوْمًا وَبَعْدَ الْإِقْرَاضِ جَعَلَ يَدْعُوهُ فِي كُلِّ عَشَرَةِ أَيَّامٍ
هر بست روز یک روز و بعد قرض دادن شروع کرد که دعوت می کند آنرا در هر ده روز
أَوْ زَادَ فِي الْمُبَاحَاتِ فَإِنَّهُ لَا يَحِلُّ وَيَكُونُ خَبِيثًا السَّادِسُ أَنَّ
یا زیاده کرد در مباحها پس بتحقیق حلال نمی شود و می باشد پلید ششم اینکه بتحقیق
جَوَازَ الْحِيَلِ مَشْرُوطٌ بِمَا إِذَا لَمْ يُؤَدِّ إِلَى الضَّرَرِ بِأَحَدٍ كَمَا هُوَ مُصَرَّحٌ
جائز شدن حیله مشروط است بآنچه وقتیکه نرساند بسوے ضرر بکسی چنانکه آن مصرح
فِي أَوَائِلِ الْفَنِّ الْخَامِسِ مِنَ الْأَشْبَاهِ وَالنَّظَائِرِ وَبِهٰذِهِ الْحِيلَةِ يَأْخُذُ
در شروع فن پنجم از اشباه و نظائر و باین حیله مے گیرد
الْمُرْتَهِنُ مَالَ مُسْلِمٍ مُحْتَاجٍ بِوَجْهٍ لَا يُجَوِّزُهُ الشَّرْعُ فَفِيهَا ضَرَرٌ ظَاهِرٌ
مرتہن مال مسلمان محتاج را بوجہی که جائز نمی دارد آنرا شرع پس درین حیله ضرر است ظاہر
بِالْمُسْتَقْرِضِ وَالضَّرَرُ يُزَالُ كَمَا صَرَّحَ بِهِ صَاحِبُ الْأَشْبَاهِ وَالنَّظَائِرِ
به قرض گیرنده و ضرر دور کرده می شود چنانکه تصریح کرده است بوی صاحب اشباه و نظائر
فِي النَّوْعِ الْأَوَّلِ فِي الْقَاعِدَةِ الْخَامِسَةِ فَيَكُونُ هٰذِهِ الْحِيلَةُ
در نوع اول در قاعده پنجم پس می باشد این حیله

وَلِجِبَةِ الدَّفْعِ لِاحْتِيَالِهِ لِاقْتِنَاصِ النَّفْعِ السَّابِعُ سَلَّمْنَا أَنَّ هٰذِهِ

واجب الدفع بجهت حیله گرفتن او برای حاصل کردن نفع هفتم آنکه تسلیم کردیم که تحقیق این

الْحِيلَةَ تُجَوِّزُ أَخْذَ الْفَضْلِ لٰكِنَّ مَا نَقَلْنَاهُ مِنَ الْأَدِلَّةِ الْوَاضِحَةِ

حیله تجویز میکند گرفتن زیادتی را لیکن آنچه نقل کردیم از دلیلهای روشن

الْقَوِيَّةِ تُحَرِّمُهُ وَمِنَ الْقَوَاعِدِ الْمُقَرَّرَةِ الْمَشْهُورَةِ الْمَذْكُورَةِ فِي

مستحکم حرام میکند آنرا از جمله قواعد مقرر مشهور مذکور در

كُتُبِ الْفِقْهِ وَالْأُصُولِ أَنَّهُ إِذَا اجْتَمَعَ الدَّلِيلُ الْمُبِيحُ وَالْمُحَرِّمُ قُدِّمَ

کتابهای فقه و اصول است که بتحقیق چون جمع شود دلیل اباحت کننده و حرام کننده مقدم کرده

الْمُحَرِّمُ عَلَيْهِ الثَّامِنُ أَنَّ الْمُرْتَهِنَ لَمَّا أَخَذَ الْمُشَاهَرَةَ عَلَى حِفْظِ الرَّهْنِ

محرم بر مبیح هشتم آنکه بتحقیق مرتهن هرگاه که گرفت درماهه را بر نگاهداشتن گرو

الَّذِي لَيْسَ فِي حِفْظِهِ مُؤْنَةٌ أَصْلًا كَمَا وَقَعَ فِي السُّؤَالِ فَقَدِ انْتَفَعَ بِهِ

آنکه نیست در حفاظت او بار هرگز چنانکه واقع شده در سوال پس بتحقیق نفع گرفت بوی

وَالْانْتِفَاعُ بِهِ بِوَجْهٍ مِنَ الْوُجُوهِ لَا يَجُوزُ فِي الْفَتَاوَى النَّاطِقِيِّ وَ

و نفع گرفتن بوی بوجهی از وجوه جائز نیست در فتاوی ناطقی است و

غَيْرِهَا الرَّهْنُ لَا يُبَاعُ وَلَا يُؤَاجَرُ وَلَا يُعَارُ وَلَا يُسْتَعْمَلُ وَلَا يُنْتَفَعُ

جز آن گرو فروخته نمی شود و اجاره داده نمیشود و عاریت داده نمیشود و استعمال کرده نمیشود و نه نفع گرفته شود

بِهِ بِوَجْهٍ مِنَ الْوُجُوهِ وَلْيُعْلَمْ أَنَّا بَيَّنَّا الْكَلَامَ فِي رَدِّ هٰذِهِ الْحِيلَةِ

بوی بوجهی از وجوه و باید که دانسته شود که تحقیق بیان کردیم سخن را در رد کردن این حیله

عَلَى كَوْنِ مَالِ الْمُسْتَقْرِضِ عِنْدَ الْمُقْرِضِ عَلَى طَرِيقِ الرَّهْنِ وَأَعْرَضْنَا

بر بودن مال مستقرض نزد مقرض بر طور گرو و روگردانی کردیم

عَنْ كَوْنِهِ عِنْدَهُ عَلَى سَبِيلِ الْوَدِيعَةِ مَعَ كَوْنِهَا مُحْتَمَلَةً وَأَخْذُ

از بودن آن مال نزد مقرض بر طور امانت باوجود بودن امانت محتمل و گرفتن

الاجرة عليها جائزة بوجهين الاول ان كون المال عند المقرض

مزد برامانت جائز ست بدو وجه اول آنکه بتحقیق بودن مال نزد قرض دهنده

على طريق الرهن مصرح في الاستفتاء والثاني ان الوجوه المذكورة

بر طور گرو مصرح ست در استفتاء و دوم آنکه بتحقیق وجوه مذکور

ماخلا الاول والآخر منتهضة على بطلانها على تقدير الايداع

سوای وجه اول و آخر قائم اند بر بطلان حیله بر تقدیر امانت داشتن

ايضا كما لا يخفى على الناظرين وما كتبتم من مناظرتكم بعضهم

نیز چنانکه پوشیده نیست بر بینندگان وانچه نوشتید از مناظرهٔ شما ببعض اوشان

والزامكم عليه بان هذه الحيلة في حل الربوا كحيلة اليهود

والزام شما بروی بدینکه بتحقیق این حیله در حلت ربوا مانند حیله یهود

للطرود للاصطياد في اليوم المعهود واضطراده في الجواب الى

مردود ست برای شکار کردن در روز معین و مضطر شدن وی در جواب بسوی

ادعاء تخصيص حرمة الحيلة بالنسبة اليهم دون هذه الامة

دعوی کردن تخصیص حرمت حیله به نسبت بسوی یهود نه این امت

المرحومة فهذا الالزام نور من انوار مشكوة النبوة طلع على

مرحوم پس این الزام نور ست از نورهای مشکوة نبوت طلوع شده بر

قلبكم لاجل وثاقة علاقة النبوة ولكم فيه اسوة حسنة

دل شما بجهت استواری علاقه نبوت و مر شمارا درین الزام پیروی نیک ست

بمن تشرف منصب احتساب سيدنا وامامنا عمر بن الخطاب

بکسی که مشرف شد عهدهٔ احتساب سردار ما و امام ما عمر بن خطاب رضی را

لما روينا في صحيح البخاري عن طاوس انه سمع ابن عباس رضي

بنابرانچه روایت کرده شدیم در صحیح بخاری از طاوس بتحقیق شنید طاوس ابن عباس رضی

اللهُ عنهما يقول بلغ عمر بن الخطاب أنّ فلاناً باع خمراً فقال
الله عنهما که میگفت ابن عباس سید عمر بن خطاب را که تحقیق فلان فروخت شراب را پس گفت
قاتل الله فلاناً ألم يعلم أنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم
لعنت کند خدا فلان را آیا نه دانست که تحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
قال قاتل الله اليهود حرّمت عليهم الشحوم فجملوها فباعوها
فرمود لعنت کند خدا یهود را حرام کرده شد بر ایشان شحم ها پس بر داشتند آنها را پس فروختند آنها را
انتهى فافهموا واقبلوا هذه البشارة فانّ العاقل تكفيه الاشارة
آخر شد پس بفهمید و قبول کنید این مژده را پس تحقیق دانا کفایت می کند او را اشاره

هٰذه صورة خطّ الامام الاجلّ
این صورت خط امام ست بزرگ تر

الاكمل مولٰنا عبد العزيز قدّس سرّه
کامل تر مولانا عبد العزیز قدس سره

قد وقفنا على هٰذا التحرير الانيق والتقرير الرشيق فوجدناه
تحقیق آگاه شدیم بر این تحریر عجیب و تقریر خوب پس یافتیم آنرا
صحيح المباني مستحكم المعاني موافقاً للروايات مطابقاً للدرايات
درست الفاظ استوار معانی موافق سند روایتها را و مطابق مر درایتها را
ولقد سعى صاحبه سلّمه الله وجزاه خيراً كلّ مسعى ممكن في
و هر آینه تحقیق کوشش کرد صاحب آن تحریر سلامت دارد او را خدا و پاداش دهد او را نیک هر کوشش ممکن در

جَوابُ هاتَینِ المَسْئَلَتَینِ جَعَلَ اللّٰهُ قُرَّۃَ العَینَینِ فِی الدَّارَینِ

جواب این دو مسئله بگرداند او را خدا خنک چشم در هر دو سرا

وَهُوَ مالِكُ النَّشأتَینِ

و او خدا مالک هر دو پیدایش است یعنی دنیا و آخره

هٰذِهٖ صُورَۃُ خَطِّ الاِمامِ المُکَرَّمِ المُعَظَّمِ

این صورت خط امام است مکرم معظم

مَولٰنا شاہ رَفیعِ الدِّینِ قُدِّسَ سِرُّہٗ

مولانا شاہ رفیع الدین قدس سرہ

اِطَّلَعتُ عَلیٰ هٰذَا المَرقُومِ بِجَمیعِ مافیهِ فَاستَحسَنتُ غایَۃَ الاِستِحسانِ

خبردار شدم برین نوشته همه آنچه دران ست پس نیکو شمردم نهایت استحسان

ما نَثَرَ بانیهِ مِن جَواهِرِ الاَلیهِ فی مَبانیهِ وَمَعانیهِ وَشَکَرتُ

آنچه پراگنده کرد بنا کننده او از جواهر مرواریدهای او در الفاظ او و معانی او و شکر کردم

اللّٰهَ سُبحانَهٗ عَلیٰ حُسنِ تَوفیقِهٖ لِهٰذَا الوَلَدِ فی تَوَخّی مَقاصِدِهٖ

خدای سبحانه را بر خوبی توفیق او برای این فرزند در تمام گرفتن مقاصد او

وَمَجاریهِ وَسَألتُهٗ اَن یَهَبَ لَهٗ مِن خَزائِنِ فَیضِهٖ فَوقَ اَمانیهِ

و مجاری او و سوال کردم خدا را آنکه به بخشد خدا مر او را از خزینه‌های فیض خود بالای امیدهای او

سؤال خوردن افیون وجمله سمیات چه حکم دارد ودرصورت اثبات حرمت آن کسیکه آنرا حلال
دانسته بخورد چه حکم دارد. **جواب** چهار چیز ست که در نباتات خوردن آن حرام ست اول سمیات
وخوردن آن آنگاه حرام میشود که بقدر مضرت خورده وچون از حکم سمیت برآید وباصلاح آراسته
شود ووزن قلیل باشد خوردن آن حرام نخواهد بود دوم مسکرات وآن چیزها هستند که عقل
را زائل میکنند وحس وشهوت وغضب را که تابع حس اند برهم میکنند پچنیزها حرام مطلق اند پیش
حنیفه سوای خمر دیگر مسکرات هم موافق بعضی روایات صحیحه قلیل وکثیر حرام ست وپیش بعضی آنچه
سوای خمر ست اگر بحد اسکار رسد حرام ست وکمتر از آن حرام نیست قسم سوم مفترات ست
که دفعة انسان را بی حس وبی اختیار میسازد ومرده وار می افتد مانند جرس وبعضی اقسام
بنگ کوکنار ونی این هم حرام ست چهارم مخدرات واو آنست که حس وشهوت وغضب را که تابع
حس اند مخدر میسازد وبادنی تنبیه متنبه نمیگردد وجواب موافق عقل درست نمیدهد وعقل را از
میسازد واین مکروه ست افیون از قبیل مخدرات ست مگر قباحت اینست که چون عادت
افیون قلیل شود نفع نمی بخشد پس باعث میشود بر زیادتی وزیادتی او آدم را از مصالح دین ودنیا معطل
میگرداند ونشای قباحتهای بسیار میگردد وخوردن مسکرات از محرمات ست بدو سبب
یکی بقای شهوت وغضب ست بدون عقل که سبب جمیع مفاسد میگردد دوم غافل شدن از عبادات
كَمَا وَرَدَ اِنَّمَا يُرِيْدُ الشَّيْطَانُ اَنْ يُّوْقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي
چنانکه وارد شده جز این نیست که میخواهد شیطان که بیندازد درمیان شما دشمنی وناخوشی بسبب
الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ وَعَنِ الصَّلٰوةِ
شراب وقمار وباز دارد شمارا از یاد خدا واز نماز
ودر مخدرات خلل اول مفقود ست وخلل ثانی موجود وچون آنرا از کبائر هست ثانی از صغائر خواهد بود

والله اعلم

تمت

مسئلۃ قال فی الجوهرۃ لا یجوز اکل البنج والحشیش والافیون وذلک

گفت در جوهره جائز نمی شود خوردن بنگ وبرگ بنگ و افیون و آن

کلہ حرام لانہ یفسد العقل حتی یصیر الرجل فیہ ذا خلاعۃ وفساد

همه او حرام ست چه تحقیق هر یک از و تباه میکند عقل را تا آنکه میگردد مرد در فساد عقل صاحب فرات و فساد

ویصد عن ذکر اللہ وعن الصلوۃ لکن تحریم ذلک دون تحریم

و باز میدارد از یاد خدا و از نماز لیکن حرمت آن کم ست از حرمت

الخمر فان اکل شیئا من ذلک لا حد علیہ وان سکر منہ کما اذا شرب

شراب پس اگر بخورد چیزی را از ان نیست حد بروی اگرچه مست شود از وی چنانکه چشیده بنوشد

بولا او اکل الغائط فانہ حرام ولا حد علیہ فی ذلک بل یعزر

پیشاب را یا بخورد براز را پس تحقیق او حرام ست و نیست حد بروی دران بلکه تعزیر داده شود

بما دون الحد قلت فی شرح النظم الوهبانی یحرم اکل الحشیش

بانچه کم از حد ست گویم در شرح نظم وهبانی ست حرام می شود خوردن حشیش

وهو ورق القنب وقد اتفق مشائخنا ومشائخ الشافعی علی

و او برگ بنگ ست و بتحقیق اتفاق کردند مشائخ ما و مشائخ شافعی بر

تحریم تناولہ وافتوا باحراقہ مع خطر قیمتہ وامروا بتادیب بائعہ

حرام کردن خوردنش و فتوی دادند بسوزانیدن او با گرانی قیمت او و حکم کردند به ادب دادن فروشنده او

والتشدید علی اکلہ فالان فتوی المذهبین علی تحریمہ مع الغفار

و سخت کردن بر خورنده اش پس اکنون فتوی هر دو مذهب بر حرام کردن او ست

تتمۃ

حکم الافیون انہ یحرم اما لانہ سم یضر ضررا بینا بالبدن کما هو

حکم افیون آنست که بتحقیق او حرام می شود یا برای اینکه بتحقیق او زهر ست ضرر میرساند ضرر ظاهر به بدن چنانکه او

خلاعة ما لا کف ... فرزند ... الحنفی ... شرب الافیون حرام لانه نوع من السم وکذا فی جلد الخانیر کذا فی جیب المفتی

مَشْرُوحٌ فِي الطِّبِّ وَاَمَّا اِنَّهُ مُفْتِرٌ وَمُخَدِّرٌ فَرَوَى اَحْمَدُ فِي مُسْنَدِهِ وَ
مشروح ست در طب وبا آنکه سست کننده است وسست کننده روایت کرد امام احمد در مسند خود و

اَبُو دَاوُدَ فِي سُنَنِهِ عَنْ اُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ نَهَى رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ
ابو داؤد در سنن خود از ام سلمہ رضی اللہ عنہا کہ منع فرمود رسول خدا صلے اللہ

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ كُلِّ مُسْكِرٍ وَمُفْتِرٍ قَالَ الْقَسْطَلَانِيُّ فِي الْمَوَاهِبِ قَالَ
علیہ وسلم از ہر مست کنندہ وسست کنندہ گفت قسطلانی در مواہب کہ گفتند

الْعُلَمَاءُ الْمُفْتِرُ كُلُّ مَا يُوْرِثُ الْفُتُوْرَ وَالْخَدَرَ فِي الْاَطْرَافِ وَهٰذَا الْحَدِيْثُ
علما مفتر ہر چیزیکہ پیدا کند سستی را وسستی را در طرفہا **ف** واین حدیث

اَدَلُّ دَلِيْلٍ عَلٰى تَحْرِيْمِ الْحَشِيْشِ وَغَيْرِهَا مِنَ الْمُخَدِّرَاتِ فَاِنَّهَا اِنْ لَمْ
دلیل تر دلیل ست بر حرام بودن گیاه **ف۲** وجز آن از سست کنندہ ہا پس بہ تحقیق آنہا اگر

تَكُنْ مُسْكِرَةً كَانَتْ مُفْتِرَةً مُخَدِّرَةً وَلِذٰلِكَ يَكْثُرُ النَّوْمُ مِنْ مُتَعَاطِيْهَا
نیستند مست کنندہ بستند سست کنندہ سست کنندہ و برای ہمین بیشتر مے شود خواب از خورندہ آن

وَيَثْقُلُ رُؤُسُهُمْ بِوَاسِطَةِ تَبْخِيْرِهَا فِي الدِّمَاغِ وَاخْتُلِفَ هَلْ يَحْرُمُ
وگران مے شود سرہای ایشان بواسطۂ بخار کردن وی در دماغ و اختلاف کردہ شد کہ آیا حرام شود

تَعَاطِي الْيَسِيْرِ الَّذِيْ لَا يُفْتِرُ وَلَا يُخَدِّرُ قَالَ النَّوَوِيُّ فِي شَرْحِ الْمُهَذَّبِ
خوردن اندکی کہ سست کند وسست کند گفت امام نووی در شرح مہذب

اِنَّهُ لَا يَحْرُمُ اَكْلُ الْقَلِيْلِ بِخِلَافِ الْخَمْرِ وَالْفَرْقُ اَنَّ الْحَشِيْشَ طَاهِرٌ
کہ بتحقیق حرام نمی شود خوردن اندک بہ خلاف شراب و فرق **ف۳** آنست کہ البتہ حشیش پاک ست

وَالْخَمْرُ نَجِسٌ فَلَا يَجُوْزُ شُرْبُ قَلِيْلِهِ لِلنَّجَاسَةِ وَتَعَقَّبَهُ الزَّرْكَشِيُّ
وشراب پلید ست پس جائز نمی شود نوشیدن اندک او بسبب پلیدی وردکردہ آن را زرکشی

بِاَنَّهُ صَحَّ فِي الْحَدِيْثِ مَا اَسْكَرَ كَثِيْرُهُ فَقَلِيْلُهُ حَرَامٌ وَاَمَّا قَوْلُ النَّوَوِيِّ
بآنکہ بہ تحقیق صحیح شد در حدیث کہ آنچہ مست کند بسیاری پس اندکش حرام ست واما قول امام نووی کہ

إنها طاهرة وليست بنجسة فقطع به ابن دقيق العيد وحكى
که البته او پاک ست و نیست پلید پس یقین کرد بوی ابن دقیق العید و حکایت کرد
الإجماع عليه وقال والافيون وهو لبن الخشخاش أقوى
اتفاق را بروے و گفت و افیون در حالیکه او شیر خشخاش ست قوی ترست
فعلا من الحشيش وكذلك جوز الطيب مع أنه طاهر
از روی تاثیر از حشیش و همچنان جایفل با وجودیکه به تحقیق او پاک ست
انتهى وبالجملة لما كان عده حراما للتخدير والتفتير
آخر شد و حاصل آنکه هرگاه بود شمار کردن افیون حرام با برای سست کردن و سست کردن
أو السمية فلا ريب أن القليل منه الذي لا يفعل هذه
یا بجهت زهر پس غالب تر آنکه به تحقیق اندک از افیون آنکه نمی کند این
الأفعال لا يكون حراما والله أعلم
فعلها را سست باشد حرام و خدا دانا تر است

تمت

بسم الله الرحمن الرحيم

حامدا و مصلیا در پرده مباد که در حل و حرمت حقه بسیار شور و شغب واقع شده و هر یک از جادهٔ اعتدال منحرف گشته راه افراط و تفریط پیمود لهذا برای احقاق حق و ابطال باطل سطری چند تحریر مینمائیم پس باید دانست که حق آنست که کشیدن حقه مکروه تحریمی ست و همانست مختار علمای ماوراء النهر و حضرت افضل المحدثین مولانا شاه عبد العزیز قدس سره العزیز و اکمل المتاخرین ملا اسعد رومی حنفی رحمه الله تعالی کتاب درب مجالس الابرار ابواب انصاف و اکرد تفصیل این اجمال آنکه بروایت ابوهریره رضی الله عنه ثابت شده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه هذا الحدیث من حسان المصابیح رواه ابوهریرة رضی الله عنه فمعناه ان اسلام الرجل لا یکون کاملا و حسنا الا اذا ترک من الاقوال والافعال ما لا ینفعه اصلا لا فی الدنیا ولا فی الآخرة یعنی اسلام مرد کامل

تحریر کرده مولانا شاه عبد العزیز رح

وجوب نمی‌شود مگر فتنه‌گر که بگذارند و از اقوال و افعال آنچه که سود نمیکند او را هرگز نه در دنیا و نه در آخرت و شبهه نیست
در اینکه کشیدن حقه از جمله افعال لایعنی است و ظهورش در ابتدای قرن یازدهم شده و عامه مردان
از مردان و زنان دران گرفتار اند و تضییع اوقات مینمایند المرام سخن محقق و اجب الاتباع آنست که هر فعل اختیاری
که از مکلف صادر شود و خالی باشد از فائده دینی و اخروی داخل است میان عبث و لعب و لهو و فرق میان
این هر سه آنست که عبث عبارت است از فعلیکه خالی باشد از لذت و فائده و لعب از فعلیکه دران لذت باشد
نه فائده و لهو مانند لعب است لیکن در لهو حظ نفس زیاده میباشد بمرتبه که مرتکبش از امور مهمه باز ماند و همه
اینها حرام هستند چه ذکر اینها در قرآن عظیم بطرز ذمت وارد شده مگر آنچه شارع آنرا استثنا کرده پس مباحات
مندرج گردیده و هرگاه حرمت عبث و لهو و لعب متحقق گشت بلاشک حرمت حقه مویدا شد چه کشیدن حقه یکی از افعال
مذکوره مندرج است بلا ریب آنست که در عبث داخل شود بجهت خالی بودن وی از لذت که در مفهوم لعب و لهو ماخوذ است مگر اینکه
گفته شود که بعضی کسان از آن لذت میگیرند پس در لعب یا لهو مندرج خواهد شد و نتیجه حرمت خلو او از فائده دینی ظاهر است جای بیان
ندارد اما خلو او از فائده دنیوی تقریرش آنکه کشیدن حقه اصلاح نمیکند غذا را و نه دوا را بلکه اطبا متفق اند برآنکه مطلق دخان
مضرست چنانچه شیخ ابوعلی بن سینا در قانون تصریح کرده که همه انواع دخان مجفف اند و ازین جاست که بعضی
محققین گفتند که دخانیکه از کشیدن حقه حاصل میشود نیز مجفف رطوبات است پس جائز نیست استعمال او را
که واجب است محافظت نفس از لحوق ضرر و در نصاب الاحتساب مذکور است استعمال الحر حرام و درینجا خدشه ایست
و آن طلب جوابش آنکه تسلیم کردیم که دخان مجفف رطوبات است لیکن استعمالش نافع است برای مزاج بلغمی
به اخراج رطوبات فضلاته میکند و تحریر جواب آنکه در صورت مذکوره البته استعمال بعضی از ادخنه مینمایند و بعد
حصول تجفیف ترک میکنند و بطریق مداومت استعمال نمی کنند و اگر غلیان کنند که کشیدن حقه هم بطریق تداوی اخراج
رطوبات روا باشد گوئیم انتفاع بوی مجهول است پس ضرورت جهت حرمت و از تجویز طبیب متدین حاذق که حکم کند باستعمالش
تا وقت حصول النفع الغرض درین حالت حکم دوا جاری خواهد شد یعنی بعد حصول فائده استعمالش جائز نخواهد شد چه استعمال دوا بعد زوال
مرض زیان میکند زیراکه چون دوا نیاید مرضی بدن تصرف میکند در بدن پس موذی میشود و سوی ضرر رود و در مجالس الابرار
کثیره برای اثبات دعوی مذکور وجوه ذکر نموده و بعضی علمای اکثر حرمت او را از بعضی آیات قرآنیه استنباط کرده و تفصیلش در کتاب مذکور

+ مرقوم است آن [illegible] فارجع الیه حرره ابوالبرکات المدعو بشرف علی عفی عنه +

خاتمة الطبع

جرعه کشان بزم عرفان مدام لبسکر اذکار حمد صانعی کیفیتها دارند که پیدا آورد دلش از نیش نوش و از لاله رنگین پیاله شیرهٔ مخدر هوش هوش ربای عقلای با عقل و هوش ست اگر هدایت هادی صراط مستقیم شریعت علیه الثناء والتحیه سبب تعقل نگردانیدی تمامی امت بپالغر نشاء شراب و دیگر مسکرات و تخدیر افیون و تفتیر سیمات در گو ضلالت رسیدی منجمله منن بی پایان خلق ذات بابرکات علمایست که از کتاب و سنت حلال و حرام را استنباط نموده پوست کنده بیان فرمودند و هرچه دران اشتباهی واقع شد بتعبیر مکروه ازان حکم اجتناب نمودند **اما بعد** در پرده مباد که نسخه ایست جامعه مملو از فوائد عجیبه و رساله نافعه مشحون بعوائد غریبه بصیرت بخش کملای با علم و هنر **مقاله اولی** از مقالات پنجگانه کتاب ازالة الخطر عن مسائل الاباحة والحظر مشتمل بر استفتاهای مفید علم و دانش و فرهنگ عشتمل بر مسائل کراهت حقه و حرمت تان باو وجوز و افیون و چرس و بنگ مزین بدستخط آیة من آیات الله معجزه من معجزات رسول الله خاتم المفسرین سند المحدثین معدن علوم وهبیه مخزن فنون کسبیه استاذ اساتذه با عقل تمیز مولانا و مقتدانا حضرت شاه عبد العزیز اسکنه الله بحبوحة الجنان وافاض علیه سجال العفو والغفران و تحریر عالم ربانی کامل حقانی سمیدع بحر العلوم هادینا مولانا عبد العلی مرحوم و متبع سنت سید المرسلین مولانا رفیع الملة والدین اعلی الله درجتهم فی اعلی علیین و رسائل و تقریرات دیگر علمای اعلام تولاهم الله فی دار السلام مثل رئیس علمای با نام و نشان مولانا رشید الدین خان علیه المغفرة والرضوان و حبر معدن همه دانی مخدوم عبد الواحد و مولانا میرزا رضی الدین جرجانی نور مرقدهما بانوار مراحم الرحمانی ترتیب داده برادر سعادت و اقبال عبد الرحمن خان صانه الله عن طوارق الحدثان و تهذیب و نظر ثانی نموده آفتاب آسمان تحقیق مرکز دائره تحقیق مطلع فیوض سرمدی مورد عنایات ابدی ماهر علوم عقلی و نقلی مولانا ابو البرکات رکن الدین محمد الشهیر بمولوی تراب علی لا زالت شموس افاداته بازغة و اقمار افاضاته ساطعة بندهٔ امیدوار رحمت حق جل و علی متوقع شفاعت شافع روز جزا محمد **مصطفی** اغفر الله له و لوالدیه و احسن الیهما و الیه در مطبع مصطفائی واقعه محله پتکاپور منمحلات شهر کانپور بنظر فائده عام برادران ایمانی و نفع تام اخوان اسلامی طبع نمود امید از

ناظران شائق آنکه هرگاه ازین مجموعه فوائد خطی بردارند علمای سابق الوصف و مولف احقر را بدعای خیر یاد آرند و اگر اعانت ایزدی همبرین منوال عنایت میفرماید مقاله دوم کتاب موصوف الصدر در اسرع اوقات بنظر شائقان جلوه ظهور می نماید که منه الابتداء والیه الاتمام و علی الله التوکل فیه الاعتصام

تمام شد

تصحیحنامه متن مقاله اولی کتاب ازالة الخطر عن مسائل الاباحة والحظر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳	۵	نجاحا	نجاحا
۴	۱۲	مذهبا	بمذهبا
۱۱	۲	خمیر	خمیر
۳۹	-	شفاء	شفاءُ
۷۰	۱	استلزاط	اشتراط
۸۲	۲	آبوما	آبوه

تصحیحنامه حواشی مقاله اولی از کتاب ازالة الخطر عن مسائل الاباحة والحظر

صفحه	حاشیه	سطر	غلط	صحیح
۵	۴	۱۲	کسی	کسیکه
ایضا	ایضا	ایضا	تنوشد	بنوشد
۸	۱	۱۴	خسر	خبز
۱۵	۲	۷	فیها	فیها
۴۲	۳	۴	خیر	خبر
۵۷	۱	۴	اللام	اللام فی
۶۷	۳	۱	الفرث	الفرت
۷۷	۵	۲	کیتم	کنتم

تمت